تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب چهلم**

**عبــــادات**

نماز و روزه و حج

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  **صفحه: 8**

بخش اول: نماز

فصل اول: فریضه عبادی نماز 10

### نماز : کتاب موقوت، و فریضه ای ثابت !

### نماز و صبر، دو رکن عبادی و اخلاقی دین

### نماز و انفاق، دو رکن اساسی راه خدا

### اثر نماز در اجتناب از فحشاء و منکر

### چگونه نماز از فحشا و منکر نهی می کند؟

### چرا برخی نمازگزارها مرتکب فحشا و منکر می شوند؟

### ذکر الله بودن نماز

### بهترین عملی که صدورش از انسان تصور می شود؟!

## فصل دوم: آغاز نماز در اسلام و در خانواده پیامبر 18 نماز قبل از بعثت رسول الله

### امر به نماز در خانواده رسول الله

## فصل سوم: نماز های تشریع شده قبل از معراج رسول الله (ص) 20

### نماز دو طرف روز، و ساعاتی از شب نزدیک به روز

### تسبیح قبل طلوع و غروب، و برخی از شب و اطراف روز

### ذکر صبح و عصر، و سجده و تسبیح طولانی شبها

## فصل چهارم : تشریع نمازهای واجب 24

### نمازهای پنجگانه روزانه

### نماز وسطی

### روایات تشریع نماز در معراج رسول الله (ص)

### حكم نماز خوف

### تشریع نماز خوف و شکسته در سفر

### کیفیت ادای نماز خوف

### نماز در هیچ حالی ساقط نمی شود!

### تشریع نماز جمعه

### نماز جمعه، اصلاح کننده دنیا و آخرت مردم

### نماز میت، و نهی از اقامه نماز میت بر مرده منافق

## فصل پنجم: نماز شب 40

### نماز شب و تهجد رسول الله

### نماز شب و تهجد رسول الله و مؤمنین

### استغفار در نماز شب در سحرگاهان

## فصل ششم: اوقات نماز، و شرایط انجام نماز 45

### اوقات نماز

### مراقبت از عدد نمازها

### شرایط مهم انجام نماز

### خشوع در نماز

## فصل هفتم : طهارات 50

### طهارت های سه گانه: غسل، وضو، و تیمم

### وضو، و نحوه انجام آن

### اختلاف مفسرین در شستن دست و بازو

### مسح سر و پا ها

### مسح پا، و اختلاف مفسرین در آن

### حد نهائی مسح پا

### تطهیر با غسل جنابت

### حکم تیمم:

### چگونه و بر چه چیز باید تیمم کرد؟

### کیفیت وضوى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم

### کیفیت تیمم رسول الله (ص)

### هدف از تشریع طهارت های سه گانه

### تطهیر و اتمام نعمت

### سنتهاي باقیمانده از ابراهيم عليه السلام در طهارت و نظافت

###

بخش دوم : **روزه**

**فصل اول : تشریع روزه 66**

### تشریع روزه در اسلام و ادیان پیشین

### فائدة روزه: لعلكم تتقون!

### زمان روزه: ايّاماً معدودات

### قضاي روزه

### كفّاره روزه: فدية طعام مسكين

### فَمَن تَطوَّعَ خَيراً فَهُوَ خَيرٌ لَّهُ !

## فصل دوم : ماه مبارک رمضان 74

### ماه روزه و نزول قرآن

### دستور روزه گرفتن در ماه رمضان

### تحریم روزه مسافر و مریض، و تشریع قضای آن

### روایات رسیده در مورد روزه و تحلیل آن

### شب هاي ماه رمضان

### فجر صادق، آغاز روز روزه داران

### از فجر تا به شب يك عبادت تمام است!

### اعتکاف و شرایط آن

### ” تلك حدود الله فلا تقربوها ! “

### شب قدر

###

بخش سوم: حـج

فصل اول : خانه خدا و آیات واضح در آن 88

### فرمان حج

### اولین خانه برای عبادت خدا

### معنی مبارک بودن و هدایت بودن کعبه

### سابقه تشریع حج در زمان ابراهیم علیه السلام

### سابقه حج در زمان موسی علیه السلام

### ایام جاهلیت، و ادامه مراسم حج

### کعبه بعد از ظهور اسلام

### آیات روشن در خانه خدا

### مقام ابراهیم

### تشریع امنیت خانه خدا

### واجب بودن حج برای دارندگان استطاعت

## فصل دوم : تشریع مناسک حج 94

###  احکام حج در سوره حج

### نهی از صد سبیل الله و زیارت مسجدالحرام

### مناسکی که به ابراهیم علیه السلام وحی شد و یادگار ماند!

### يَأْتِينَ مِن كلّ‏ِ فَجٍ عَمِيقٍ‏- از دره های عمیق بیایند !

### قربانی کنید در راه خدا، با نام خدا !

### بخورید گوشت قربانی را ! و هم به فقیر بدهید!

### آخرین طواف بیت عتیق

### تعظیم حرمات خدا

### شعائر الله

### برای هر امتی مناسکی قرار دادیم!

### گوشت قربانى و خون آن به خدا نمى‏رسد...

### روایات رسیده در باره برخی احکام حج

### مقام ابراهیم و نماز آن

### صفا و مروه

## فصل سوم: تشریع حج تمتع و عمره، و احکام آن 110

### حجة الوداع، و تشریع حج تمتع

### عمره

### خروج از احرام در فاصله بین عمره و تمتع

### تمتـع

### وقت روزه براي حاجي

### فلسفه تشریع تمتع

### زمان حج، و محرمات آن

### داد و ستد در ايام حج

### وقوف در عرفات و مشعر الحرام

### كوچ جمعي از عرفات

### پایان مناسک حج با ذکر شایسته خدا

### دعائی برای پایان مناسک حج

### ايام تشريق

### بخشيده شدن گناهان حاجي

### حفظ حرمت تحریم ها و شعائر الهی

### حکم شکار در حال احرام

### شکارهای حلال و حرام دریائی و صحرائی در حال احرام

### حرمت کعبه بیت الحرام و تشریع مناسک آن

### روایات رسیده درباره صید در حال احرام

### ماه هاي قمري و اوقات عبادات و حج

### لغو رسوم جاهليت در حج

### تحریم مشرکین از ورود به مسجدالحرام

## فصل چهارم: تمتع، متعه، و نظرات 134

##  روایات رسیده در تشریع احکام عمره و تمتع

##  تحليلي از روايات مربوط به نهي عمر از متعه درحج

###  تمتع، و عدم جواز استفاده از اختیارات ولایت در نقض احكام الهي

## فصل پنجم : تشريع قبله 149

### جهت قبله مسلمین و احکام آن

### فلسفه تشریع قبله از لحاظ عبادی و اجتماعی

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

 **(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

 در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

 تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

 در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

 کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

 ... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

 و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**نماز**

 فصل اول

فریضه عبادی نماز

# نماز: کتاب موقوت و فریضه ای ثابت !

* « إِنَّ الصلَوةَ كانَت عَلى الْمُؤْمِنِينَ كِتَباً مَّوْقُوتاً !
* نماز واجبى است كه بايد مؤمنين در اوقات معين انجام دهند! »

كتابت كنايه است از واجب بودن و واجب كردن، مى‏فرمايد: نماز بر مؤمنين نوشته و واجبى است داراى وقت. مراد از كتاب موقوت، كتابى مفروض و ثابت و غير متغير است. و از ظاهر لفظ آيه بر مى‏آيد كه نماز از همان اول تشريع، فريضه‏اى داراى وقت بوده كه بايد هر نمازى را در وقت خودش انجام داد. ولى ظاهرا وقت در نماز، كنايه باشد از ثبات و عدم تغيیر و خلاصه كلام اينكه، ظاهر لفظ منظور نيست، و نمى‏خواهد بفرمايد نماز فريضه‏اى است داراى وقت بلكه مى‏خواهد بفرمايد: فريضه‏اى است لايتغير و ثابت و بنا بر اين اطلاق موقوت بر كلمه كتاب، اطلاق ملزوم بر لازمه چيزى است.

مى‏خواهد بفرمايد: نماز به حسب اصل، دگرگونگى نمى‏پذيرد، پس در هيچ حالى ساقط نمى‏شود.

مراد از موقوت بودن نماز ثابت بودن آن و ساقط نشدنش در هيچ حالى از احوال و مبدل نشدنش به چيز ديگر است، مى‏فرمايد: نماز نه ساقط مى‏شود، و نه مانند روزه به چيز ديگر نظير كفاره مبدل و عوض مى‏شود.

 ( مستند: آيه 102 سوره نساء الميزان ج : 5 ص : 100)

# نماز و صبر، دو رکن عبادی و اخلاقی دین

* « وَ أَقِمِ الصلَوةَ طرَفىِ النهَارِ وَ زُلَفاً مِّنَ الَّيْلِ إِنَّ الحَسنَاتِ يُذْهِبنَ السيِّئَاتِ ذَلِك ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ‏. وَ اصبرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ !
* دو طرف روز و پاسى از شب نماز بپا دار كه نيكيها بديها را نابود مى‏كند، اين تذكرى است براى آنها كه اهل تذكرند.
* و صبور باش كه خدا پاداش نيكوكاران را تباه نمى‏كند!»

خدای تعالی پس از امر به نماز، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم را دستور مى‏دهد به صبر كردن، و در موارد ديگرى مانند: « **و استعينوا بالصبر و الصلوة!**» ميان صبر و نماز جمع كرده است. و سرّ آن اين است كه هر كدام از اين دو، در باب خودش مهم‏ترين اركان هستند.

آرى، در ميان عبادات، نماز مهمترين عبادت و در اخلاقيات صبر مهمترين خُلق است، همچنانكه در باره نماز فرموده**:« و لذكر الله اكبر،»** و در باره صبر فرموده: **« ان ذلك لمن عزم الأمور.»**

و اجتماع اين دو، مهمترين وسيله‏اى است كه با آن مى‏توان بر مصائب و ناملايمات فايق آمد، چون صبر، نفس را از قلق و اضطراب و فرارى شدن نگه مى‏دارد، و نماز نفس را به سوى پروردگار توجه مى‏دهد و در نتيجه ناملايمات را از ياد آدمى مى‏برد.

و از اينكه بطور مطلق امر به صبر كرده به دست مى‏آيد كه منظور از آن، اعم از صبر بر عبادت و يا صبر بر معصيت و يا صبر در مصيبت است، بلكه همه آنها را شامل مى‏شود و بنا بر اين، امر مزبور، امر به صبر است در امتثال تمامى اوامر و نواهى كه قبلا در سوره آمده، از قبيل فاستقم، و لا تطغوا، و لا تركنوا، و اقم الصلوة .

و ليكن از اينكه صيغه امر را مفرد آورده و تنها به رسول خدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله‏وسلّم‏ متوجه كرده به دست مى‏آيد كه مقصود از آن صبر، صبر مخصوصى است كه مختص به آن حضرت است، و گرنه مى‏فرمود: و اصبروا مخصوصا با اينكه سياق امرها و نهى‏هاى گذشته همه سياق جمع بود، و اين مطلب گفتار آن كسانى را كه مى‏گويند منظور از صبر، صبر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در برابر آزار مشركين و ظلم ستمگرانشان است تاييد مى‏كند.

و اما اينكه چرا امر به نماز را مفرد آورده مگر نماز هم اختصاص به آن جناب دارد؟ جوابش اين است كه نماز مخصوص به آن جناب نيست، ولى مقصود از اقامه در اينجا چيزيست كه آن روز مخصوص به آن جناب بوده، و آن عبارت است از اقامه نماز به جماعت كه آن روز بايد آن حضرت اين كار را مى‏كرد-(دقت فرماييد!)

و اينكه فرمود**:« ان الله لا يضيع اجر المحسنين ! »** امر به صبر را تعليل مى‏كند.

 ( مستند: آیه 114 و 115 سوره هود الميزان ج : 11 ص : 78 )

#  نماز و انفاق، دو رکن اساسی راه خدا

* « وَ جَعَلُوا للَّهِ أَندَاداً لِّيُضِلُّوا عَن سبِيلِهِ ...،
* قُل لِّعِبَادِى الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصلَوةَ وَ يُنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتىَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خِلَلٌ‏،
* آنها براى خدا مانندهايى قرار دادند تا مردم را از راه وى گمراه كنند ...،
* به بندگان من كه ايمان آورده‏اند بگو: پيش از آن كه روزى بيايد كه در آن نه معامله باشد و نه دوستى، نماز را به پاداشته و از آنچه روزيشان داده‏ايم پنهان و آشكار را انفاق كنند!»

خدای تعالی به وسيله پيامبر گرامی خود، بندگان خود را كه ايمان آورده‏اند دستور مى‏دهد كه او را رها نكنند و قبل از آن که روز قيامت فرارسد، كه در آن روز ديگر مجالى براى جبران سعادتهاى فوت شده نيست، و ديگر با هيچ وسيله‏اى از وسايل موجود در دنيا كه معاوضه يا دوستى و محبت است، نمى‏توان چيزهايى كه از دست رفته جبران كرد، راه خدا و ريسمان محكم او را از دست ندهند، چون روز قيامت فقط و فقط روز حساب و جزا است و شان آن روز تنها همين است و شان ديگرى در آن نيست.

خدای تعالی در آيه اول، علت بت‏پرستى ارباب ضلالت را اينگونه تعليل مى‏كند كه مى‏خواستند مردم را از راه خدا منحرف كنند. آنگاه دنبال اين تعليل رسول خود را دستور مى‏دهد كه به ايشان هشدار دهد راهى كه مى‏روند به آتش دوزخ منتهى مى‏شود.

از اينجا روشن مى‏شود كه در آیه دومی جمله**« يقيموا الصلوة و ينفقوا!»** بيان از **راه خدا** است. در معرفى راه خدا، تنها به اين دو اكتفا كرد، چون ساير وظائف و دستورات شرعى كه هر يك به تناسب خود، شانى از شؤون حيات دنيوى را اصلاح مى‏كند - عده‏اى از قبيل نماز ميان بنده و پروردگار او را، و عده‏اى نظير انفاق، ميان بنده با بندگان ديگر را - همه از آن دو ركن، منشعب مى‏شوند.

 ( مستند: آیه 31 سوره ابراهیم الميزان ج : 12 ص : 82)

# اثر نماز در اجتناب از فحشاء و منکر

* « اتْلُ مَا أُوحِىَ إِلَيْك مِنَ الْكِتَبِ وَ أَقِمِ الصلَوةَ إِنَّ الصلَوةَ تَنهَى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكبرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصنَعُونَ!
* آنچه از كتاب به تو وحى شده بخوان و نماز به پادار كه نماز از فحشاء و منكرات جلوگيرى مى‏كند و ذكر خدا بزرگتر است و خدا مى‏داند كه چه مى‏سازيد!»

در این آیه، رسول گرامى خود را دستور مى‏دهد به تلاوت آنچه به وى وحى شده، چون تلاوت قرآن بهترين رادع است از شرك و ارتكاب فحشاء و منكرات، زيرا در آن آيات روشنى است كه متضمن حجت‏هايى نورانى است، كه حق را آن طور كه بايد روشن مى‏سازد، و هم مشتمل است بر داستانهاى عبرت‏آور، و مواعظ و بشارت‏ها و انذار و وعده و وعيدها كه شنونده و خواننده را از گناهان باز مى‏دارد.

و سپس آن امر را ضميمه كرد به امر به نماز كه بهترين اعمال است، چون كه نماز از فحشاء و منكر بازمى‏دارد.

سياق آيات شاهد بر اين است كه: مراد از اين بازدارى، بازدارى طبيعت نماز از فحشاء و منكر است، البته بازدارى آن به نحو اقتضاء است نه عليت تامه، كه هر كس نماز خواند، ديگر نتواند گناه كند.

##  چگونه نماز از فحشا و منکر نهی می کند؟

خواهى گفت چطور نماز از فحشاء و منكرات نهى مى‏كند؟ در جواب مى‏گوييم اين عمل مخصوصا كه بنده خدا آن را در هر روز پنج بار به جا بياورد، و همه عمر ادامه دهد، و مخصوصا اگر آن را همه روزه در جامعه‏اى صالح به جا بياورد، و افراد آن جامعه نيز مانند او همه روزه به جا بياورند، و مثل او نسبت به آن اهتمام بورزند، طبعا با گناهان كبيره سازش ندارد.

آرى توجه به خدا از در بندگى، آنهم در چنين محيط و از چنين افراد، طبيعتا بايد انسان را از هر معصيتى كبيره و هر عملى كه ذوق دينى آن را شنيع مى‏داند، از قبيل: قتل نفس، تجاوز به جانها، تجاوز به مال ايتام، ارتکاب زنا و لواط باز بدارد، بلكه نه تنها از ارتكاب آنها، بلكه حتى از تلقين آن نيز جلوگيرى كند.

براى اينكه نماز مشتمل است بر ذكر خدا، و اين ذكر، اولا ايمان به وحدانيت خداى تعالى و رسالت و جزاى روز قيامت را به نمازگزار تلقين مى‏كند، و به او مى‏گويد كه خداى خود را با اخلاص در عبادت مخاطب قرار داده و از او استعانت بنما، و درخواست كن كه تو را به سوى صراط مستقيم هدايت نموده و از ضلالت و غضبش به او پناه ببر.

و ثانيا او را وادار مى‏كند بر اينكه با روح و بدن خود متوجه ساحت عظمت و كبريايى خدا شده، پروردگار خود را با حمد و ثنا و تسبيح و تكبير ياد آورد، و در آخر بر خود و هم مسلكان خود و بر همه بندگان صالح سلام بفرستد.

علاوه بر اين او را وادار مى‏كند به اينكه از حدث( كه نوعى آلودگى روحى است،) و از خبث يعنى آلودگى بدن و جامه، خود را پاك كند، و نيز از اينكه لباس و مكان نمازش غصبى باشد، بپرهيزد، و رو به سوى خانه پروردگارش بايستد.

پس اگر انسان مدتى كوتاه بر نماز خود پايدارى كند، و در انجام آن تا حدى نيت صادق داشته باشد، اين ادامه و تداوم در مدت كوتاه به طور مسلم باعث مى‏شود كه **ملكه پرهيز از فحشاء و منكر** در او پيدا شود، به طورى كه اگر فرضا آدمى شخصى را موكل بر خود كند، كه دائما ناظر بر احوالش باشد، و او را آنچنان تربيت كند كه اين ملكه در او پيدا شود و به زيور ادب عبوديت آراسته گردد، قطعا تربيت او مؤثرتر از تربيت نماز نيست، و به بيش از آنچه كه نماز او را دستور مى‏دهد دستور نخواهد داد، و به بيش از آن مقدار كه نماز به رياضت وادارش مى‏كند وادار نخواهد كرد.

##  چرا برخی نمازگزارها مرتکب فحشا و منکر می شوند؟

در اينجا لازم است اشكالى كه به آيه شريفه شده، جوابش را خاطرنشان سازيم. بعضى بر اين آيه اشكال كرده‏اند كه: اين آيه مى‏فرمايد نماز از فحشاء و منكرات نهى مى‏كند، و حال آنكه ما بسيارى از نمازگزاران را مى‏بينيم كه از ارتكاب گناهان بزرگ پروايى ندارند، چرا نماز آنان از فحشاء و منكرات بازشان نمى‏دارد؟

آنچه از سياق برمى‏آيد اين است كه: اگر دستور داده‏اند به اينكه مردم نماز بخوانند، براى اين است كه نماز آنان را از فسق و فجور بازمى‏دارد، و اين تعليل مى‏فهماند كه نماز عملى است عبودى، كه به جا آوردنش صفتى در روح آدمى پديد مى‏آورد كه آن صفت به اصطلاح معروف، پليسى است غيبى، و صاحبش را از فحشاء و منكرات بازمى‏دارد، و در نتيجه جان و دلش را از قذارت گناهان و آلودگى‏هايى كه از اعمال زشت پيدا مى‏شود، پاك مى‏نمايد. پس معلوم مى‏شود مقصود از نماز رسيدن به آن صفت است، يعنى صفت بازدارى از گناه، چيزى كه هست در جواب از آن اشكال مى‏گوييم: پيدايش اين صفت اثر طبيعى نماز هست، و ليكن به نحو اقتضاء، نه به نحو عليت.

پس حق در جواب همان است كه گفتيم: **بازدارى از گناه اثر طبيعى نماز است،** چون نماز توجه خاصى است از بنده به سوى خداى سبحان، ليكن اين اثر تنها به مقدار اقتضاء است، نه عليت تامه، تا تخلف نپذيرد، و نمازگزار ديگر نتواند گناه كند، نه، بلكه اثرش به مقدار اقتضاء است، يعنى اگر مانع و يا مزاحمى در بين نباشد اثر خود را مى‏بخشد، و نمازگزار را از فحشاء بازمى‏دارد، ولى اگر مانعى و يا مزاحمى جلو اثر آن را گرفت، ديگر اثر نمى‏كند، و در نتيجه نمازگزار آن كارى كه انتظارش را از او ندارند مى‏كند.

خلاصه، ياد خدا و موانعى كه از اثر او جلو مى‏گيرند، مانند دو كفه ترازو هستند، هر وقت كفه ياد خدا چربيد، نمازگزار گناه نمى‏كند، و هر جا كفه آن موانع چربيد كفه ياد خدا ضعيف مى‏شود، و نمازگزار از حقيقت ياد خدا منصرف مى‏گردد، و گناه را مرتكب مى‏شود.

و اگر خواننده عزيز بخواهد اين معنا را لمس كند، بايد حال بعضى از افراد كه نام مسلمان دارند، و در عين حال نماز نمى‏خوانند، در نظر بگيرد، كه اگر رفتار آنها را زير نظر قرار دهد، مى‏بيند كه به خاطر نخواندن نماز، روزه را هم مى‏خورد، و حج هم نمى‏رود و زكات هم نمى‏دهد، و بالأخره ساير واجبات را هم ترك مى‏كند، و هيچ فرقى بين پاك و نجس، و حلال و حرام نمى‏گذارد، و خلاصه در راه زندگى همچنان پيش مى‏رود، هر چه پيش آيد خوش آيد، و هيچ چيزى را در راه خود مانع پيشرفت خود نمى‏بيند، نه ظلم، نه زنا، نه ربا، نه دروغ، و نه هيچ چيز ديگر! آن وقت اگر حال چنين شخصى را با حال كسى مقايسه كنى كه نماز مى‏خواند، و در نمازش به حداقل آن يعنى آن مقدارى كه تكليف از گردنش ساقط شود اكتفاء مى‏كند، خواهى ديد كه او از بسيارى از كارها كه بى نماز از آن پروا نداشت پروا دارد، و اگر حال اين نمازگزار را با حال كسى مقايسه كنى كه در نمازش اهتمام بيشترى دارد، خواهى ديد كه دومى از گناهان بيشترى پروا دارد، و به همين قياس هر چه نماز كاملتر باشد، خوددارى از فحشاء و منكرات بيشتر خواهد بود.

##  ذکر الله بودن نماز

**« و لذكر الله اكبر! »** كلمه ذكر گاهى در معناى ياد و خاطر به كار برده مى‏شود، مثلا مى‏گويند: آيا به ياد دارى و آيا به خاطر دارى؟

و اين ياد و خاطر هيئتى است در نفس، كه با داشتن آن انسان مى‏تواند آنچه از معلومات كسب كرده حفظ كند، و از دست ندهد، مانند حافظه، با اين تفاوت كه حفظ را در جايى به كار مى‏برند كه مطلبى را در حافظه خود داشته باشد، هر چند كه الآن حاضر و پيش رويش نباشد، به خلاف ذكر كه در جايى به كار مى‏رود كه علاوه بر اينكه مطلب در صندوق حافظه‏اش هست، در نظرش حاضر هم باشد.

گاهى كلمه ذكر را در حضور قلب و يا حضور در زبان استعمال مى‏كنند، مثلا مى‏گويند: ذكر خدا دو نوع است، يكى ذكر به زبان، و يكى هم ذكر به قلب، يعنى حضور در قلب، و به همين جهت است كه گفته‏اند: ذكر دو نوع است، ذكر از نسيان يعنى ذكر به معناى اول، و ذكر بدون نسيان يعنى ذكر به معناى دوم، كه به معناى ادامه حفظ است، معناى سوم ذكر هم عبارت است از سخن، چون هر سخنى را ذكر هم مى‏گويند.

و ظاهرا اصل در معناى اين كلمه همان معناى اول است، و اگر معناى دوم ( نام خدا بردن،) را هم ذكر ناميده از اين بابت است كه ذكر لفظى مشتمل بر معناى قلبى نيز هست، و ذكر قلبى نسبت به ذكر لفظى اثرى را مى‏ماند كه بر سبب مترتب مى‏شود، يا نتيجه‏اى است كه از عمل عايد مى‏گردد.

##  بهترین عملی که صدورش از انسان تصور می شود!

اگر نماز را ذكر ناميده‏اند، براى اين است كه: نماز هم مشتمل است بر ذكر زبانى از تهليل، حمد، تسبيح، و هم به اعتبارى ديگر مصداقى است از مصاديق ذكر، چون مجموعه آن عبوديت بنده خدا را مجسم مى‏سازد، و لذا **خداى تعالى نماز را ذكر الله ناميده** و فرموده:« اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله!» و هم به اعتبارى ديگر امرى است كه ذكر بر آن مترتب مى‏شود، ترتب غايت بر صاحب غايت، يعنى نتيجه نماز ياد خدا است، همچنان كه آيه« و اقم الصلوة لذكرى !» به آن اشاره مى‏كند .

و ذكرى كه گفتيم، غايت و نتيجه نماز است **ذكر قلبى** است، البته آن ذكرى كه گفتيم به معناى **استحضار** است، يعنى استحضار ياد خدا در ظرف ادراك، بعد از آنكه به خاطر فراموشى از ذهن غايب شده بود، و يا به معناى ادامه استحضار است، و **اين دو قسم از ذكر بهترين عملى است كه صدورش از انسان تصور مى‏شود، و از همه اعمال خير قدر و قيمت بيشترى دارد، و نيز از همه انحاى عبادتها اثر بيشترى در سرنوشت انسان دارد، چون ياد خدا به اين دو نوع كه گفته شد، آخرين مرحله سعادتى است كه براى انسانها در نظر گرفته شده، و نيز كليد همه خيرات است!**

و به هر حال از ظاهر سياق آيه« و اقم الصلوة ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنكر،» برمى‏آيد كه جمله و لذكر الله اكبر متصل به آن است، و اثر ديگرى از نماز را بيان مى‏كند، و اينكه آن اثر، بزرگتر از اثر قبلى است، در نتيجه جمله« و لذكرالله اكبر،» به منزله ترقى دادن مطلب است، و البته منظور از ذكر در آن جمله نيز همان ذكر قلبى است، كه گفتيم از نماز حاصل مى‏شود.

پس گويا فرموده: نماز بگزار تا تو را از فحشاء و منكر بازبدارد، بلكه آنچه عايد تو مى‏كند بيش از اين حرفها است، چون مهم‏تر از نهى از فحشاء و منكر اين است كه: **تو را به ياد خدا مى‏اندازد**، و اين مهم‏تر است، براى اينكه ذكر خدا بزرگترين خيرى است كه ممكن است به يك انسان برسد، چون ذكر خدا كليد همه خيرات است، و نهى از فحشاء و منكرات نسبت به آن فايده‏اى جزئى است.

البته اين احتمال هم هست كه مراد از ذكر همان اذكار زبانى نماز باشد، ولى در اين صورت باز هم جمله مذكور در معناى ترقى است، چون معناى آيه اين مى‏شود: نماز بخوان، تا تو را از فحشاء و منكر بازدارد، بلكه همان اذكارى كه در نماز است، و يا خود نماز، مهمتر از آن بازدارى است، چون بازدارى مذكور يكى از آثار نيك ذكر است، و به هر تقدير، بنابر هر دو احتمال، آن چيزى كه **ذكر الله** از آن بزرگتر است عبارت است از نهى از فحشاء و منكر.

« و الله يعلم ما تصنعون!» يعنى خدا مى‏داند آنچه را كه شما از خير و شر انجام مى‏دهيد، و چون مى‏داند بر شما لازم است كه مراقب او باشيد، و از او غافل نگرديد، و بنابر اين جمله مورد بحث مخصوصا بنابر قول اول مردم را تحريك و تشويق بر مراقبت مى‏كند.

در مجمع البیان در ذيل آيه « ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر،» مى‏گويد: انس بن مالك از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روايت كرده كه فرمود: كسى كه نمازش او را از فحشاء و منكر باز ندارد، جز دورتر شدن از خدا اثرى برايش ندارد.

و نيز در مجمع البيان از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روايت كرده كه فرموده:« نماز نيست نماز كسى كه نماز خود را اطاعت نمى‏كند، و اطاعت نماز اين است كه از فحشاء و منكر دست بردارد.»

و نيز در همان كتاب است كه علماى اماميه از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده‏اند كه فرمود: هر كه دوست مى‏دارد بداند نمازش قبول شده يا نه، به خود بنگرد كه آيا نمازش او را از فحشاء و منكر بازمى‏دارد يا نه؟ به همان مقدار كه بازش مى‏دارد قبول شده است.

و در تفسير قمى در ذيل جمله« و لذكر الله اكبر،» مى‏گويد: در روايت ابى الجارود از امام باقر عليه‏السلام آمده كه آن جناب در معناى اين جمله مى‏فرمود: يعنى، اينكه خدا به ياد نمازگزاران است مهم‏تر است از اينكه نمازگزاران از او ياد مى‏كنند، مگر نشنيدى كه فرمود:« اذكرونى اذكركم - مرا به ياد آوريد تا شما را به ياد آورم.»

و در تفسير نور الثقلين از مجمع البيان نقل كرده كه گفته است: اصحاب ما اماميه از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده‏اند كه فرمود: منظور از**« ذكر الله»** ياد خدا است، در هنگام برخورد به حلال و حرام او ( يعنى در برابر حلالش شكر گفتن، و از حرامش پرهيز كردن.)

و در همان كتاب از معاذ بن جبل روايت كرده كه گفت: من از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ پرسيدم كدام يك از اعمال محبوب‏ترين عمل نزد خدا است؟ فرمود: اينكه بميرى در حالى كه زبانت از ذكر خداى عز و جل تر باشد.

 ( مستند: آیه 45 سوره عنکبوت الميزان ج : 16 ص : 198 )

 فصل دوم

تاریخ تشریع نماز

## و

## آغاز نماز در اسلام و در خانواده پیامبر

#  نماز قبل از بعثت رسول الله

* « أَ رَءَيْت الَّذِى يَنهَى، عَبْداً إِذَا صلّى،
* آيا ديدى آن شخص را كه نهى مى‏كرد بنده‏اى را به هنگامى كه نماز مى‏خواند؟»

مراد از عبدى كه نماز مى‏خواند به طورى كه از آخر آيات بر مى‏آيد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ است، چون در آخر آيات آن جناب را از اطاعت آن شخص نهى نموده، امر به سجده‏اش و به نزديك شدنش مى‏فرمايد.

بنا بر اين فرض كه سوره مورد بحث اولين سوره نازل شده از قرآن باشد، و نيز بنا بر اينكه از اول تا به آخر سوره يكباره نازل شده باشد، سياق اين آيات دلالت دارد بر اينكه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم قبل از نزول قرآن نماز مى‏خوانده، و همين معنا دلالت دارد بر اينكه آن جناب قبل از رسيدنش به مقام رسالت با نزول قرآن، يعنى قبل از حادثه بعثت از انبيا بوده است.

ولى بعضى گفته‏اند كه: نماز قبل از بعثت آن جناب نماز واجب نبوده، و به طورى كه از اخبار بر مى‏آيد نمازهاى واجب در شب معراج واجب شده، و در سوره اسراء فرموده:« اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر...!» اما اين سخن درست نيست، براى اينكه آنچه از داستان شب معراج مسلم است، و روايات معراج بر آن دلالت دارد، تنها اين است كه نمازهاى پنجگانه يوميه در آن شب با شكل خاص خود يعنى دو ركعت دو ركعت واجب شد، و هيچ دلالتى ندارد بر اينكه قبل از آن شب به صورت ديگر تشريع نشده بود، بلكه در بسيارى از آيات سوره‏هاى مكى و از آن جمله سوره‏هايى كه قبل از سوره اسراء نازل شده، نظير سوره مدثر و مزمل و غير آن دو سخن از نماز رفته، و به تعبيرهايى مختلف از آن ياد نموده است، هر چند كه كيفيت آن را ذكر نكرده، اما اينقدر هست كه نمازهاى قبل از معراج مشتمل بر مقدارى تلاوت قرآن و نيز مشتمل بر سجده بوده است.

و در بعضى از روايات هم آمده كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در اوايل بعثت با خديجه و على عليهما السلام نماز مى‏خواند، در اين روايات هم نيامده كه نماز آن روز به چه صورت بوده است. ( مستند: آیه 9 و 10 سوره علق الميزان ج : 20 ص : 545 )

#  امر به نماز در خانواده رسول الله

* « وَ أْمُرْ أَهْلَك بِالصلَوةِ وَ اصطبرْ عَلَيهَا لا نَسئَلُك رِزْقاً نحْنُ نَرْزُقُك وَ الْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَى!
* كسان خويش را به نماز خواندن وادار كن و به كار نماز شكيبايى به خرج ده ما روزى دادن كسى را به عهده تو نمى‏گذاريم كه تو خود نيز روزى خور مائى و سر انجام نيك مخصوص پرهيزكارى است!»

جمله اهلك بر حسب انطباقش با هنگام نزول، خديجه همسر رسول الله و على عليه‏السلام هستند چون على عليه‏السلام‏ هم اهل آن جناب و در خانه آن جناب بود و يا آن دو بزرگوار به ضميمه بعضى از دختران رسول خدايند.

و بعيد نيست كه از آيه شريفه به خاطر اينكه امر به نماز را منحصر در اهل رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ كرده، با اينكه در دو آيه قبل آن را منحصر در خود رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ كرده بود و مى‏فرمود: در چهار هنگام نماز بخوان و صبر بكن، و نيز با در نظر گرفتن اينكه آن جناب را نهى مى‏كرد از اينكه چشم به زر و زيور دنيايى كفار بدوزد، بر مى‏آيد كه اين سوره در اوائل بعثت، يا خصوص اين آيه در آن موقع نازل شده است، و از ابن مسعود هم روايت شده كه سوره طه از عتاق اول يعنى سوره‏هاى قديمى است.

در درالمنثور است كه ابن مردويه و ابن عساكر و ابن نجار از ابى سعيد خدرى روايت مى‏كند كه گفت: وقتى آيه « و امر اهلك بالصلوة!» نازل شد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم همواره تا هشت ماه به در خانه على مى‏آمد و مى‏فرمود:

**- الصلوة ! رحمكم الله! انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا !**

**- نماز! خدا رحمتتان كند، همانا خدا مى‏خواهد پليدى را از شما اهل بيت دور نموده آن طور كه خود مى‏داند تطهيرتان كند.**

داستان امر فرمودن رسول الله اهل بيت را به نماز، به طرق ديگرى غير آنچه آورديم نيز روايت شده است.

در تفسیر قمی آمده که آن جناب همواره اين عمل را همه روزه انجام مى‏داد، حتى زمانى هم كه به مدينه آمد، تا از دنيا رفت.

 ( مستند: آیه 132 سوره طه الميزان ج : 14 ص : 335)

**فصل سوم**

نماز های تشریع شده

قبل ازمعراج رسول الله (ص)

# نماز دو طرف روز، و ساعاتی از شب نزدیک به روز

* « وَ أَقِمِ الصلَوةَ طرَفىِ النهَارِ وَ زُلَفاً مِّنَ الَّيْلِ إِنَّ الحَسنَاتِ يُذْهِبنَ السيِّئَاتِ ذَلِك ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ!
* دو طرف روز و ساعاتی از شب که نزديک روز باشد، نماز بپا دار كه نيكي ها بدي ها را نابود مى‏كند، اين تذكرى است براى آنها كه اهل تذكرند!»

دو طرف نهار به معنى صبح و عصر است، و كلمه زلفاً از نظر معنا و ساختمان لفظى شبيه است به قرب و اين وصفى است كه به جاى موصوف خود- نظير ساعات و امثال آن- نشسته و تقديرش اين است: و ساعاتى از شب كه نزديك به روز باشد.

يعنى نماز را در صبح و عصر و در ساعاتى از شب كه نزديكتر به روز باشد به پاى دار، و اين ساعات با نماز صبح و عصر كه در يك طرف روز قرار دارد و نماز مغرب و عشاء كه وقتشان ساعتهاى اول شب است تطبيق مى‏كند، همچنانكه بعضى از مفسرين نيز گفته‏اند.

و يا تنها با نماز صبح و مغرب كه هر يك در يك طرف روز قرار دارند و نماز عشاء كه وقتش اوايل شب است منطبق مى‏شود چنانكه ديگران گفته‏اند و بعضى ديگر حرفهاى ديگرى زده‏اند و ليكن از آنجايى كه بحث در اين مورد به فقه مربوط است، و در بحث فقهى متبع، بيانى است كه از پيغمبر و امامان اهل‏بيتش وارد شده باشد.

در تفسیر عیاشی از جرير از ابى عبد الله عليه‏السلام‏ روايت كرده كه در تفسير« اقم الصلوة طرفى النهار،» فرمود: دو طرف روز يكى مغرب است و يكى صبح و زلفا من الليل نماز عشاء است.

جمله« ان الحسنات يذهبن السيئات!» امر اقم الصلوة را تعليل نموده، بيان مى‏كند كه نمازها حسناتى است كه در دلهاى مؤمنين وارد شده و آثار معصيت و تيرگيهايى كه دلهايشان از ناحيه سيئات كسب كرده از بين مى‏برد.

**« ذلك ذكرى للذاكرين!»** يعنى اينكه گفته شد كه حسنات سيئات را از بين مى‏برد به خاطر اهميتى كه دارد و براى بندگانى كه به ياد خدا هستند مايه تذكر است!

 ( مستند:آیه 114 و 115 سوره هود الميزان ج : 11 ص : 78)

#  تسبیح قبل طلوع و غروب، و برخی از شب و اطراف روز

* « فَاصبرْ عَلى مَا يَقُولُونَ وَ سبِّحْ بحَمْدِ رَبِّك قَبْلَ طلُوع الشمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبهَا وَمِنْ ءَانَاى الَّيْلِ فَسبِّحْ وَ أَطرَاف النهَارِ لَعَلَّك تَرْضى‏!
* بر آنچه مى‏گويند صبر كن و پيش از طلوع خورشيد و پيش از غروب آن به ستايش، پروردگارت را تسبيح گوى و كناره‏هاى شب و اواخر روز نيز تسبيح بگوى شايد كه خوشنود شوى!»

« قبل طلوع الشمس و قبل غروبها،» دو كلمه قبل دو ظرفند براى تسبيح و حمد پروردگار، « و من آناء الليل فسبح!» یعنی در بعضى اوقات شب تسبيح بگوى.

تسبيحى كه در آيه ذكر شده مطلق است و از جهت لفظ دلالتى ندارد كه مقصود از آن نمازهاى واجب يوميه باشد، و يا مطلق نماز باشد.

مراد از اطراف نهار ماقبل از طلوع آفتاب و ماقبل از غروب آن است كه چون دو وقت وسيع هستند و براى هر يك اجزايى است كه هر جزء آن نسبت به ظهر يك طرف روز حساب مى‏شود و صحيح است كه اين دو هنگام را چندين طرف براى روز به حساب آورد همچنانكه صحيح است دو طرف روز حسابش كرد چون در عرف هم مى‏بينيم همانطور كه قبل از آفتاب را اول روز مى‏نامند اوائل روز هم مى‏نامند و اين به همان اعتبارى است كه گفتيم يك هنگام را به چند جزء تجزيه مى‏كنند كه كلمه قبل از آفتاب بر همه‏اش صادق است و همچنين قبل از غروب را ، هم آخر روز مى‏نامند و هم اواخر روز.

و بنا بر اين وجه برگشت معناى آيه به مثل اين مى‏شود كه بگوييم قبل از طلوع آفتاب و غروب آن كه اطراف روز هستند و در پاره‏اى اوقات شب در آن تسبيح كن با اطراف نهار كه مامور به تسبيح در آن شدى.

بنا بر اين اگر بگوييم: مراد از تسبيح در آيه، غير نمازهاى واجب است، در اين صورت مراد از تسبيح در اجزاى اول روز و اجزاى آخر روز، و اجزايى از شب، به ضميمه اجزاى اول روز و آخر آن خواهد بود، و ديگر محذور تكرار، و نيز محذور اطلاق لفظ جمع بر كمتر از سه لازم نمى‏آيد.

و اگر بگوييم مراد از تسبيح در آيه شريفه همان نمازهاى يوميه است، در اين صورت آيه شريفه تنها متضمن امر به نماز صبح و عصر و دو نماز مغرب و عشا خواهد بود، نظير امرى كه در آيه« اقم الصلوة طرفى النهار و زلفا من الليل!» بود كه آن نيز متعرض چهار نماز شده است .

و شايد تعبير از دو هنگام صبح و عصر در آيه مورد بحث به اطراف روز براى اشاره به وسعت آن دو وقت باشد.

و اما اينكه چرا تنها متضمن چهار نماز از نمازهاى پنجگانه يوميه شده، عيبى ندارد، براى اينكه اين سوره از سوره‏هاى اولى است كه در مكه نازل شده، و اخبار مستفيضه از طرق عامه و خاصه نيز دلالت دارد بر اينكه واجبات روزانه در معراج پنج نماز تشريع شده، همچنانكه مى‏بينيم در سوره اسراء كه بعد از معراج نازل شده پنج نماز ذكر شده، و فرموده:« اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر!»

پس شايد آنچه از نمازهاى يوميه در هنگام نزول سوره طه و نيز سوره هود كه قبل از اسراء نازل شده‏اند واجب شده بوده، چهار نماز بوده، و تا نزول سوره اسراء نماز ظهر واجب نشده بوده، بلكه ظاهر دو آيه سوره طه و سوره هود هم همين است.

و معلوم است كه بنا بر اين وجه ديگر آن اشكالى كه وارد مى‏شود بر قولى كه مى‏گفت مراد از تسبيح، نمازهاى پنجگانه است بر اين قول وارد نمى‏شود چون در آن وجه در انطباق اطراف نهار بر نماز ظهر با اينكه وسط روز است دچار اشكال مى‏شديم.

« لعلك ترضى،» سياق سابق كه اعراض كفار از ياد خدا و نسيان ايشان آيات او و اسرافشان در امر او و ايمان نياوردنشان را ذكر مى‏كرد و نيز تاخير انتقام از ايشان و دستور صبر و تسبيح و تحميد به رسول خدا را ذكر مى‏نمود اقتضاء دارد كه مراد از رضا، رضاى به قضاىخدا و قدر او باشد كه در اين صورت معنا اين طور مى‏شود: صبر كن و پروردگارت را حمد و تسبيح گوى آنقدر كه حالت رضا برايت حاصل شود، رضاى به قضاى خدا و بنا بر اين جمله مزبور نظير آيه « و استعينوا بالصبر و الصلوة،» مى‏شود.

و اما اينكه **چطور تسبيح و تحميد خدا رضا مى‏آورد**؟ وجهش اين است كه تنزيه فعل خدا از نقص و عيب، و یاد کردن او به ثناى جميل، و مداومت در اين كار باعث مى‏شود انسان انس قلبى به خدا پيدا كند و علاقه‏مند به بيشتر كردن آن شود، وقتى انس به زيبايى و جمال فعل خدا و نزاهت او زياد شد رفته رفته اين انس در قلب رسوخ پيدا مى‏كند و آنگاه آثارش در نظر نفس هويدا گشته خطورهايى كه مايه تشويش در درك و فكر است از نفس زايل مى‏گردد، و چون جبلى نفس اين است كه به آنچه دوست دارد راضى و خوشنود باشد و آنچه غير جميل و داراى نقص و عيب است دوست ندارد، لذا ادامه ياد خدا با تسبيح و تحميد باعث مى‏شود كه نفس به قضاى خدا راضى گردد.

 ( مستند: آیه 130 سوره طه الميزان ج : 14 ص : 329 )

###

# ذکر صبح و عصر، و سجده و تسبیح طولانی شبها

* « وَ اذْكُرِ اسمَ رَبِّك بُكْرَةً وَ أَصِيلاً، وَ مِنَ الَّيْلِ فَاسجُدْ لَهُ وَ سبِّحْهُ لَيْلاً طوِيلاً،
* إِنَّ هَؤُلاءِ يحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً !
* و نام خدا را صبح و شام به عظمت ياد كن، و در شبانگاه به سجده خدا پرداز و مقدارى طولانى از شب را به تسبيح و ستايش او صبح گردان!
* اين مردم كافرغافل زندگى زودگذر دنيا را دوست مى‏دارند و آن روز قيامت سخت سنگين را به كلى از ياد مى‏برند!»

مضمون اين دو آيه كه همان ذكر نام خدا در بكره و اصيل(صبح و عصر) و سجده براى او در پاسى از شب باشد، با نماز صبح و عصر و مغرب و عشا تطبيق مى‏شود، و همين مؤيد آن احتمال است كه اين آيات در مكه يعنى قبل از واجب شدن نمازهاى پنجگانه نازل شده باشد، چون آيه‏اى كه مشتمل بر نمازهاى پنجگانه است آيه« أقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل و قران الفجر،» است.

پس در حقيقت دو آيه مورد بحث نظير آيه« و أقم الصلوة طرفى النهار و زلفا من الليل،» و آيه« و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من اناء الليل فسبح و اطراف النهار،» است .

**« و سبحه ليلا طويلا،»** منظور از تسبيح همان **نماز شب** است.

« ان هؤلاء يحبون العاجلة و يذرون ورائهم يوما ثقيلا،» اين آيه علت امر و نهى قبل را بيان مى‏كند.

مراد از كلمه عاجله زندگى نقد دنيا است، و اگر خود روز را روز ثقيل خوانده، از باب استعاره است، گويا شدت آن روز بار بسيار سنگينى است كه نمى‏توان به دوشش كشيد، و منظور از يوم ثقيل همان روز قيامت است.

 (مستند:آیه 25 تا 27 سوره انسان الميزان ج : 20 ص : 228)

فصل چهارم

تشریع نمازهای واجب

#  نمازهای پنجگانه روزانه

* « أَقِمِ الصلَوةَ لِدُلُوكِ الشمْسِ إِلى غَسقِ الَّيْلِ وَ قُرءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كانَ مَشهُوداً،
* نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاريكى شب به پا دار و نماز صبح را نيز به جاى آر كه آن به حقيقت هم مشهود ملائكه شب است كه مى‏روند و هم ملائكه روز كه مى‏آيند.»

از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ به طريق شيعه روايت شده كه فرموده‏اند: **دلوك الشمس** هنگام ظهر و **غسق الليل** نصف شب است.

و بنا بر اين روايت، آيه شريفه از اول ظهر تا نصف شب را شامل مى‏شود، و نمازهاى واجب يوميه كه در اين قسمت از شبانه روز بايد خوانده شود چهار نماز است، ظهر و عصر و مغرب و عشاء، و با انضمام نماز صبح كه جمله: **و قرآن الفجر** دلالت بر آن دارد نمازهاى پنجگانه يوميه كامل مى‏شود .

و اينكه فرموده: **و قرآن الفجر** مراد از آن نماز صبح است، و چون مشتمل بر قرائت قرآن است آن را قرآن صبح خوانده، چون روايات همه متفقند بر اينكه مراد از قرآن الفجر همان نماز صبح است.

و همچنين روايات از طرق عامه و خاصه متفقا جمله**« ان قرآن الفجر كان مشهودا،»** را تفسير كرده‏اند به اينكه: نماز صبح را هم ملائكه شب(در موقع مراجعت) و هم ملائكه صبح( در موقع آمدن) مى‏بينند.

 ( مستند: آیه 78 تا 81 سوره اسری الميزان ج : 13 ص : 241)

#  نماز وسطی

* ” حَفِظوا عَلى الصلَوَتِ وَالصلَوةِ الْوُسطى وَقُومُوا للَّهِ قَنِتِينَ‏.
* همه نمازها و نماز ميانه را مواظبت كنيد و براى خدا مطيعانه بپاى خيزيد.»

منظور از صلوة وسطى نمازى است كه در وسط نمازها قرار مى‏گيرد و از كلام خداى تعالى استفاده نمى‏شود كه منظور از آن چه نمازيست؟ تنها سنت است كه آن را تفسير مى‏كند، که ذیلاً رواياتش از نظر خواننده مى‏گذرد.

در كافى و فقيه و تفسير عياشى و قمى در ذيل آيه شريفه” حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطى...,“ به طرق بسيارى از امام باقر و امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آمده كه فرمودند: منظور از صلوة وسطى، نماز ظهر است.

اين معنا از ائمه اهل بيت در رواياتي كه از ايشان نقل شده به كلمه واحده آمده است، و بين روايات ائمه، هيچ اختلافى ديده نمى‏شود، بله، در بعضى از آنها آمده است كه منظور از آن نماز جمعه است، ولى چيزى كه هست اينكه: از همانها نيز استفاده مى‏شود كه ظهر و جمعه را يك نوع گرفته‏اند، و عبارت از نماز نيمه روز كه در جمعه به صورتى و در غير جمعه به صورتى ديگر خوانده مى‏شود، دانسته‏اند، نه اينكه مانند نماز صبح و ظهر دو نوع نماز و مربوط به دو وقت باشد، همچنانكه اين معنا در كافى و تفسير عياشى از زراره از امام باقر عليه‏السلام‏ آمده و عبارت روايت كافى چنين است: خداى تعالى فرموده:” حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطى،“ و منظور از نماز وسطى نماز ظهر است، يعنى اولين نمازى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ خواند، كه از دو جهت وسطى ناميده شده، يكى از اين جهت كه درست در وسط روز خوانده مى‏شود و دوم اينكه، بين نماز صبح كه اول روز است، و نماز عصر كه اواخر روز است قرار دارد... .

 ( مستند: آيه 238 و 239 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 369)

#  روایات تشریع نماز در معراج رسول الله (ص)

* « بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ!
* سبْحَنَ الَّذِى أَسرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ إِلى الْمَسجِدِ الأَقْصا الَّذِى بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنرِيَهُ مِنْ ءَايَتِنَا إِنَّهُ هُوَ السمِيعُ الْبَصِيرُ!
* به نام خداوند بخشاينده مهربان!
* پاك و منزه است خدائى كه در مبارك شبى بنده خود(محمد) را از مسجد حرام به مسجد اقصائى كه پيرامونش را مبارك ساخت، سير داد، تا آيات خود را به او بنماياند، كه همانا خداوند شنوا و بيناست!»

در كتاب علل به سند خود از اسحاق ابن عمار روايت كرده كه گفت: من ازحضرت ابى الحسن موسى ابن جعفر پرسيدم چطور شد كه هر يك ركعت نماز داراى يك ركوع و دو سجده شد؟ و با اينكه سجده دوتا است چرا دو ركعت حساب نمى‏شود؟ فرمود: حال كه اين مطلب را سؤال كردى حواست را جمع كن تا جوابش را خوب بفهمى:

- اولين نمازى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بجا آورد نمازى بود كه در آسمان در برابر پروردگار متعال و در جلوى عرش خداى عز و جل خواند.

و شرحش چنين است كه وقتى آن جناب را به معراج بردند و آنجناب به پاى عرش الهى رسيد به او خطاب شد اى محمد! به چشمه صاد نزديك شو و محل‏هاى سجده خود را بشوى و پاكيزه كن و براى پروردگارت نماز بخوان، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بدانجا كه خدايش دستور داده بود نزديك شده و وضو گرفت، وضوئى طولانى و سير، آنگاه در برابر پروردگار جبار تبارك و تعالى ايستاد.

خداى تعالى دستور داد تا نماز را افتتاح كند، او نيز با گفتن **الله اكبر** نماز را شروع كرد.

دستور رسيد اى محمد! بخوان: **بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين** تا آخر سوره، او چنين كرد.

دستورش داد تا به اصطلاح حسب و نسب خداى را بخواند و بگويد: **بسم الله الرحمن الرحيم، قل هو الله احد الله الصمد**، در اينجا خداى تعالى از تلقين بقيه سوره باز ايستاد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم گفت: **قل هو الله احد، الله الصمد**!

آنگاه خداى تعالى دستورش داد، بگويد: **لم يلد و لم يولد، و لم يكن له كفوا احد**. باز خداى تعالى از تلقين بقيه باز ايستاد و رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ خودش پس از اتمام سوره گفت: كذلك الله ربى ! كذلك الله ربى !

بعد از آنكه رسول خدا اين را بگفت خداى تعالى دستورش داد كه براى پروردگارش ركوع كند. رسول خدا ركوع كرد و دستور داده شد در حال ركوع بگويد: **سبحان ربى العظيم و بحمده**! رسول خدا سه بار اين ذكر را گفت.

دستور آمد سر از ركوع بردارد، رسول خدا سر برداشته در برابر پروردگار متعال ايستاد دستور آمد كه اى محمد! سجده كن براى پروردگارت!

رسول خدا با صورت به سجده افتاد، دستور آمد بگو: **سبحان ربى الاعلى و بحمده!** او اين ذكر را هم سه بار تكرار كرد.

دستور رسيد بنشيند، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نشست، و جلالت پروردگار جل جلاله را متذكر گشته بى‏اختيار و بدون اينكه دستور داشته باشد به سجده افتاد و مجددا سه بار تسبيح گفت. خداى تعالى دستور داد برخيزد آنجناب تمام قامت برخاست، و در برخاستن آن جلالتى كه از پروردگار خود بايد مشاهده كند نديد.

خداى تعالى دستور داد اى محمد! بخوان همانطور كه در ركعت اول خواندى، آنجناب انجام داد. بعد از آنكه يكباره سجده كرد، نشست، باز متذكر جلال پروردگار تبارك و تعالى گشته بى‏اختيار به سجده افتاد بدون اينكه دستور داشته باشد. بعد از تسبيح دستور رسيد كه سر بردار، خداوند ترا ثابت قدم كند و گواهى ده كه معبودى نيست به غير از خدا، و اينكه محمد فرستاده خداست و قيامت آمدنى است و شكى در آن نيست و اينكه خداوند همه مردگان را زنده مى‏كند. و بگو:

**اللهم صل على محمد و آل محمد،**

 **كما صليت و باركت و ترحمت على،**

 **ابراهيم و آل ابراهيم،**

 **انك حميد مجيد،**

 **اللهم تقبل شفاعته فى امته و ارفع درجته**!

رسول خدا همه اينها را گفت.

خداى تعالى فرمود: اى محمد! رسول خدا روى خود به سوى پروردگارش نموده و از ادب سر بزير افكند و گفت **السلام عليك**! پس خداى جبار جل جلاله جوابش داد و گفت: **و عليك السلام يا محمد!**

 **به نعمت من نيرو بر طاعتم يافتى،**

 **و به عصمتم ترا پيغمبر و حبيب خود كردم!**

امام ابو الحسن عليه‏السلام‏ سپس فرمود نمازى كه خداى تعالى دستور داد دو ركعت بود و دو سجده داشت و او همانطور كه برايت گفتم در هر ركعت دو سجده به جا آورد و مشاهده عظمت پروردگارش او را بى‏اختيار به تكرار سجده واداشت، خداى تعالى هم همان دو سجده را واجب كرد.

پرسيدم فدايت شوم آن صاد كه رسول خدا مامور شد از آن غسل كند چه بود؟ فرمود: چشمه‏ايست كه از يكى از اركان عرش مى‏جوشد و آن را آب حيات مى‏گويند و همان است كه خداى تعالى در قرآن از آن ياد كرده و فرموده:« صاد، و القرآن ذى الذكر،» و خلاصه دستور اين بود كه از آن چشمه وضو بگيرد و قرائت كند و نماز بخواند.

مؤلف: در اين معنا روايت ديگرى نيز هست.

در كافى به سند خود از على بن حمزه روايت كرده كه گفت در حضور حضرت صادق عليه‏السلام‏ بودم كه ابو بصير از آنجناب پرسيد: فدايت شوم رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ را چند نوبت به معراج بردند؟ فرمود دو نوبت جبرئيل او را در موقعى برد و به او گفت : اينجا باش كه در جائى قرار گرفته‏اى كه تاكنون نه فرشته‏اى بدان راه يافته و نه پيغمبرى، اينجاست كه پروردگارت صلات مى‏گذارد.

پرسيد: چگونه صلات مى‏گذارد؟ گفت: مى‏گويد:

 **سبوح قدوس منم پروردگار ملائكه و روح،**

 **رحمتم از غضبم پيشى گرفته است**!

رسول خدا صلى‏الله ‏عليه ‏وآله‏وسلّم‏ گفت: **عفوك! عفوك!**

فرمود: در آنحال نزديكيش به پروردگار همانقدر بوده است كه قرآن در باره‏اش فرموده:« قاب قوسين او ادنى،» ابو بصير به آنجناب عرض كرد قاب قوسين او ادنى يعنى چه؟ فرمود: ما بين دستگيره كمان تا سر كمان. سپس فرمود: ميان آن دو حجابى است داراى تلألؤ- و به نظرم مى‏رسد فرمود- حجابى است از زبرجد.

پس رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ از دريچه‏اى به قدر سوراخ سوزن عظمتى را كه جز خدا نمى‏داند مشاهده نمود....

مؤلف: آيات سوره نجم هم مؤيد اين روايت است كه مى‏گويد معراج دو بار اتفاق افتاد: صلواتى هم كه در اين روايت بود ظاهرا بايد درست باشد چون معناى صلوات در لغت به معنى ميل و انعطاف است. و ميل و انعطاف از خداى سبحان رحمت، و از عبد دعا است.

گفتارى هم كه جبرئيل از خداى تعالى در صلواتش نقل كرد كه مى‏فرمايد: **رحمت من از غضبم پيشى گرفته** ! خود مؤيد اين معنا است.

و نيز به همين جهت بود كه جبرئيل آن جناب را در آن موقف نگاهداشت، موقفى كه خود او گفت: هيچ فرشته و پيغمبرى بدانجا راه نيافته است.

لازمه اين وصفى كه براى آن موقف كرده اين است كه موقف مذكور واسطه‏اى ميان خلق و خالق و آخرين حدى از كمال بوده كه ممكن است يك انسان بدانجا برسد، پس حد نامبرده همان حدى است كه رحمت الهى در آن ظهور كرده، و از آنجا به مادون و پائين‏تر افاضه مى‏شود، و به همين جهت در آنجا باز داشته شد كه رحمت خداى را به خود و به مادون خود ببيند.

در تفسير عياشى از هشام بن حكم از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در آن شب كه به معراج رفت هم نماز عشاء را در مكه خواند و هم نماز صبح را .

مؤلف: و در پاره‏اى از اخبار آمده كه آن جناب نماز مغرب را در مسجد الحرام خواند و بعد از آن برنامه معراجش شروع شد و ميان اين دو روايت منافاتى نيست، همچنانكه ميان نماز خواندنش قبل از معراج و واجب شدن نماز در شب معراج منافاتى نيست، چرا كه نماز قبل از معراج واجب شده بود، و ليكن جزئيات آن كه چند ركعت است تا آن روز معلوم نشده بود.

باقى مى‏ماند اين اشكال كه در روايات بسيارى آمده كه آنجناب از روز اول بعثتش نماز مى‏خواند، همچنانكه در سوره علق كه اولين سوره است فرموده:

* « ارايت الذى ينهى عبدا اذا صلى،
* هيچ يادت هست آن كسى را كه نهى مى‏كرد بنده‏اى را كه نماز مى‏خواند!»

رواياتى هم آمده كه آنجناب قبل از اعلام دعوتش تا مدتى با على عليه ‏السلام‏ و خديجه نماز مى‏خواند.

در تفسير عياشى از سعيد بن مسيب از على بن الحسين عليهماالسلام‏ روايت كرده كه گفت به حضورش عرض كردم: نماز چه وقت بر مسلمانان واجب شد آنطور كه امروز واجب است؟

فرمود: در مدينه و بعد از قوت يافتن دعوت اسلام و وجوب جهاد بر مسلمانان، چيزى كه هست آن روز به اين صورت فعلى واجب نشد، بلكه هفت ركعت كمتر بود آن هفت ركعت را رسول خدا صلى‏الله ‏عليه‏وآله‏وسلّم اضافه نمود، دو ركعت در ظهر و دو ركعت در عصر و يك ركعت در مغرب و دو ركعت در عشاء، ولى نماز صبح را به همان صورت كه در مكه واجب شده بود گذاشت، چون در هنگام صبح ملائكه روز، در آمدن و ملائكه شب در رفتن عجله دارند، و لذا نماز صبح را براى اينكه هم آيندگان آن را با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ درك كنند و هم روندگان، به دو ركعتيش باقى گذاشت، و معناى آيه**:« ان قرآن الفجر كان مشهودا،»** همين است كه هم مسلمانان آن را شاهدند و هم ملائكه شب و هم ملائكه روز.

و در كافى از عامرى از حضرت ابى جعفر عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: بعد از آنكه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ به معراج رفت در مراجعت ده ركعت نماز بجا آورد هر دو ركعت به يك سلام، و چون حسن و حسين عليهما السلام متولد شدند رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ به شكرانه خدا هفت ركعت ديگر زياد كرد و خداوند هم عمل او را امضاء فرمود، **و اگر در نماز صبح چيزى اضافه نكرد براى اين بود كه در هنگام فجر ملائكه شب مى‏رفتند و ملائكه روز مى‏آمدند.**

و چون خداوند دستورش داد تا در مسافرت نمازهايش را بشكند رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ همه را دو ركعتى كرد مگر مغرب را كه از آن چيزى كم نكرد در نتيجه شش ركعت را بر امتش تخفيف داد.

و احكام سهو هم تنها مربوط به ركعت‏هايى است كه رسول خدا صلى‏الله ‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ اضافه كرد و اگر كسى در اصل واجب يعنى در دو ركعت اول شك كند بايد نماز را از سر بگيرد.

مؤلف: تفسير مشهود بودن قرآن فجر در روايات شيعه و سنى به اينكه چون ملائكه شب آن را مى‏بينند و هم ملائكه روز آنقدر در اين دو طائفه بسيار است كه نزديك است به حد تواتر برسد، و در بعضى از آنها همانطور كه گذشت شهادت خدا و ديدن مسلمين نيز اضافه شده است.

 ( مستند: ذیل آیه 1 سوره اسری الميزان ج : 13 ص : 31)

#  حكم نماز خوف

* ” حَافِظوا عَلى الصلَوَتِ وَالصلَوةِ الْوُسطى وَ قُومُوا للَّهِ قَنِتِينَ‏،
* فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَاناً فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ!
* همه نمازها و نماز ميانه را مواظبت كنيد و براى خدا مطيعانه بپاى خيزيد،
* و اگر در حال ترس بوديد مى‏توانيد پياده و سواره نماز گزاريد و چون ايمن شديد خدا را ياد كنيد چنانكه به شما چيزهائى را كه نمى‏دانسته‏ايد تعليم داده است.“

” فان خفتم فرجالا او ركبانا ...،“ اين جمله شرطيه معنايش اين است كه نمازها را اگر نترسيديد محافظت بكنيد، و اما اگر ترسيديد اين محافظت را با مقدار امكانات خود تقدير كنيد، و به همان مقدار نماز بخوانيد، چه در حال پياده كه ايستاده باشيد، يا در راه باشيد و چه در حال سواره.

اين قسم نماز، همان نماز خوف است .

* **” فاذا امنتم...!“**

محافظت بر نمازها امرى است كه در هيچ شرايطى ساقط نمى‏شود، بلكه اگر ترسى در كارتان نبود و توانستيد نماز را حفظ كنيد واجب است بكنيد و اگر محافظت بر نماز برايتان دشوار شد هر قدر ممكن بود محافظت كنيد، پس بايد هر وقت آن ترس از بين رفت و دو باره امنيت پيدا كرديد مجددا در محافظت نماز بكوشيد، و خدا را بياد آوريد.

- **” كَمَا عَلَّمَكم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ‏ ! “**

می فرماید: خدا را آنچنان بياد آوريد كه يادآوريتان مساوى و برابر با اين نعمت باشد كه نماز در حال امن و در حال خوف و نيز همه شرايع دين را به شما تعليم كرد. اين تعبير براى آن بود كه بر امتنان بر همه نعمتها و تعليم‏ها دلالت كند.

در كافى از امام صادق عليه‏السلام‏ در ذيل جمله:” فرجالا او ركبانا... ، “ روايت كرده كه فرمود: اين در وقتى است كه از درنده يا دزد بترسد، كه در حال راه رفتن و دويدن بعد از تكبير به جاى ركوع و سجود اشاره مى‏كند.

و در فقيه از همان جناب روايت آورده كه در باره نماز زحف(جنگ) فرمود: عبارت است از تكبير و تهليل و تسبيح و ديگر هيچ، آنگاه اين آيه را تلاوت كردند.

و نيز در همان كتاب از همان جناب روايت آورده كه فرمود: اگر در سرزمين هولناكى واقع شدى و ترسيدى كه دزدى و يا درنده‏اى به تو حمله‏ور شود، نماز واجب خود را مى‏توانى بالاى مركب بخوانى.

و باز در همان كتاب از امام باقرعليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: كسى كه از دزدان راه ترس دارد، بر بالاى مركبش نماز را مى‏خواند، و براى ركوع و سجده‏اش اشاره مى‏كند. روايات در اين معانى بسيار زياد است.

در جنگ صفين هم مردمى كه در ركاب امير المؤمنين عليه‏السلام، بودند نظير جريان زمان رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم پيش آمد، مردم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را نتوانستند بخوانند، حضرت دستور داد، سواره‏ها و پياده‏ها به جاى نماز تكبير بگويند و لا اله الا الله و تسبيح به زبان آورند و آنگاه آن حضرت تمسك كردند به كلام خداى عز و جل كه مى‏فرمايد:« فان خفتم فرجالا او ركبانا،» مردم به دستور امير المؤمنين عليه‏السلام‏ چنين كردند.

( مستند:آيه 238 و 239 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 369)

#  تشریع نماز خوف و شکسته در سفر

* « وَإِذَا ضرَبْتُمْ فى الأَرْضِ فَلَيْس عَلَيْكمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصرُوا مِنَ الصلَوةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَفِرِينَ كانُوا لَكمْ عَدُوًّا مُّبِيناً !
* و چون به سفر مى‏رويد و بيم آن داريد كه كفار شما را گرفتار سازند گناهى بر شما نيست كه نماز را شكسته بخوانيد، چون كفار دشمن آشكار شمايند ! »

در اين آيات نماز خوف و نماز شكسته در سفر تشريع شده، و منتهى مى‏شود به ترغيب مؤمنين به اينكه مشركين را تعقيب كنند و در جستجوى آنان باشند و اين آيات مرتبط و متصل به آيات قبل است، چون گفتيم سخن از نماز خوف دارد كه مربوط به ميدانهاى جنگ است و سخن از شكستن نماز در سفر دارد كه آن نيز بى ارتباط با جنگ نيست.

چون جهاد غالبا مستلزم مسافرت است، آيات قبل هم درباره جهاد سخن مى‏گفت و متعرض شؤون مختلف آن بود.

كلمه قصر به معناى نقص و كوتاه كردن نماز است. معناى آيه شريفه اين است كه هر گاه به سفر رفتيد، مانعى از حرج و اثم نيست كه چيزى را از نماز كم كنيد.

عبارت مانعى از حرج و گناه نيست ظاهر در جواز است يعنى مى‏توانيد نماز را شكسته بخوانيد و اين ظاهر منافات ندارد كه آيه شريفه در سياق وجوب آمده باشد. خلاصه از نظر سياق دلالت بر وجوب كند، و از آن استفاده شود كه بايد نماز را بشكنيد، بطورى كه **اگر تمام بخوانيد نمازتان باطل است.**

علت اينكه گفتيم منافات ندارد، اين است كه مقام آيه شريفه مقام تشريع حكم است و در آن صرف كشف از اينكه چنين حكمى هست كافى است، و لازم نيست كه در اين مقام همه جهات و خصوصيات حكم بيان شود. همچنانكه نظير اين تعبير را درباره روزه واجب آورده و فرموده:« و ان تصوموا خير لكم!»

« ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا ...،» كلمه فتنه هر چند كه معانى بسيار مختلفى دارد، و ليكن آنچه از اطلاق آن در قرآن در خصوص كفار و مشركين معهود است، شكنجه است، يعنى كشتن و زدن و امثال اينها. قرائنى هم كه در كلام است اين معنا را تاييد مى‏كند.

پس معناى آيه اين است كه اگر از كفار ترسيديد كه شما را شكنجه كنند و مورد حمله قرار دهند و به قتل برسانند، مى‏توانيد نماز را به صورت نماز خوف بخوانيد.

ابتداء شكستن نماز براى خوف فتنه و ترس از دشمن تشريع شد، و اين خصوصى بودن مورد، منافات ندارد با اينكه براى بار دوم بطور عموم و براى همه سفرهاى مشروع تشريع شود هر چند كه پاى خوف در ميان نباشد.

آرى، كتاب خدا يك قسم از نماز شكسته را بيان مى‏كند و سنت رسول الله آن را براى همه صور، عمومى مى‏سازد، كه انشاء الله رواياتش بزودى مى‏آيد.

## کیفیت ادای نماز خوف

* « وَ إِذَا كُنت فِيهِمْ فَأَقَمْت لَهُمُ الصلَوةَ فَلْتَقُمْ طائفَةٌ مِّنهُم مَّعَك وَ لْيَأْخُذُوا أَسلِحَتهُمْ فَإِذَا سجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَائكمْ وَ لْتَأْتِ طائفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصلُّوا فَلْيُصلُّوا مَعَك وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسلِحَتهُمْ، وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَحِدَةً وَ لا جُنَاحَ عَلَيْكمْ إِن كانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضى أَن تَضعُوا أَسلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَفِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً !
* و چون خود تو اى پيامبر در بين آنان باشى و بخواهى نماز جماعت بخوانى، همه يكباره به نماز نايستند، بلكه عده‏اى از مؤمنين با تو به نماز بايستند و اسلحه خويش برگيرند و چون سجده كردند نماز خود تمام كنند و پشت سر شما بايستند، طايفه دوم كه نماز نخوانده‏اند بيايند، و با تو نماز بخوانند و حتما اسلحه خويش با خود داشته باشند، چون آنها كه دچار بيمارى كفرند، خيلى دوست مى‏دارند شما از اسلحه و بار و بنه خود غافل شويد و يكباره بر شما بتازند، بله اگر بخاطر باران يا بيمارى حمل اسلحه برايتان دشوار بود مى‏توانيد اسلحه را زمين بگذاريد، اما به شرطى كه احتياط خود را از دست ندهيد، كه خدا براى كافران عذابى خوار كننده آماده كرده است !»

اين آيه شريفه كيفيت نماز خوف را بيان مى‏كند و خطاب را متوجه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ مى‏نمايد و او را امام جماعت فرض مى‏كند و مى‏فرمايد: تو نماز را براى لشكر اقامه مى‏كنى، نيمى از لشكر با تو در نيمى از نماز شركت مى‏كنند و مى‏روند، نيمى ديگر به جماعت مى‏ايستند.

اين در حقيقت از قبيل بيان حكم در قالب مثال است تا بيان براى شنونده واضح‏تر شده، و در عين حال مختصرتر و زيباتر از كار درآيد.

پس مراد از اينكه فرمود:« اقمت لهم الصلوة،» خصوص نماز جماعت است، و مراد از جمله:« فلتقم طائفة منهم معك،» برخاستن طايفه‏اى از لشكريان اسلام به نماز با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بنحو اقتدا است كه اين طايفه مامورند اسلحه خود را با خود داشته باشند، و مراد از اينكه فرمود:« فاذا سجدوا ...،» اين است كه وقتى طايفه اول سجده آخر نماز را بجا آوردند و نماز را تمام كردند، در پشت سر طايفه ديگر قرار بگيرند.

و همچنين مراد از جمله:« و لياخذوا حذرهم و اسلحتهم،» اين است كه طايفه دوم كه مى‏خواهند با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نماز بخوانند، نيز اسلحه خود را با خود داشته باشند.

و معناى آيه - و خدا داناتر است - اين است كه وقتى تو ( رسول خدا ‏) در جنگ همراه مسلمانان باشى، و حال، حال خوف بوده باشد، و بخواهى براى مسلمانان اقامه نماز كنى، يعنى با آنان نماز جماعت بخوانى، همه آنان يكباره داخل نماز نشوند، بلكه طايفه‏اى از آنان با تو به نماز بايستند، و به تو اقتدا كنند، و در حال نماز اسلحه خود را بردارند، و معلوم است كه طايفه‏اى ديگر مواظب اين طايفه و اثاث آنان هستند تا به سجده بروند و نماز را تمام كنند، و در پشت سر شما در جاى طايفه دوم قرار گيرند، آن وقت طايفه دوم در حالى كه آنها نيز سلاح را با خود دارند مى‏آيند و به نماز مى‏ايستند.

« ود الذين كفروا لو تغفلون ... ميلة واحدة،» اين جمله در مقام بيان علت حكمى است كه در اول آيه در مورد كيفيت نماز خوف بيان كرد، مى‏فرمايد: اينكه گفتيم اينطور نماز بخوانيد و نماز خوف را براى شما تشريع كرديم علتش اين است كه كفار بسيار دوست مى‏دارند شما با سرگرم شدن به نماز از اسلحه و ساز و برگ خود غفلت كنيد و با يك حمله بر شما بتازند.

« و لا جناح عليكم ...،» اين جمله بيانگر تخفيفى ديگر در كيفيت نماز خوف است، و آن اين است كه گاه مى‏شود كه يا بخاطر باران و يا بيمارى، حمل اسلحه در نماز مشكل مى‏شود، مى‏فرمايد: اگر به اين جهات كه گفته شد از حمل اسلحه ناراحت مى‏شوند، حرجى بر آنان نيست كه بدون اسلحه نماز بخوانند اما به شرطى كه احتياط داشته باشند، و از كفار غفلت نورزند، چون كفار همه اهتمامشان به غافلگير كردن آنان است.

##  نماز در هیچ حالی ساقط نمی شود!

* « فَإِذَا قَضيْتُمُ الصلَوةَ فَاذْكرُوا اللَّهَ قِيَماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكمْ فَإِذَا اطمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا الصلَوةَ إِنَّ الصلَوةَ كانَت عَلى الْمُؤْمِنِينَ كِتَباً مَّوْقُوتاً !
* و چون نماز را تمام كرديد در هر حال چه ايستاده و چه نشسته و چه خفته- به پهلو- خدا را به ياد آوريد. اين نماز شكسته مخصوص حالت خوف است پس همينكه ايمن شديد نماز را تمام بخوانيد، كه نماز واجبى است كه بايد مؤمنين در اوقات معين انجام دهند!»

آوردن اين سه حال: ایستاده، نشسته، به پهلو یا خفته كنايه است از استمرار ذكر، بطورى كه همه احوال را فرا گيرد. مى‏فرمايد: وقتى نمازتان تمام شد بطور دائم و در همه احوال خداى تعالى را بياد آوريد.

« فاذا اطماننتم فاقيموا الصلوة،» مراد به اطمينان استقرار است و چون جمله مورد بحث در مقابل جمله:« و اذا ضربتم فى الارض ...،» قرار گرفته، از ظاهر آن بر مى‏آيد كه مراد به اين استقرار، برگشتن از سفر جنگ به وطن است، سياق هم اين معنا را تاييد مى‏كند، و بنا بر اين مراد به اقامه نماز در وطن، نشكستن آن و تمام خواندن آن است، زيرا تعبير از نماز خوف به نماز شكسته اشاره‏اى به اين معنا دارد.

در فقيه به سند خود از عبد الرحمان بن ابى عبد الله از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در جنگ ذات الرقاع با اصحاب خود به نماز ايستاد، به اين صورت كه اصحاب را دو قسمت كرد، يك دسته را پيش روى دشمن قرار داد و با دسته ديگر نماز خواند.

او تكبير گفت، آنان نيز گفتند، آن جناب حمد و سوره خواند و آنان ساكت بودند، او ركوع كرد، آنان نيز ركوع كردند، او سجده كرد، آنان نيز سجده كردند. سپس رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ براى ركعت دوم بپا خاست و ديگر چيزى از حمد و سوره ركعت دوم را نخواند تا اصحاب خودشان حمد و سوره خواندند و ركعت دوم را تمام كردند و به يكديگر سلام دادند، و به طرف لشكريان رفته و در برابر دشمن ايستادند و دسته دوم كه تاكنون در برابر دشمن ايستاده بودند آمدند و پشت سر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ ايستادند، آن جناب تكبير گفت، آنان نيز گفتند و سكوت كردند.

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ حمد و سوره خواند و به ركوع رفت، آنان نيز ركوع كردند، آن جناب سجده كرد آنان نيز سجده كردند، آنگاه رسول خدا نشست و تشهد خواند و به ايشان سلام داد.

آنان برخاستند و يك ركعت باقيمانده خود را خوانده و در آخر به يكديگر سلام دادند و اين همان نماز خوفى است كه خداى تعالى در آيه شريفه:« و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة ... كتابا موقوتا،» پيامبر گراميش را به خواندن آن دستور داده است.

امام عليه‏السلام‏ سپس فرمود: كسى كه بخواهد نماز مغرب را با جمعى به طريق نماز خوف بخواند، بايد يك ركعت را با طايفه اول بخواند و بايستد تا آنان دو ركعت ديگر را خود بخوانند و سلام دهند و در جاى طايفه دوم قرار بگيرند آنگاه ركعت ديگرش را با طايفه دوم بخواند... تا آخر حديث.

و در تهذيب به سند خود از زراره روايت كرده كه گفت: از امام باقر ابى جعفر عليه‏السلام‏ از نماز خوف و نماز سفر پرسيدم، كه آيا هر دو شكسته مى‏شود؟ فرمود: بلى و نماز خوف به شكسته شدن سزاوارتر از نماز سفر است، چون در سفر، خوفى در بين نيست.

و در كتاب فقيه شيخ صدوق عليه الرحمه به سند خود از زراره و محمد بن مسلم روايت كرده كه هر دو گفتند: به امام باقر ابى جعفر عليه‏السلام عرضه داشتيم: چه مى‏فرمائيد درباره نماز در سفر؟ چگونه بايد آن را خواند؟ و چند ركعت بايد خواند؟ فرمود: خداى عز و جل مى‏فرمايد:« و اذا ضربتم فى الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة،» و به حكم اين آيه شكستن نماز در سفر واجب شد، همانطور كه تمام خواندنش در حضر واجب است.

مى‏گويند: عرضه داشتيم: آيه شريفه نفرموده كه افعلوا چنين كنيد بلكه فرموده: حرجى بر شما نيست اگر نماز را بشكنيد، و اين عبارت وجوب را نمى‏رساند، بلكه مى‏رساند كه مسافر مى‏تواند نماز را بشكند. جناب عالى چگونه وجوب را از آن استفاده كرديد و مى‏فرمائيد: شكستن نماز در سفر واجب است، همانطور كه تمام خواندنش در حضر واجب است؟

حضرت در پاسخ فرمود: مگر خداى عز و جل نفرموده:« ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما،» با اينكه مى‏دانيد كه طواف بين صفا و مروه واجب است، چون هم خداى تعالى آن را در كتابش ذكر كرده و هم پيامبرش آن را عمل كرده، تقصير در نماز سفر نيز همينطور است هم خداى تعالى در كتاب مجيدش ذكر كرده و هم رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ عملا آن را پياده كرده است.

مى‏گويند: عرضه داشتيم: حال اگر كسى در سفر، چهار ركعتى بخواند، بايد اعاده كند يا نه؟ فرمود: اگر آيه تقصير را خوانده و برايش تفسير شده و با اين حال چهار ركعتى خوانده، بايد نمازش را دوباره بخواند، و اگر نخوانده و يا اگر خوانده معنايش را نفهميده، اعاده بر او لازم نيست .

و نمازها همه‏اش در سفر دو ركعتى است، همه نمازها الا نماز مغرب، كه در سفر نيز سه ركعت است و شكسته نمى‏شود، چون رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏و سلّم‏ آن را در سفر و حضر سه ركعتى باقى گذاشت ... تا آخر حديث.

و در در المنثور است كه ابن ابى شيبه و عبد بن حميد و احمد و مسلم و ابو داود، و ترمذى و نسائى و ابن ماجه و ابن جارود و ابن خزيمه و طحارى و ابن جرير و ابن منذر و ابن ابى حاتم و نحاس( در ناسخ خود،) و ابن حبان همگى از يعلى بن اميه روايت آورده‏اند كه گفت: من از عمر بن خطاب پرسيدم: آيه شريفه « ليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا،» شكستن نماز را مخصوص خوف دانسته و امروز مردم خوفى ندارند، ديگر چرا بايد نماز را شكسته بخوانند؟ عمر گفت: من نيز همين تعجب تو را كردم و علت آن را از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم جويا شدم. فرمود: تعبير به لا جناح عليكم براى اين است كه بفهماند اين حكم تصدق و ارفاقى است از ناحيه خدا به شما مسلمين .

و اما اينكه واجب است نماز شكسته شود براى اين است كه **قبول تصدق خدا واجب است،** **پس صدقه خدا را قبول كنيد و در سفر نماز را تمام نخوانيد!**

و در همان كتاب است كه عبد بن حميد و نسائى و ابن ماجه و ابن حبان و بيهقى در كتاب سنن خود از اميه بن عبد الله بن خالد بن اسد روايت آورده كه از پسر عمر پرسيده است: آيا به نماز شكسته رأى مى‏دهى؟ با اينكه ما تنها نماز خوف را در قرآن مى‏بينيم و اما نماز مسافر را نمى‏يابيم. پسر عمر گفت: اى برادر زاده، خداى تعالى محمد صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ را وقتى فرستاد كه ما هيچ چيزى نمى‏دانستيم، ناگزير ما آنچه مى‏كنيم، طبق عمل رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ مى‏كنيم، بايد ببينيم آن جناب چه مى‏كرده و شكستن نماز در سفر سنتى است كه آن را رسول خدا باب كرده است .

و در همان كتاب است كه ابن ابى شيبه و ترمذى( وى حديث را صحيح دانسته،) و نسائى از ابن عباس روايت كرده‏اند كه گفت: ما در بين راه مكه و مدينه نماز را شكسته خوانديم با اينكه ايمن بوديم و هيچ خوفى نداشتيم.

و نيز در همان كتاب آمده كه ابن ابى شيبه و احمد و بخارى و مسلم و ابو داود و ترمذى و نسائى از حارثة بن وهب خزاعى روايت كرده‏اند كه گفت: من نماز ظهر و عصر را در منا با جمعيتى بسيار زياد و با امنيتى كامل به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ اقتدا كردم، و آن جناب دو ركعتى خواند .

رواياتى كه كيفيت نماز خوف را و مخصوصا نماز شكسته در سفر را بطور كلى بيان مى‏كند جايش در علم فقه است و از موضوع بحث تفسير ما خارج است.

 ( مستند: آیه 101 سوره نساء الميزان ج : 5 ص : 96)

#  تشریع نماز جمعه

* « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِى لِلصلَوةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ‏،
* فَإِذَا قُضِيَتِ الصلَوةُ فَانتَشِرُوا فى الأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِن فَضلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَّعَلَّكمْ تُفْلِحُونَ‏،
* وَ إِذَا رَأَوْا تجَرَةً أَوْ لهواً انفَضوا إِلَيهَا وَ تَرَكُوك قَائماً قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَرَةِ وَ اللَّهُ خَيرُ الرَّزِقِينَ!
* هان اى كسانى كه ايمان آورديد هنگامى كه در روز جمعه براى نماز جمعه اذان داده مى‏شود به سوى ذكر خدا بشتابيد و دادوستد را رها كنيد، اگر بفهميد اين براى شما بهتر است،
* و چون نماز به پايان رسيد در زمين پراكنده شويد و از فضل خدا طلب كنيد و خدا را بسيار ياد كنيد تا شايد رستگار گرديد،
* و چون در بين نماز از تجارت و لهوى با خبر مى‏شوند به سوى آن متفرق گشته تو را در حال خطبه سر پا رها مى‏كنند بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است و خدا بهترين رازقان است!»

اين آيات وجوب نماز جمعه و حرمت معامله را در هنگام حضور نماز تاكيد نموده، درضمن كسانى را كه در حال خطبه نماز آن را رها نموده، به دنبال لهو و تجارت مى‏روند عتاب نموده، عملشان را عمل بسيار ناپسند مى‏داند.

منظور از نداء براى نماز جمعه، همان أذان ظهر روز جمعه است. منظور از نماز روز جمعه همان نمازى است كه مخصوص روز جمعه تشريع شده، و منظور از سعى به سوى ذكر خدا دويدن به سوى نماز جمعه است. و مراد از ذكر خدا همان نماز است.

جمله« و ذروا البيع،» امر به ترك بيع است، و به طورى كه از سياق برمى‏آيد در حقيقت نهى از هر عملى است كه انسان را از نماز باز بدارد، حال چه خريد و فروش باشد، و چه عملى ديگر. و اگر نهى را مخصوص به خريد و فروش كرد، از اين باب بوده كه خريد و فروش روشن‏ترين مصداق اعمالى است كه آدمى را از نماز باز مى‏دارد. و جمله« ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون،» تشويق و تحريك مسلمانها به نماز و ترك بيعى است كه بدان مامور شده‏اند.

« فاذا قضيت الصلوة فانتشروا فى الأرض و ابتغوا من فضل الله ...،» منظور از قضاء صلوة اقامه نماز جمعه، و تمام شدن آن است و مراد از انتشار در ارض متفرق شدن مردم در زمين و مشغول شدن در كارهاى روزانه براى به دست آوردن فضل خدا - يعنى رزق و روزى – است.

و اگر در ميان همه كارهاى روزانه فقط طلب رزق را نام برد، براى اين بود كه مقابل ترك بيع در آيه قبلى واقع شود، ليكن از آنجايى كه ما در آيه قبلى گفتيم كه منظور از ترك بيع همه كارهايى است كه آدمى را از نماز باز مى‏دارد، لاجرم بايد بگوييم منظور از طلب رزق هم همه كارهايى است كه عطيه خداى تعالى را در پى دارد، چه طلب رزق و چه عيادت مريض، و يا سعى در برآوردن حاجت مسلمان، و يا زيارت برادر دينى يا حضور در مجلس علم، و يا كارهايى ديگر از اين قبيل.

جمله« فانتشروا فى الأرض،» امرى است كه بعد از نهى قرار گرفته، و از نظر ادبى و قواعد علم اصول تنها جواز و اباحه را افاده مى‏كند، هر چند كه امر هميشه براى افاده وجوب است، و همچنين جمله و ابتغوا و جمله و اذكروا !

« و اذكروا الله كثيرا لعلكم تفلحون!» منظور از ذكر در اينجا اعم از ذكر زبانى و قلبى است، در نتيجه شامل توجه باطنى به خدا نيز مى‏شود.

و كلمه فلاح به معناى نجات از هر نوع بدبختى و شقاء است كه در مورد آيه با در نظر گرفتن مطالب قبلى، يعنى مساله تزكيه و تعليم، و مطالب بعدى، يعنى توبيخ و عتاب شديد، منظور همان زكات و علم خواهد بود، چون وقتى انسان زياد به ياد خدا باشد، اين ياد خدا در نفس آدمى رسوخ مى‏كند، و در ذهن نقش مى‏بندد، و عوامل غفلت را از دل ريشه‏كن ساخته، باعث تقواى دينى مى‏شود كه خود مظنه فلاح است، همچنان كه فرموده:« واتقوا الله لعلكم تفلحون!»

« قل ما عند الله خير من اللهو و من التجارة و الله خير الرازقين!» در اين قسمت از آيه به رسول خدا امر مى‏كند كه مردم را به خطايى كه مرتكب شدند متنبه كند، و بفهماند كه كارشان چقدر زشت بوده است.

مراد از جمله« ما عند الله،» ثوابى است كه خداى تعالى در برابر شنيدن خطبه و موعظه در نماز جمعه عطاء مى‏فرمايد. و معناى جمله اين است كه: به ايشان بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است، براى اينكه ثواب خداى تعالى خير حقيقى و دائمى، و بدون انقطاع است، و اما آنچه در لهو و تجارت است اگر خير باشد خيرى خيالى و غير دائمى و باطل است و علاوه بر اين، چه بسا خشم خدا را در پى داشته باشد، همچنان كه لهو هميشه خشم خداى تعالى را در پى دارد.

##  نماز جمعه، اصلاح کننده دنیا و آخرت مردم

 اين سوره به بيانى كاملا انگيزنده، مسلمين را وادار مى‏كند كه نسبت به نماز جمعه اهتمام بورزند، و آنچه در به پاداشتنش لازم است فراهم سازند، چون نماز جمعه از شعائر بزرگ خدا است كه تعظيم و اهتمام به امر آن، هم دنياى مردم را اصلاح مى‏كند، و هم آخرتشان را، و خداى تعالى بيان اين مطلب را با تسبيح و ثناى بر خود آغاز كرد كه در ميان قومى امى رسولى از خود آنان مبعوث كرد تا آيات او را بر آنان بخواند، و با اعمال صالح و اخلاق پاك تزكيه شان كند، و كتاب و حكمتشان بياموزد و به همين منظور كتاب خدا و معارف دينش را به بهترين وجهى بر آنان و افرادى كه به آنان ملحق مى‏شوند، و نسل‏هاى بعد از آنان تحميل كرد، و زنهارشان داد از اينكه مثل يهود نباشند كه خداى تعالى تورات را بر آنان تحميل كرد، ولى آنان آن را حمل نكردند، و به معارف آن معتقد نشدند، و به احكامش عمل نكردند، در نتيجه مانند الاغى شدند كه بارش كتاب باشد، و در آخر به عنوان نتيجه دستور مى‏دهد كه وقتى بانك نماز جمعه بلند مى‏شود بازار و دادوستد را رها نموده، به سوى ذكر خدا بشتابند.

و نيز افرادى را كه خلاف اين دستور عمل مى‏كنند، و رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏ وآله‏وسلّم‏ را در حالى كه مشغول خطبه نماز است رها نموده و به سوى دادوستد مى‏روند، سرزنش مى‏كند، و اين رفتار را نشانه آن مى‏داند كه اين گونه افراد معارف كتاب خدا و احكامش را نپذيرفته‏اند .

در كتاب فقيه روايت آمده كه: در مدينه هر وقت مؤذن در روز جمعه اذان مى‏گفت: شخصى ندا مى‏داد ديگر خريد و فروش مكنيد، حرام است، براى اينكه حق تعالى فرموده« يا ايها الذين امنوا اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله و ذروا البيع ! »

در تفسير قمى در ذيل جمله« فاسعوا الى ذكر الله،» گفته: سعى به معناى سرعت در راه رفتن است، و در روايت ابى الجارود از امام باقرعليه‏السلام‏ آمده كه فرمود: وقتى گفته مى‏شود فاسعوا معنايش اين است كه برويد و چون گفته مى‏شود اسعوا معنايش اين است كه براى فلان هدف عمل كنيد. و در آيه سوره جمعه معنايش اين است كه براى نماز جمعه شارب(سبيل) خود را كوتاه كنيد، و موى زير بغل را زائل سازيد، ناخن بگيريد، غسل كنيد، بهترين و نظيف‏ترين جامه را بپوشيد، و خود را معطر سازيد، اينها سعى براى نماز جمعه است.

و سعى براى روز قيامت هم اين است كه آدمى خود را براى آن روز مهيا كند، همچنان كه فرموده:« و من اراد الاخرة و سعى لها سعيها و هو مؤمن ! »

 ( مستند: آیه 9 تا 11 سوره جمعه الميزان ج : 19 ص : 443 و461)

###

# نماز میت، و نهی از اقامه نماز میت بر مرده منافق

* « وَ لا تُصلّ‏ِ عَلى أَحَدٍ مِّنهُم مَّات أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلى قَبرِهِ إِنهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَسِقُونَ!
* هيچوقت بر احدى از آنان كه مرده، نماز مگذار و بر قبرش مايست، زيرا ايشان به خدا و رسولش كافر شدند و با حالت فسق مردند!»

اين آيه نهى مى‏كند رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم را از اينكه نماز ميت بخواند بر كسى كه منافق بوده، و از اينكه كنار قبر منافقى بايستد، و اين نهى را تعليل كرده است به اينكه چون كفر ورزيدند و فاسق شدند و بر همين فسق خود مردند، و اين تعليل تنها در اين آيه نيامده، بلكه در هر جا كه گفتگو از لغويت استغفار به ميان آمده همين تعليل ذكر شده است، مانند آيه 80 از همين سوره، و آيه ششم از سوره منافقين كه مى‏فرمايد:« سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم ان الله لا يهدى القوم الفاسقين!»

و از همه اين موارد كه ذكر شد برمى‏آيد كسى كه بخاطر احاطه و استيلاى كفر در دلش فاقد ايمان به خدا گشته ديگر راهى بسوى نجات ندارد، و نيز برمى‏آيد كه استغفار جهت منافقين و همچنين نماز خواندن بر جنازه‏هاى ايشان و ايستادن كنار قبور ايشان و طلب مغفرت كردن، لغو و بى نتيجه است.

**و در اين آيه اشاره است به اينكه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم بر جنازه مؤمنين نماز مى‏خوانده و در كنار قبور ايشان مى‏ايستاده و طلب مغفرت و دعا مى‏كرده است.**

درباره منافقین می فرماید:

* « و اموال و اولاد ايشان تو را خيره نسازد، چرا كه خدا مى‏خواهد بوسيله آن در دنيا عذابشان كند، و در حال كفر جانشان بدر آيد!
* و چون سوره‏اى نازل شود كه به خدا ايمان بياوريد و با رسولش به جهاد برويد، توانگران ايشان از تو اجازه مى‏خواهند و مى‏گويند بگذار با واماندگان باشيم،
* راضى شده‏اند كه قرين زنان و زمين‏گيران باشند، و خدا بر دلهايشان مهر زده و در نتيجه نمى‏فهمند! »

 ( مستند: آیه 84 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 487 )

## فصل پنجم

## نماز شب

#  نماز شب و تهجد رسول الله

* « وَمِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّك عَسى أَن يَبْعَثَك رَبُّك مَقَاماً محْمُوداً !
* و بعضى از شب را بيدار باش و تهجد كن كه اين نماز شب تنها بر تو واجب است، باشد كه خدايت به مقامى محمود( شفاعت) مبعوث گرداند!»

**تهجد** به معناى بيدارى بعد از خواب است، و كلمه **نافله** به معناى زيادى است. و معناى آيه چنين است كه قسمتى از شب را پس از خوابيدنت بيدار باش و به قرآن (يعنى نماز) مشغول شو، نمازى كه زيادى بر مقدار واجب تو است.

**« مقاما محمودا»** ممكن است به معناى بعث باشد، و معنا چنين مى‏شود باشد كه **پروردگارت تو را بعث كند بعثى پسنديده.**

در اينجا محمود بودن مقام آن جناب را مطلق آورده و هيچ قيدى به آن نزده است، و اين خود مى‏فهماند كه مقام مذكور مقامى است كه هر كس آن را مى‏پسندد، و معلوم است كه همه وقتى مقامى را حمد مى‏كنند كه از آن خوششان بيايد، و همه كس از آن منتفع گردد، و به همين جهت آن را تفسير كرده‏اند به مقامى كه همه خلائق آن را حمد مى‏كنند، و آن مقام شفاعت كبراى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ است كه روز قيامت در آن مقام قرار مى‏گيرد، و روايات وارده در تفسير اين آيه از طرق شيعه و سنى همه متفقند بر اين معنا.

* « وَ قُل رَّب أَدْخِلْنى مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنى مخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَل لى مِن لَّدُنك سلْطناً نَّصِيراً،
* و همواره بگو پروردگارا مرا با قدمى صدق داخل و با قدمى صدق بيرون كن و به من از جانب خود بصيرت و حجت روشنى كه همواره ياريم كند عطا كن!»

اين آيه همانطور كه ملاحظه مى‏كنيد به طور مطلق رسول خدا صلى‏الله ‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ را امر مى‏كند كه از پروردگارش بخواهد در تمامى مدخل و مخرج‏ها او را سرپرستى كند، و از ناحيه خود سلطانى به او دهد كه او را ياور باشد، در نتيجه از هيچ حقى منحرف نگشته و به سوى هيچ باطلى متمايل نشود.

 ( مستند: آیه 79 تا 81 سوره اسری الميزان ج : 13 ص : 241)

#  نماز شب و تهجد رسول الله و مؤمنین

* « إِنَّ رَبَّك يَعْلَمُ أَنَّك تَقُومُ أَدْنى مِن ثُلُثىِ الَّيْلِ وَ نِصفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَك وَاللَّهُ يُقَدِّرُ الَّيْلَ وَ النهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تحْصوهُ فَتَاب عَلَيْكمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسرَ مِنَ الْقُرْءَانِ عَلِمَ أَن سيَكُونُ مِنكم مَّرْضى وَ ءَاخَرُونَ يَضرِبُونَ فى الأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضلِ اللَّهِ وَ ءَاخَرُونَ يُقَتِلُونَ فى سبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسرَ مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَوةَ وَ أَقْرِضوا اللَّهَ قَرْضاً حَسناً وَ مَا تُقَدِّمُوا لأَنفُسِكم مِّنْ خَيرٍ تجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيراً وَ أَعْظمَ أَجْراً وَ استَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمُ‏!
* پروردگار تو مى‏داند كه تو و گروهى از مؤمنين كه با تو هستند نزديك از دو ثلث شب و گاهى نصف آن و گاهى ثلث آن را زنده مى‏داريد و خدا كه تقدير كننده شب و روز است مى‏داند كه تشخيص دو ثلث و نصف و ثلث در فصول مختلف براى شما ممكن نيست به همين جهت بر شما بخشود از اين پس هر مقدار كه برايتان ميسر است از قرآن بخوانيد. و نيز مى‏داند كه براى شما بيمارى پيش مى‏آيد عده‏اى به سفر مى‏روند تا از رزق خدا به دست آورند جمعى ديگر در راه خدا جنگ مى‏كنند در چنين احوال نيز هر مقدار كه مى‏توانيد از قرآن بخوانيد و نماز بپا بداريد و زكات بدهيد، و به خدا وام دهيد وامى نيكو و بدانيد آنچه از كارهاى خير مى‏كنيد و از پيش براى خود مى‏فرستيد نزد خدايش مى‏يابيد، اما بهتر از آنچه كه كرديد و با أجرى عظيم‏تر، و از خدا طلب مغفرت كنيد كه خدا آمرزنده و رحيم است !»

سخن در اين آيه شريفه براى تخفيف دادن به دستورى است كه در اول سوره به شخص رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ داد، و در آيه« ان هذه تذكرة...،» در وسط سوره آن دستور را به عموم مؤمنين تعميم داد، و آن عبارت بود از پرداختن به نماز شب و تهجد، در اين آيه مى‏خواهد بفرمايد: خدا از مؤمنين اكتفا كرد به هر مقدارى كه بتوانند از قرآن تلاوت كنند، پس آيه شريفه مى‏خواهد دستور اول سوره را تخفيف دهد، نه اينكه آن را نسخ نموده از قيام در دو ثلث شب و يا نصف آن و يا ثلث آن منع كند.

« ان ربك يعلم انك تقوم أدنى من ثلثى الليل ونصفه وثلثه ...،» معناى جمله« أدنى من ثلثى الليل،» كمى كمتر از دو ثلث شب است. می فرمايد: خداى تعالى مى‏داند كه تو در بعضى از شبها كمتر از دو ثلث شب، و در بعضى از شبها نصف شب، و در بعضى ثلث شب را به نماز مى‏ايستى.

و مراد از معيت در جمله « و طائفة من الذين معك،» معيت در ايمان است، و بنا بر اين، آيه شريفه دلالت دارد بر اينكه بعضى از مؤمنين نماز شب مى‏خواندند، همانطور كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ مى‏خواند.

« علم أن لن تحصوه فتاب عليكم فاقرؤا ما تيسر من القران! » مى‏فرمايد: همه شما نمى‏توانيد يك سوم و يك دوم و دو سوم شبهاى سال را به خاطر كوتاهى و بلندى آن در ايام سال اندازه‏گيرى بكنيد، و مخصوصا دشوارى اين اندازه‏گيرى وقتى بيشتر مى‏شود كه كسى بخواهد اول شب بخوابد، و درست در يك دوم و يا يك سوم و يا دو سوم شب از خواب برخيزد، مگر اينكه از باب احتياط همه شب را بيدار بماند تا يقين كند آن مقدارى كه مى‏خواسته بيدار باشد، بيدار بوده است، و يا چاره‏اى ديگر بينديشد.

پس مراد از اينكه فرمود: خدا دانست كه شما نمى‏توانيد اين مقادير را به دست آوريد اين است كه اين احاطه براى عموم شما مكلفين ميسر نيست، نه اينكه حتى هيچ فردى نمى‏تواند چنين احاطه‏اى پيدا كند.

و مراد از اينكه فرمود: به همين جهت بر شما توبه كرد اين است كه به رحمت الهيه‏اش به طرف شما توجه و رجوع كرد و تكليف شما را در اين باب تخفيف داد، بنابر اين، خداى تعالى بر بندگان خود توبه و رجوعى دارد، و آن اين است كه رحمت خود را بر آنان بسط دهد، و اثر اين توبه خدا آن است كه بندگان، موفق به توبه و رجوع به وى شوند و يا اين است كه موفق به هر اطاعتى گردند. و يا اين است كه بعضى از تكاليف دشوار را به كلى بردارد، و يا در آن تخفيفى بدهد.

و منظور از اينكه فرمود: پس از قرآن هر چه برايتان ميسور بود بخوانيد، اين است كه در وظيفه شب‏زنده‏دارى و مقدار آن براى عموم تخفيف دهد، و اگر حرف فاء را بر سر جمله آورد، و فرمود: فاقرؤا، براى اين بود كه بفهماند اين تخفيف نتيجه علم خدا به دشوارى آن اندازه‏گيرى‏ها براى مكلفين است. و لازمه اين تخفيف توسعه يافتن تكليف براى عموم مكلفين، و برخوردارى همه از نعمت شب‏زنده‏دارى است، هر كس به مقدار وسعش، نه اينكه خواسته باشد حكم ثلث و نصف و كمتر از دو ثلث را حتى براى آن فردى كه قدرت احصاى آن را دارد نسخ كند، و بفرمايد: از اين به بعد اين عمل بدعت و حرام است، براى اينكه گفتيم اين عمل براى غالب مردم دشوار است نه براى همه، و اگر براى همه غير ميسر بود، و حتى يك نفر هم قادر به انجام آن نبود از اول تشريع نمى‏شد، چون خداى تعالى هيچ فردى را تكليف به غير ميسور نمى‏كند:« لا يكلف الله نفسا الا وسعها ! »

علاوه بر اين، در آيه شريفه پيغمبر خود و طايفه‏اى از مؤمنين را تصديق كرده كه ثلث و يا نصف و يا كمتر از دو ثلث را شب‏زنده‏دارى مى‏كردند، و مى‏توانستند اين اندازه‏ها را رعايت كنند، و ميسر نبودن آن را به جميع مردم نسبت داده، و معلوم است كه جميع مردم عبارتند از آنها كه اين كار را مى‏كردند، و آنهايى كه نمى‏كردند، پس حكم شب‏زنده‏دارى شاق بر مجموع من حيث المجموع است، نه شاق بر تك تك عموم مسلمانان، و چون چنين است تكليف را طورى تخفيف داد كه هم اصل تكليف براى افرادى كه قادر بر اندازه‏گيرى هستند بماند، و هم آسانتر آن براى همه ميسور شود، و فرمود:« فاقرؤا ما تيسر من القران،» و حكم شب‏زنده‏دارى چه حداكثرش يعنى ثلث و دو ثلث و نصف و چه حداقلش يعنى خواندن مقدار ميسور از قرآن براى عموم مؤمنين مستحب است.

« علم أن سيكون منكم مرضى و اخرون يضربون فى الأرض يبتغون من فضل الله و اخرون يقاتلون فى سبيل الله،» اين قسمت از آيه به مصلحت ديگرى كه باعث تخفيف در امر به قيام در ثلث و نصف و كمتر از دو ثلث شد اشاره مى‏كند، مى‏فرمايد: علاوه بر اينكه حكم ياد شده بر عامه مكلفين دشوار است، اين دشوارى در باره بيماران و مسافران و رزمندگان بيشتر است، و مراد از ضرب فى الارض، مسافرت، و مراد از ابتغاء من فضل الله طلب روزى از راه مسافرت به نواحى زمين براى تجارت است.

« فاقرؤا ما تيسر منه و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة و اقرضوا الله قرضا حسنا،» در اين قسمت از آيه حكم تخفيف را تكرار مى‏كند تا مطلب تاكيد شود. و مراد از خواندن از قرآن به مقدارى كه ميسور باشد، نماز خواندن به مقدارى است مناسب، با وسعت زمانى كه شب‏زنده‏دارى كرده‏اند.

و مراد از نمازى كه مامور شده‏اند به جاى آورند نمازهاى واجب است، بنابر اين، اگر آيه را مدنى بدانيم منظور همين نمازهاى واجب پنجگانه خواهد بود، و اگر مكى باشد بايد بگوييم منظور نمازهايى است كه قبل از هجرت واجب بوده، و مراد از زكات زكات واجب است، و منظور از قرض دادن آن به خداى تعالى، انفاقهاى غير زكات و صدقات مالى است كه در راه خدا داده مى‏شود.

و عطف امر به اقامه نماز و دادن زكات و قرض دادن به خدا به مساله تخفيف، براى اشاره به اين معنا بوده كه تكاليف دينى همچنان به وجوب و اهميت خود باقى است، و خداى تعالى همچنان به امر آن اعتنا دارد، پس كسى خيال نكند كه تخفيف از شب‏زنده‏دارى به ساير وظائف سرايت كرده است.

 (مستند: آیه 20 سوره مزمل الميزان ج : 20 ص : 115)

#  استغفار در نماز شب در سحرگاهان

* « إِنَّ الْمُتَّقِينَ فى جَنَّتٍ وَ عُيُونٍ،
* ءَاخِذِينَ مَا ءَاتَاهُمْ رَبهُمْ إِنهُمْ كانُوا قَبْلَ ذَلِك محْسِنِينَ‏،
* كانُوا قَلِيلاً مِّنَ الَّيْلِ مَا يهْجَعُونَ‏،
* وَ بِالأَسحَارِ هُمْ يَستَغْفِرُونَ‏،
* وَ فى أَمْوَلِهِمْ حَقٌّ لِّلسائلِ وَ المَحْرُومِ،
* محققا مردم با تقوى در بهشت‏ها و چشمه‏سارهايى وصف‏ناپذيرند،
* در حالى كه به آنچه پروردگارشان به ايشان مى‏دهد راضى‏اند، چون در دنيا از نيكوكاران بودند،
* آرى، اندكى از شب‏ها را مى‏خوابيدند،
* و در سحرها استغفار مى‏كردند،
* و در اموال خود براى سائل و محروم حقى قائل بودند.»

« ان المتقين فى جنات و عيون،» اين جمله حال متقين را بيان مى‏كند، آن حالى را كه در قيامت دارند.

« اخذين ما اتيهم ربهم انهم كانوا قبل ذلك محسنين،» يعنى آنها قابليت آنچه را كه پروردگار مهربان به آنها اعطاء كرده دارند در حالى كه از خداوند و از آنچه به آنها داده راضى‏اند.

اين آيه مطالب قبل خود را تعليل كرده مى‏فرمايد: اگر متقين چنين وضعى دارند به خاطر اين است كه قبلا يعنى در دنيا در اعمالشان نيكوكار بودند، و اعمال نيكى داشتند.

« كانوا قليلا من الليل ما يهجعون،» اين آيه و آيات بعدش توضيح مى‏دهد كه چگونه نيكوكار بودند، مگر چه مى‏كردند؟

متقين در دنيا زمان اندكى از شب را مى‏خوابيدند و بيشترش را به عبادت مى‏پرداختند. « و بالاسحار هم يستغفرون،» يعنى در سحرها از خداى تعالى آمرزش گناهان خود را مى‏طلبیدند.

**و فى اموالهم حق للسائل و المحروم**، آن دو آيه كه گذشت سيره متقين نسبت به درگاه خداى سبحان را بيان مى‏كرد و مى‏فرمود شب زنده دارند و در سحرها استغفار مى‏كنند، ولى اين آيه سيره آنان را در برابر مردم بيان مى‏كند، و آن اين است كه به سائل و محروم كمك مالى مى‏كنند.

و اما اينكه فرمود: در اموال آنان حقى است براى سائل و محروم، با اينكه حق مذكور تنها در اموال آنان نيست، در اموال همه هست، براى اين بوده كه بفهماند متقين با صفايى كه در فطرتشان هست اين معنا را درك مى‏كنند، و خودشان مى‏فهمند كه سائل و محروم حقى در اموال آنان دارد، و به همين جهت عمل هم مى‏كنند، تا رحمت را انتشار داده، نيكوكارى را بر اميال نفسانى خود مقدم بدارند.

در مجمع البیان در ذيل كلام خداى تعالى كه مى‏فرمايد:« و فى الاسحار هم يستغفرون،» مى‏گويد: امام صادق عليه‏السلام‏ فرموده: منظور اين است كه در نماز وتر، كه آخرين نماز شب است، و در نزديكهاى صبح انجام مى‏شود، هفتاد بار استغفار مى‏كنند.

و در الدر المنثور است كه ابن مردويه از انس روايت كرده كه گفت: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود: براى شب‏زنده‏دارى و نماز شب، آخر شب را بيشتر از اول شب دوست دارم چون خداى تعالى فرموده:« و بالاسحار هم يستغفرون.»

و در همان كتابست كه ابن مردويه از ابن عمر از رسول خدا روايت كرده كه در پاسخ كسى كه از معناى جمله« و بالاسحار هم يستغفرون،» پرسيد، فرمود: يعنى نماز مى‏خوانند.

مؤلف: شايد تفسير استغفار به نماز از اين جهت است كه استغفار جزئى از نماز شب، يعنى نماز وتر است، همچنان كه در آيه« و قران الفجر ان قران الفجر كان مشهودا،» منظور از قرآن فجر همان نماز است.

 ( مستند: آیه 15 تا 19 سوره ذاریات الميزان ج : 18 ص : 544)

**فصل ششم**

## اوقات نماز، و شرایط انجام نماز

#  اوقات نماز

* « إِنَّ الصلَوةَ كانَت عَلى الْمُؤْمِنِينَ كِتَباً مَّوْقُوتاً !
* نماز واجبى است كه بايد مؤمنين در اوقات معين انجام دهند!»

در كافى به سند خود از داود بن فرقد روايت كرده كه گفت: من از امام صادق عليه‏السلام‏ از معناى آيه:« ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا،» پرسيدم فرمود: كتابا موقوتا به معناى كتاب ثابت است و اگر اندكى نماز را جلوتر و عقب‏تر خوانده باشى ضررى به تو نمى‏رساند، مادامى كه سر به اضاعه نماز در نياورد و مصداق آيه:« اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا،» واقع نشده باشى.

مؤلف: اين روايت اشاره به اين معنا دارد كه نمازهاى پنجگانه از نظر وقت موسع‏اند و هر يك وقتى ممتد دارد، رواياتى ديگر نيز بر اين معنا دلالت دارد.

و در تفسير عياشى از محمد بن مسلم، از يكى از دو امام باقر و صادق عليهما السلام روايت كرده كه درباره نماز مغرب در سفر فرمود: اگر ساعتى تاخير بيفتد ترك نمى‏شود، اگر بخواهى مغرب و عشا را در زمان عشا مى‏خوانى و اگر بخواهى مى‏توانى ساعتى به دنبال كارت بروى تا شفق از بين برود- آن وقت بخوانى. چون رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نيز نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشا، را با هم خواند و گاهى زودتر، يعنى اول وقت مى‏خواند و گاهى تاخير مى‏انداخت.

خداى تبارك و تعالى نيز كه مى‏فرمايد:« ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا،» منظورش همين است كه نماز وقتى وسيع دارد و جز اين منظورى ندارد. زيرا اگر آنطور بود كه اهل تسنن ادعا مى‏كنند، هرگز رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و آله‏ و سلّم آنطور كه در بالا نقل كرديم نماز نمى‏خواند، يعنى نماز را از وقتش تاخير نمى‏انداخت. چون رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ از هر كس ديگرى عالم‏تر و باخبرتر به احكام دين است و اگر آنطور كه آنها مى‏گويند بهتر بود محمد رسول الله به آن دستور مى‏داد.

مؤلف: اين روايات نمونه‏اى بود از رواياتى كه در اين باب آمده، و گرنه روايات وارده در اين باب از طرق شيعه و سنى و مخصوصا از طرق ائمه اهل البيت عليهم الصلوة و السلام بسيار زياد است.

 ( مستند: آيه 102 سوره نساء الميزان ج : 5 ص : 100)

#  مراقبت از عدد نمازها

* « ... وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صلَوَتهِمْ يحَافِظونَ‏،
* ... و آنهايند كه نمازهاى خود را از هر منافى محافظت مى‏كنند !»

اينكه فرمود: **نماز** را محافظت مى‏كنند، خود قرينه اين است كه مراد محافظت از **عدد** آن است، پس مؤمنين محافظت دارند كه يكى از نمازهايشان فوت نشود و دائما مراقب آنند. حق ايمان هم همين است كه مؤمنين را به چنين مراقبتى بخواند.

در تفسیر قمی در ذيل آيه « و الذين هم على صلواتهم يحافظون،» گفته: يعنى اوقات نماز و حدودش را حفظ مى‏كنند.

و در كافى به اسناد خود از فضيل روايت كرده كه مى‏گويد از حضرت باقر عليه‏السلام‏ پرسيدم منظور از آيه« الذين هم على صلواتهم يحافظون،» چيست؟ فرمود: مقصود **نمازهاى واجب** است، آنگاه پرسيدم منظور از آيه« و الذين هم على صلوتهم دائمون،» چيست؟ فرمود: نمازهاى نافله است.

 ( مستند: آیه 9 سوره مومنون الميزان ج : 15 ص : 12)

#  شرایط مهم انجام نماز

* « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَقْرَبُوا الصلَوةَ وَ أَنتُمْ سكَرَى حَتى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً إِلا عَابِرِى سبِيلٍ حَتى تَغْتَسِلُوا وَإِن كُنتُم مَّرْضى أَوْ عَلى سفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائطِ أَوْ لَمَستُمُ النِّساءَ فَلَمْ تجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صعِيداً طيِّباً فَامْسحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُواًّ غَفُوراً.
* هان اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، در حال مستى به نماز(مسجد) نزديك نشويد، صبر كنيد تا مستى شما زايل شود، وبفهميد چه مى‏گوييد، و نيز در حال جنابت به نماز(مسجد) نزديك نشويد، و از آن عبور نکنيد تا غسل کنيد، و اگر بيمار و يا در راه سفر بوديد، و يا يكى از شما از بيت خلوت آمده، و با زنان تماس جنسى پيدا كرديد، و براى غسل آبى نيافتيد، با خاك پاك تيمم كنيد، يعنى دست به خاك زده صورت و دو دست خود را مسح كنيد، كه خدا بخشنده آمرزگار است!»

مراد از كلمه الصلاة مسجد است، براى اين كه مى‏فرمايد در حال جنابت نيز نزديك مسجد مشويد، و از آن عبور نكنيد پس در اين تعبير مجاز به كار رفته، و چون استعمال مجازى مجوز لازم دارد، مجوز در اين كه مسجد را نماز خوانده، جمله: «حتى تعلموا ما تقولون،» است، چون اگر فرموده بود: در حال مستى نزديك مسجد نشويد، ديگر تعليل آوردن با جمله: حتى تعلموا ما تقولون خيلى مناسب به نظر نمى‏رسيد، و اى بسا اين تعليل معنايى ديگر را مى‏فهماند، كه مقصود گوينده نيست، با اين كه مقصود اين بوده كه بفهماند شما در حال نماز روبروى مقام عظمت و كبريايى خدا قرار داريد، و با رب العالمين سخن مى‏گوييد، پس صلاح نيست كه در اين حال مست باشيد، و عقل خود را با پليدى شراب باطل كنيد، و نفهميد چه مى‏گوئيد.

و اين معنا بطورى كه ملاحظه مى‏كنيد، اقتضا مى‏كند بفرمايد در حال مستى به نماز نزديك نشويد، و ليكن از آنجايى كه به حسب سنت بيشتر نمازها در مسجد واقع مى‏شود، تا به جماعت انجام شود، ولى چون اين نيز منظور بوده كه احكام جنب و داخل مسجد شدن او نيز بيان شود، لذا براى اين كه مطلب را با كوتاه‏ترين عبارت بيان كرده باشد، فرمود: در حالى كه مستيد نزديك به نماز نشويد تا بفهميد چه مى‏گوييد، در حال جنابت نيز نزديك نشويد، و عبور مكنيد، تا آنكه غسل كنيد ...، و بنا بر اين پس همان طور كه گفتيم جمله: حتى تعلموا ما تقولون در مقام اين است كه نهى از شرب خمر به طورى كه مستيش تا حال نماز باقى بماند را تعليل كند، و بفرمايد: اگر ما شما را از شراب نهى كرديم، غايت و هدفمان اين بود كه در نماز بفهميد چه مى‏گوييد، پس كلمه حتى در جمله نامبرده براى افاده غايت و علت است، نه براى مرزبندى حكم.

 ( مستند: آیه 43 سوره نساء الميزان ج : 4 ص : 569)

# خشوع در نماز

* « ... الَّذِينَ هُمْ فى صلاتهِمْ خَشِعُونَ،
* مؤمنين همانهايند كه در نماز خاضع و خاشعند.»

**خشوع** به معناى تاثير خاصى است كه به افراد مقهور دست مى‏دهد، افرادى كه در برابر سلطانى قاهر قرار گرفته‏اند، به طورى كه تمام توجه آنان معطوف او گشته و از جاى ديگر قطع مى‏شود، و ظاهرا اين حالت حالتى است درونى كه با نوعى عنايت، به اعضاء و جوارح نيز نسبت داده مى‏شود، مانند كلام رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏- به طورى كه روايت شده- درباره شخصى كه در نمازش با ريش خود بازى مى‏كرد فرمود: اگر دلش داراى خشوع مى‏بود جوارحش نيز خاشع مى‏شد. و نيز مانند كلام خداى تعالى كه مى‏فرمايد**:« و خشعت الأصوات للرحمن،»** كه خشوع را به صوت نسبت داده است.

و خشوع به اين معنا جامع همه آن معانيى است كه در تفسير اين كلمه و اين آيه گفته شده چون در معناى آن گفته‏اند: خشوع به معناى ترس، و بى حركت شدن اعضا از ترس است و يا گفته‏اند چشم فرو بستن و خفض جناح و تواضع است. و يا گفته‏اند سر به زير انداختن است، يا گفته‏اند خشوع آن است كه به اين سو و آن سو ننگرى، و يا آن است كه مقام طرف را بزرگ بدارى و همه اهتمام خود را در بزرگداشت او جمع و جور كنى، يا گفته‏اند: خشوع عبارت از تذلل است، و يا معانى ديگر كه همه اينها در آن معنايى كه ما براى اين كلمه كرديم جمع است.

اين آيه اوصاف مؤمنين را مى‏شمارد، اوصاف ايمانى كه زنده و فعال باشد، و آثار خود را داشته باشد، تا غرض مطلوب از آن حاصل شود. و آن اثر، فلاح و رستگارى است كه دارنده چنين ايمانى نماز را بپا مى‏دارد، چون نماز عبارت است از توجه كسى كه جز فقر و ذلت ندارد به درگاه عظمت و كبريايى و منبع عزت و بهاى الهى.

و لازمه چنين توجهى اين است كه: نمازگزار متوجه به چنين مقامى، مستغرق در ذلت و خوارى گشته و دلش را از هر چيزى كه او را از قصد و هدفش باز مى‏دارد بر كند.

آرى، شخص فقيرى كه فقرش نه تنها از جهت درهم و دينار است، بلكه سراپاى ذاتش را گرفته وقتى در برابر غنيى قرار مى‏گيرد كه غنايش را به هيچ مقياس نمى‏توان اندازه گرفت، چه مى‏كند؟ و ذليل وقتى متوجه عزت مطلقه مى‏گردد، عزتى كه آميخته با ذلت و خوارى نيست، چه حالتى از خود نشان مى‏دهد؟

و اين همان معنايى است كه كتاب كافى و ديگران آورده‏اند كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در گفتگويش با حارثه بن نعمان فرمود: براى هر حقى حقيقتى، و براى هر صواب نورى است...!

ايمان به خدا هم وقتى اثر خود را مى‏بخشد و آدمى را به اعمال صالح و صفات پسنديده نفسانى از قبيل خشيت و خشوع و اخلاص و امثال آن مى‏كشاند كه انگيزه‏هاى باطل و مكرهاى شيطانى بر آن غلبه نكند. و يا به عبارت ديگر، ايمان ما مقيد به يك حال معين نباشد، همچنانكه خداى تعالى بدان اشاره فرموده است:« و من الناس من يعبد الله على حرف.»

پس، مؤمن وقتى على الاطلاق مؤمن است كه آنچه مى‏كند مبتنى بر اساسى حقيقى و واقعى و مقتضاى ايمان باشد چون ايمان اقتضا دارد كه اگر انسان عبادت مى‏كند خشوع داشته باشد، و هر كارى كه مى‏كند خالى از لغو و امثال آن باشد.

در تفسير قمى در ذيل آيه« الذين هم فى صلاتهم خاشعون،» مى‏گويد امام فرمود: **خشوع** در نماز اين است كه چشم به زير بيندازى و همه توجهت به نماز باشد.

مؤلف: چشم به زير انداختن و توجه به نماز از لوازم خشوع است پس تعريفى كه امام فرموده تعريف به لازمه معنا است، و نظير آن روايتى است كه الدر المنثور از عده‏اى از صاحبان جوامع حديث، از على عليه‏السلام‏ آورده كه فرموده: خشوع آن است كه در نمازت به اين طرف و آن طرف نگاه نكنى كه اين نيز تعريف به لازمه معنا است.

و در كافى به سند خود از مسمع بن عبد الملك، از ابى عبد الله عليه ‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرموده: هر كسى كه خشوع ظاهرى او بيش از خشوع قلبى‏اش باشد نزد ما منافق است.

مؤلف: در الدر المنثور از عده‏اى از صاحبان جوامع حديث از ابى الدرداء از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روايت آورده كه همين معنا را افاده مى‏كند و عبارت آن اين است كه: به خدا پناه ببريد از خشوع نفاق! پرسيدند: خشوع نفاق چيست؟ فرمود اينكه ظاهر بدن خاشع ديده شود، ولى در قلب خشوعى نباشد.

در مجمع البیان گفته: روايت شده كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏ وسلّم‏ در نمازش چشم به سوى آسمان بلند مى‏كرد، همين كه اين آيه نازل شد، از آن به بعد سر به زير مى‏انداخت و چشم به زمين مى‏دوخت.

 ( مستند: آیه 2 سوره مؤمنون الميزان ج : 15 ص : 4)

**فصل هفتم**

##  طـهــــارات

# طهارت های سه گانه: غسل، وضو، و تیمم

* « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلى الصلَوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلى الْمَرَافِقِ وَ امْسحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكمْ إِلى الْكَعْبَينِ وَ إِن كُنتُمْ جُنُباً فَاطهَّرُوا وَ إِن كُنتُم مَّرْضى أَوْ عَلى سفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائطِ أَوْ لَمَستُمُ النِّساءَ فَلَمْ تجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صعِيداً طيِّباً فَامْسحُوا بِوُجُوهِكمْ وَ أَيْدِيكُم مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكم مِّنْ حَرَجٍ وَ لَكِن يُرِيدُ لِيُطهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكمْ تَشكُرُونَ، وَ اذْكرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَقَهُ الَّذِى وَاثَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سمِعْنَا وَ أَطعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ بِذَاتِ الصدُورِ!
* هان اى كسانى كه ايمان آورديد چون خواستيد به نماز بايستيد صورت و دستهايتان را تا آرنج‏ها بشوئيد، و سر و پاى خويش را تا غوزك مسح كنيد، اگر جنب بوديد - با غسل كردن - خود را طاهر سازيد، و اگر بيمار و يا در حال سفر بوديد، و يا يكى از شما از غائط (توالت) آمد، و يا با زنان عمل جنسى انجام داديد، و آبى نيافتيد تا غسل كنيد، و يا وضو بگيريد، با خاك پاك تيمم كنيد، دست به خاك زده به صورت و پشت دستها بكشيد، خدا نمى‏خواهد شما دچار مشقت شويد، و ليكن مى‏خواهد پاكتان كند، و نعمت خود را بر شما تمام سازد، باشد كه شكر به جاى آريد، و نعمت خدا بر خويشتن را بياد آريد، و نيز بياد آريد عهدى را كه او شما را بدان متعهد كرد، كه در پاسخش گفتيد سمعا و طاعة، و از خدا پروا كنيد، كه خدا دانا به افكار و نيات نهفته در دلها است !»

آيه اول از اين آيات متعرض حكم طهارت‏هاى سه‏گانه يعنى غسل، وضو و تيمم است، و آيه بعدش جنبه متمم و يا مؤكد حكم آنرا دارد.

البته در بيان حكم طهارت‏هاى سه‏گانه يك آيه ديگر در سوره نساء هست کـــه می فرماید: « يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى، حتى تعلموا ما تقولون، و لا جنبا الا عابرى سبيل حتى تغتسلوا، و ان كنتم مرضى او على سفر او جاء احد منكم من الغائط او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا بوجوهكم و ايديكم ان الله كان عفوا غفورا.»

آيه مورد بحث (سوره مائده) از آيه سوره نساء روشنتر و گوياتر و نسبت به جهات حكم شاملتر است.

« يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة،» این آيه شريفه دلالت دارد بر اينكه نماز مشروط بشرطى است كه در آيه آمده، يعنى شستن و مسح كردن كه همان وضو باشد، و از آن بيش از اين مقدار استفاده نمى‏شود كه نماز وضو مى‏خواهد، و اما اينكه آنقدر اطلاق داشته باشد بطورى كه دلالت كند بر اينكه هر يك نماز يك وضو لازم دارد، هر چند كه وضوى قبلى باطل نشده باشد، منوط بر اين است كه آيه شريفه اطلاق داشته باشد، و آيات تشريع كمتر اطلاق - از جميع جهات - دارد، البته اين سخن با قطع نظر از جمله: « و ان كنتم جنبا فاطهروا،» است، چون با در نظر گرفتن اين جمله هيچ حرفى نيست كه آيه شريفه نسبت به حال جنابت اطلاق ندارد بلكه مقيد به نبودن جنابت است، و حاصل معناى مجموع آيه اين است كه اگر جنب نباشيد، و بخواهيد به نماز بايستيد، بايد كه وضو بگيريد و اما اگر جنب بوديد بايد خود را طاهر سازيد.

گفتيم جمله مورد بحث اطلاق ندارد تا دلالت كند كه يك يك نمازها وضو مى‏خواهد اينك اضافه مى‏كنيم كه ممكن است همين معنا را از جمله:« و لكن يريد ليطهركم،» استفاده كرد، چون اين جمله به ما مى‏فهماند كه غرض خداى تعالى از تشريع غسل و وضو و تيمم اين نيست كه تكليف و مشقت شما را زياد كند، بلكه غرض اين است كه شما داراى طهارت معنوى به آن معنائى كه خواهد آمد بشويد - خوب وقتى غرض داشتن طهارت است، نمازگزار مادام كه وضوى قبليش باطل نشده طهارت معنوى را دارد، پس تك تك نمازها وضو نمى‏خواهد.

اين بود آن مقدار سخنى كه به عنوان بحث تفسيرى در تفسير آيه مى‏توان گفت، و اما زائد بر آن ربطى به تفسير ندارد، بلكه بحث‏هاى فقهى است كه بايد در كتب فقه ديد، هر چند كه مفسرين همه حرفهاى فقهى و تفسيرى را در تفسير خود آورده و كلام را طولانى كرده‏اند.

##  وضو، و نحوه انجام آن

« فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق!» كلمه غَسل به معناى عبور دادن آب بر جسم است، و غالبا به منظور تنظيف و پاك كردن چرك و كثافت از آن جسم صورت مى‏گيرد، و كلمه وجه به معناى روى و ظاهر سمت مقابل هر چيز است، ليكن در غالب موارد در چهره و صورت آدمى و يا به عبارتى سمت جلو سر انسان استعمال مى‏شود، آن سمتى كه چشم و بينى و دهان در آن سمت است و حد آن همان مقدارى است كه هنگام گفتگو پيدا است. اين معناى لغوى وجه است ولى ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ آن را در تفسير آيه مورد بحث به حد معينى از سمت جلو سر تفسير كرده‏اند، و آن عبارت است از طرف طول بين ابتداى موى سر به پائين تا آخر چانه، و از طرف عرض آن مقدار از صورت كه ميان دو انگشت شست و ميانى و يا شست و ابهام قرار گيرد.

كلمه ايدى جمع كلمه يد است، كه نام عضو خاصى از انسان است كه با آن مى‏گيرد و مى‏دهد و مى‏زند و كارهايى ديگر مى‏كند، و آن عضو كه نامش به فارسى دست است از شانه شروع شده تا نوك انگشتان ادامه مى‏يابد، و چون عنايت در اعضاى بدن به مقدار اهميت مقاصدى است كه آدمى از هر عضوى از اعضاى خود دارد، و مثلا غرض و مقصدش از دست دادن و گرفتن است، بدين جهت از همين عضو كه گفتيم حدش از كجا تا به كجا است به خاطر اينكه نيمه قسمت پائين آن يعنى از مرفق تا سر انگشتانش بيشتر و يا بگو مثلا نود درصد مقاصدش را انجام مى‏دهد، لذا كلمه يد- دست را بيشتر در همين قسمت به كار مى‏زند، و باز به خاطر اينكه از آن نود درصد باز نود درصد از مقاصدش را به وسيله قسمت پائين‏تر يعنى از مچ دست تا سر انگشتان انجام مى‏دهد، اين كلمه را بيشتر در همين قسمت به كار مى‏برد، بنا بر اين كلمه دست سه معنا دارد، 1 - از نوك انگشتان تا مچ 2- از نوك انگشتان تا مرفق 3- از نوك انگشتان تا شانه.

و اين اشتراك در معنا باعث شده كه خداى تعالى در كلام خود قرينه‏اى بياورد تا يكى از اين سه معنا را در بين معانى مشخص كند، و آن قرينه كلمه الى المرافق است، تا بفهماند منظور از شستن دستها در هنگام وضو، شستن از نوك انگشتان تا مرفق است نه تا مچ دست و نه تا شانه، چيزى كه هست از آنجا كه ممكن بوده كسى از عبارت دستها را بشوئيد تا مرفق خيال كند كه منظور از شانه تا مرفق است. سنت اين جمله را تفسير كرد به اينكه منظور از آن قسمتى از دست هست كه كف در آن قرار دارد.

 و اما كلمه إلى اين كلمه بطورى كه استعمال آن به ما مى‏فهماند وقتى در مورد فعلى كه عبارت باشد از امتداد حركت استعمال شود، حد نهائى آن حركت را معين مى‏كند، (وقتى مى‏گوئيم من تا فلان جا رفتم، معنايش اين است كه نقطه نهائى عمل من كه همان رفتن باشد فلان جا است، و اما اينكه خود آن نقطه هم حكم ما قبل از كلمه اِلى- تا را داشته باشد و يا حكم آن را نداشته باشد مطلبى است كه از معناى اين كلمه خارج است. مثلا وقتى گفته شود من ماهى را تا سرش خوردم كلمه تا دلالت نمى‏كند بر اينكه سر آنرا هم خورده‏ام، و يا نخورده‏ام،) بنا بر اين حكم شستن خود مرفق از كلمه **اِلى** استفاده نمى‏شود، آنرا بايد سنت بيان كند .

##  اختلاف مفسرین در شستن دست و بازو

بعضى از مفسرين گفته‏اند كه كلمه إلى به معناى كلمه مع(با) است، و جمله « و ايديكم الى المرافق،» به معناى اين است كه فرموده باشد:« و ايديكم مع المرافق- و دست‏ها را با مرفق‏ها بشوئيد.» همچنانكه در آيه:« و لا تاكلوا اموالهم الى اموالكم،» به اين معنا آمده، دليلى كه براى اين دعوى خود آورده‏اند، رواياتى است كه مى‏گويد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در هنگام وضو مرفق خود را نيز مى‏شست، و اين جرأت عجيبى است كه در تفسير كلام خداى عز و جل به خود داده‏اند.

و اما اينكه آيه مورد بحث را تشبيه كرده به آيه:« و لا تاكلوا اموالهم الى اموالكم،» اين تشبيه درست نيست، زيرا در اين آيه نيز كلمه الى به معناى كلمه مع نيامده، بلكه فعل لا تاكلوا متضمن معناى لا تضموا ضميمه مكنيد يا مثل آن است، مى‏خواهد بفرمايد مال مردم را ضميمه مال خود نكنيد.

از آنچه گذشت روشن گرديد كه جمله الى المرافق قيد است براى كلمه ايديكم، در نتيجه حكم وجوب شستن به اطلاق خود باقى است و مقيد به آن غايت نيست. علاوه بر اينكه هر انسانى كه بخواهد دست خود را بشويد - چه در حال وضو و چه در غير حال وضو - بطور طبيعى مى‏شويد، و شستن طبيعى همين است كه از بالا به پائين بشويد، و از پائين به بالا شستن هر چند ممكن است، ليكن طبيعى و معمولى نيست، و روايات وارده از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ هم به همان طريقه طبيعى فتوا مى‏دهد نه به طريقه دوم . علاوه بر اينكه بنا به گفته صاحب مجمع البيان امت اجماع دارد بر اينكه وضوى كسى كه از بالا به پائين مى‏شويد - صحيح است و اين نيست مگر بخاطر اينكه جمله مورد بحث با آن سازگار است و اين هم نيست مگر بخاطر اينكه جمله: الى المرافق قيد براى موضوع يعنى ايديكم است، نه براى حكم يعنى جمله فاغسلوا.

## مسح سر و پا ها

« و امسحوا برؤسكم و ارجلكم الى الكعبين!» كلمه مسح به معناى كشيدن دست و يا هر عضو ديگر از لامس است بر شى‏ء ملموس، بدون اينكه حائلى بين لامس و ملموس باشد، و نيز خود لامس دست و يا عضو ديگر خود را به آن شى‏ء بكشد.

پس اينكه فرمود:« و امسحوا برؤسكم،» دلالت دارد بر اينكه مسح سر، فى الجمله واجب است نه بالجمله، ساده‏تر بگويم مسح مقدارى از آن واجب است نه همه آن، و اما اينكه آن مقدار كجاى سر است؟ از مدلول آيه خارج است و اين سنت است كه عهده‏دار بيان آن است، و سنت صحيح وارد شده به اينكه سمت پيشانى يعنى جلو سر بايد مسح شود.

## مسح پا و اختلاف مفسرین در آن

رواياتى كه از طرق اهل سنت آمده هر چند كه ناظر به تفسير لفظ آيه نيست، و تنها عمل رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم و يا فتواى بعضى از صحابه را حكايت مى‏كند، كه در وضو پاى خود را مى‏شسته‏اند، و ليكن از آنجائى كه خود آن روايات در مضمونى كه دارند متحد نيستند، و در بين خود آنها اختلاف است، بعضى حكايت كرده‏اند كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله ‏وسلّم‏ پاى خود را مسح مى‏كرده، و بعضى ديگر حكايت كرده‏اند كه مى‏شسته، و چون اين دو دسته روايات با هم متعارضند، ناگزير بايد طبق روايات ائمه اهل بيت عمل كرد که مسح پا را صحیح دانسته اند.

ولى بيشتر علماى اهل سنت اخبار دسته دوم را بر اخبار دسته اول ترجيح داده‏اند و ما نيز در اينجا كه مقام تفسير آيه قرآن است سخنى با آنان نداريم، زيرا جاى بگومگوى در اين مساله، كتب فقهى است و ربطى به كتاب تفسير ندارد، تنها بگومگوئى كه ما با آنان داريم اين است كه در صدد بر آمده‏اند آيه را طبق فتوائى كه خود در بحث فقهى داده‏اند حمل كنند، و به اين منظور براى آيه توجيهات مختلفه‏اى ذكر كرده‏اند، كه آيه شريفه تحمل هيچيك از آنها را ندارد، مگر در يك صورت و آن اين است كه قرآن كريم را از اوج بلاغتش تا حضيض پست‏ترين و نسنجيده‏ترين كلمات پائين بياوريم.

مثلا بعضى گفته‏اند كلمه ارجلكم عطف است بر كلمه وجوهكم. ( پناه مى‏بريم به خدا از خطر تعصب جاهلانه.)

بعضی گفته اند که در آيه مورد بحث فعلى در تقدير هست كه عمل كرد به آن موافق است با عمل كرد فعل قبلى، حال از او مى‏پرسيم: آن فعلى كه در آيه مورد بحث در تقدير گرفته‏اى چيست؟ اگر فعل اغسلوا باشد، فعل اغسلوا بدون احتياج به حرف جر مفعول مى‏گيرد، پس چرا كلمه ارجلكم را به صداى بالا نمى‏خواند و در صدد توجيه صداى زير آن بر آمده؟ و اگر چيز ديگرى در تقدير بگيرد با ظاهر كلام نمى‏سازد و لفظ آيه به هيچ وجه با آن مساعدت ندارد.

بعضى ديگر در توجيه صداى زير لام در جمله ارجلكم( البته بنا بر اينكه شستن پاها در وضو واجب باشد،) گفته‏اند: عطف جمله ارجلكم به جمله رؤسكم به جاى خود محفوظ است، و معناى آيه اين است كه سر و پاها را مسح كنند، ليكن منظور از مسح شستن خفيف و يا به عبارتى تر كردن است، پس چه مانعى دارد كه منظور از مسح پاها شستن آنها باشد، چيزى كه اين احتمال را تقويت مى‏كند اين است كه تحديد و توقيتى كه در اين باب وارد شده همه راجع به عضوى است كه بايد شست، يعنى صورت( و دست ) و در باره عضو مسح كردنى هيچ تحديد حدودى نشده، به جز پا كه فرموده پا را تا كعب مسح كنيد، از همين تحديد مى‏فهميم كه مسح پا هم حكم شستن آنرا دارد. و اين سخن از نا مربوطترين سخنانى است كه در تفسير آيه مورد بحث و توجيه فتواى بعضى از صحابه در مورد شستن پاها در وضو گفته‏اند، براى اينكه هر كسى مى‏داند كه مسح غير شستن و شستن غير مسح كردن است ( در مثل معروف توپ صدا دارد و توپ آهسته معنا ندارد، شستن خفيف هم مثل توپ آهسته است،) علاوه بر اينكه اگر بنا باشد مسح پاها را به شستن پاها معنا كنيم چرا اين كار را در مورد مسح سر نكنيم؟ و براستى من نمى‏فهمم كه در چنين صورتى چه چيز ما را مانع مى‏شود از اينكه هر جا در كتاب و سنت به كلمه مسح بر خوريم آنرا به معناى شستن گرفته و هر جا كه به كلمه: غسل( شستن) بر خوريم بگوئيم منظور از آن مسح( دست كشيدن) است؟ و چه چيز مانع مى‏شود از اينكه ما تمامى رواياتى كه در باره غسل وارد شده همه را حمل بر مسح كنيم؟ و همه رواياتى كه در باره مسح رسيده حمل بر شستن نمائيم؟ و آيا اگر چنين كنيم تمامى ادله شرع مجمل نمى‏شود؟ چرا مجمل مى‏شود آن هم مجملى كه مبين ندارد .

و اما اينكه گفتار خود را با تحديد مسح پاها تا بلندى كعب تقويت كرد اين كار وى در حقيقت تحميل كردن دلالتى است بر لفظى كه به حسب لغت آن دلالت را ندارد، به صرف قياس كردن آن با لفظى ديگر، و اين خود از بدترين نوع قياس است .

اين بود آن وجوهى كه خواستند با آن و با امثال آن آيه را طورى معنا كنند كه بالاخره مساله شستن پاها در وضو را به گردن آن بگذارند، چرا ؟ براى اينكه رواياتى كه گفته بايد پاها شسته شود را بدان جهت كه مخالف كتاب است طرح نكرده باشند، خلاصه كلام اينكه به خاطر تعصبى كه نسبت به بعضى روايات داشته‏اند آيه را با توجيهاتى نچسب طورى توجيه كرده‏اند كه موافق با روايات نامبرده بشود، و در نتيجه آن روايات عنوان مخالفت كتاب بخود نگيرد، و از اعتبار نيفتد، حرفى كه ما با اين آقايان داريم اين است كه اگر اين عمل شما درست باشد و بشود هر آيه‏اى را به خاطر روايتى حمل بر خلاف ظاهرش كرد، پس ديگر چه وقت و كجا عنوان مخالفت كتاب مصداق پيدا مى‏كند؟

پس خوب بود آقايان براى حفظ آن روايات همان حرفى را بزنند كه بعضى از پيشينيان از قبيل انس و شعبى و غير آن دو زده‏اند بطورى كه از ايشان نقل شده گفته‏اند: جبرئيل امين در وضو مسح بر پاها را نازل كرد، ولى سنت(پیامبر) شستن پاها را واجب ساخت، و معناى اين حرف اين است كه كتاب خدا به وسيله سنت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم نسخ شد و در اين صورت عنوان بحث برگشته و صورتى ديگر به خود مى‏گيرد، و آن اين است كه آيا جائز است كه كتاب خدا به وسيله سنت نسخ بشود يا نه؟

##  حد نهائی مسح پا

* « وَ امْسحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكمْ إِلى الْكَعْبَينِ.
* مسح کنيد سر خود را، و مسح کنيد پاى خود را تا غوزك...!»

كلمه كعب به معناى استخوان بر آمده در پشت پاى آدمى است، هر چند كه بعضى گفته‏اند به معناى غوزك پا يعنى آن استخوان بر آمده‏اى است كه در نقطه اتصال قدم به ساق آدمى قرار دارد، ولى اگر كعب اين باشد در هر يك از پاهاى انسان دو كعب وجود دارد.

##  تطهیر با غسل جنابت

« و ان كنتم جنبا فاطهروا،» زمينه آيه زمينه بيان اين معنا است كه نماز طهارت لازم دارد، و طهارت شرط در آن است، در نتيجه تقدير كلام چنين مى‏شود:( اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد چون خواستيد نماز بخوانيد صورت و دست‏هاى خود را بشوئيد، و سر و پاى خود را مسح كنيد البته اين در صورتى است كه جنب نبوده باشيد، و اما اگر جنب بوديد بايد طهارت كسب كنيد.)

در نتيجه از آن استفاده مى‏شود كه تشريع وضو تنها مخصوص حالتى است كه انسان جنب نباشد، و اما در صورت جنابت فقط بايد غسل كند همچنانكه اخبار نيز بر همين معنا دلالت دارند .

و اين حكم عينا در سوره نساء نيز بيان شده، در آنجا آمده:« و لا جنبا الا عابرى سبيل حتى تغتسلوا،» بنا بر اين آيه مورد بحث يك نكته اضافى دارد و آن اين است كه در اين آيه غسل را تطهر( خويشتن را پاك كردن،) ناميده، همچنانكه شستشوى بدن از چرك را تنظيف مى‏نامند. از اين آيه نكته‏اى كه در بعضى اخبار هست استفاده مى‏شود و آن اين است كه فرموده‏اند: ( ما جرى عليه الماء فقد طهر- هر چيزى كه آب بر آن جريان يابد پاك شده است.)

مرحوم شيخ طوسى در تهذيب با ذكر سند از امام صادق عليه‏السلام روايت كرده كه در ذيل آيه شريفه:« اذا قمتم الى الصلوة» فرموده: يعنى هر گاه از خواب برخاستيد براى نماز، راوى - كه ابن بكير است - مى‏گويد: عرضه داشتم: مگر خواب وضو را باطل مى‏كند؟ فرمود: بله، البته در صورتى كه بر گوش مسلط شود و گوش چيزى نشنود.

و در كافى به سند خود از زراره روايت كرده كه گفت: من به امام ابى جعفر باقرعليه‏السلام‏ عرضه داشتم: از كجا فهميدى كه فرمودى: مسح به پاره‏اى از سر و پاره‏اى از پاها واجب است نه بر همه آن دو؟ حضرت خنديد، و سپس فرمود: اى زراره! هم رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بيان كرده و هم كتاب خدا طبق آن نازل شده، براى اينكه خداى عز و جل مى‏فرمايد:« فاغسلوا وجوهكم،» كه از آن مى‏فهميم همه صورت بايد شسته شود، آنگاه فرموده:« و ايديكم الى المرافق،» كه با واو عاطفه دستها تا مرفق را متصل به وجه فرموده، و از اين اتصال مى‏فهميم كه دو دست تا مرفق نيز همه‏اش بايد شسته شود، آنگاه با آوردن فعلى ديگر بين كلام فاصله انداخته فرموده: « و امسحوا برؤسكم،» كه از اين فاصله انداختن و از حرف با در برؤسكم مى‏فهميم، كه مسح به بعض سر واجب است و چون با آوردن واو عاطفه پاها را وصل به سر كرد، و فرمود« و ارجلكم الى الكعبين،» مى‏فهميم مسح بر قسمتی از پاها واجب است.

از سوى ديگر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم اين آيه را براى مردم تفسير فرمود، ليكن مردم تفسير آن جناب را ضايع كرده،( به آراى خود سرانه خود عمل كردند،) خداى تعالى سپس فرمود:« فان لم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا، و امسحوا بوجوهكم و ايديكم منه،» كه چون وضو را در صورت دسترسى نداشتن به آب ساقط كرده، بعضى از اعضاى شستن در وضو را يعنى از مچ تا انگشتان دست و صورت را محل مسح در تيمم قرار داده فرمود: بوجوهكم و ايديكم و در آخر كلمه منه را اضافه كرد، مى‏فهميم كه بعضى از صورت و دستها بايد تيمم شود و مسح همه صورت واجب نيست، چون آن مقدار غبارى كه از خاك زمين به دست مى‏چسبد به بعضى از كف دست مى‏چسبد و به بعضى ديگرش نمى‏چسبد خداى تعالى سپس فرمود:« ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج،» كه منظور از حرج در تنگنا قرار گرفتن است.

##  حکم تیمم:

* « و ان كنتم مرضى او على سفر او جاء احد منكم من الغائط او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا !
* و اگر بيمار و يا در حال سفر بوديد، و يا يكى از شما از غائط(از توالت) آمد، و يا با زنان عمل جنسى انجام داديد، و آبى نيافتيد( تا غسل كنيد و يا وضو بگيريد،) با خاك پاك تيمم كنيد!»

 اين آیه بيان حكم كسى است كه دسترسى به آب ندارد تا غسل كند، و يا بدن خود را بشويد.

خداى تعالى در ميان عذرها تنها سفر و بيمارى را ذكر كرد، و در ميان موجبات وضو و غسل تنها مساله غائط و تماس با زنان را آورد. بايد دانست منظور آوردن نمونه‏هائى است از مواردى كه انسان اتفاقا مبتلا به بى آبى مى‏شود، و نمونه مواردى كه طبعا و غالبا پيش مى‏آيد بيمارى و سفر است، كه آدمى در اين دو حال غالبا در معرض و در مظنه بى آبى قرار مى‏گيرد و نمونه مواردى كه احيانا بطور اتفاق پيش مى‏آيد غائط و جنابت است كه دست نيافتن به آب در اين دو حال اتفاقى است، و از جهتى ديگر عكس گذشته پيش آمدن اصل بيمارى و سفر در مقايسه با بنيه طبيعى بشر امرى است كه احيانا پيش مى‏آيد، ولى احتياج به دفع غائط و تماس با زنان امرى طبيعى است، يكى از آن دو باعث حدث اصغر و نجاست بدن مى‏شود، و ديگرى موجب حدث اكبر و غسل است، يكى وضو را واجب مى‏كند و ديگرى غسل را، پس اين موارد چهارگانه مواردى است كه انسان مبتلا بدان مى‏شود، بعضى از آنها اتفاقا پيش مى‏آيد و بعضى ديگر طبيعتا، و دست نيافتن به آب در بعضى از آن موارد غالبا پيش مى‏آيد، مانند مرض و سفر، و در بعضى ديگر احيانا مانند تخلى كردن و مباشرت با زنان كه در اين موارد اگر دست آدمى به آب نرسيد بايد تيمم كند.

و بنا بر اين مساله نبودن آب كنايه است از اينكه انسان نتواند آب را استعمال كند، حال يا به خاطر اينكه آب ندارد، و يا آب برايش ضرر دارد، و يا وقت براى غسل و وضو ندارد، و اگر از همه اين موارد تعبير كرد به اينكه آب نيابد، براى اين بود كه غالب مواردى كه انسان قدرت بر وضو و غسل ندارد موردى است كه آب پيدا نمى‏كند، و لازمه اين سخن آن است كه يافت نشدن آب قيد باشد براى امور چهارگانه، و حتى براى بيمار.

مراد از مرض در كلمه مرضى آن بيماريهايى است كه انسان مبتلاى به آن، نمى‏تواند آب استعمال كند، به اين معنا كه استعمال آب براى او يا حرجى يا مايه ضرر است، اين نكته را ما از اينجا استفاده كرديم كه جمله:« إن كنتم مرضى،» را مقيد كرده به جمله« فلم تجدوا ماء،» هر چند كه از سياق آيه نيز استفاده مى‏شود.

مسافرت خود يكى از ابتلاآتى است كه آدمى دارد، و در آن حال بسيار مى‏شود كه دسترسى به آب پيدا نمى‏كند.

اعاده تيمم يا وضو براى كسى كه تيمم يا وضويش را به حدث اصغر نشكسته، و هنوز آنرا دارد واجب نيست. اين استفاده بوسيله رواياتى كه دلالت دارد بر عدم وجوب طهارت بر كسى كه طهارت قبلى را دارد تاييد مى‏شود.

توجه بفرمائيد كه در عبارت« او جاء احد منكم من الغائط،» تا چه اندازه و چقدر زيبا رعايت ادب شده است، ادبى كه بر هيچ متدبرى پوشيده نيست، براى اينكه منظور خود را با كنايه فهمانده، و آن كنايه آمدن از غائط( چاله گودى) است، چون كلمه غائط به معناى محلى است كه نسبت به اطراف خود گود باشد، و مردم صحرانشين همواره براى قضاى حاجت به چنين نقطه‏هائى مى‏رفتند، تا به منظور رعايت أدب نسبت به مردم خود را در آنجا پنهان سازند. و استعمال كلمه غائط در معنائى كه امروز معروف است يك استعمال جديد و نو ظهور، و از قبيل كناياتى است كه حالت كنايه بودن خود را از دست داده( نظير كلمه توالت كه در آغاز ورودش به ايران به معناى آرايش بود، و چون كلمه مستراح از معناى خود كسب زشتى كرده بود آنرا كنار گذاشته توالت را در معناى آن بطور كنايه استعمال كردند، و اكنون حالت كنايه بودن خود را از دست داده و معناى مستراح را به خود گرفته است.)

قرآن كريم در جمله مورد بحث مى‏توانست منسوب اليه را معين كند، و بفرمايد: او جئتم من الغائط- و يا از غائط آمديد، و يا اگر به اين اندازه مشخص نكرد، به كمتر از اين معين مى‏كرد، و مى‏فرمود: او جاء احدكم من الغائط - و يا يكيتان از غائط آمد، ولى به اين مقدار از تعيين نيز راضى نشد بلكه ابهام و گنگ گوئى را به نهايت رسانيده و فرمود: « او جاء احد منكم من الغائط- و يا يكى از شما از غائط آمد،» تا رعايت ادب را به نهايت درجه رسانده باشد.

« او لمستم النساء،» اين جمله تعبيرى است كنايه‏اى كه منظور از آن عمل جماع است، و به منظور رعايت ادب جماع را لمس زنان خوانده، تا به زبان تصريح بنام عملى كه طبع بشر از تصريح بنام آن عمل امتناع دارد نكرده باشد.

##  چگونه و بر چه چیز باید تیمم کرد؟

« فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا بوجوهكم و ايديكم منه،» كلمه تيمم به معناى قصد كردن است، و كلمه صعيد به معناى رويه و پوست زمين است( آنچه از ظاهر زمين به چشم مى‏خورد،) و توصيف صعيد به اينكه صعيدى طيب باشد - با در نظر گرفتن اينكه طيب از هر چيزى است كه حال و وضعى به مقتضاى طبع اوليه‏اش داشته باشد- براى اشاره به اين بوده كه شرط است در خاك تيمم، اينكه حالت اصلى خود را داشته باشد، مثلا از خاك يا سنگ‏هاى طبيعى معمولى باشد، نه خاكى كه با پخته شدن و حرارت ديدن حالت اصلى خود را از دست داده و به صورت گچ، آهك و سفال در آيد و يا در اثر فعل و انفعالهاى طبيعى به صورت مواد معدنى در آمده باشد، در آيه شريفه:« و البلد الطيب يخرج نباته باذن ربه و الذى خبث لا يخرج الا نكدا،» نيز منظور از طيب بودن بلد - سرزمين - همين است، و ما از همين طيب بودن محل تيمم، همه شرطهائى كه روايات در صعيد معتبر دانسته استفاده مى‏كنيم.

و چه بسا از مفسرين گفته‏اند كه مراد از طيب بودن صعيد اين است كه خاك تيمم نجس نباشد.

و اينكه فرمود:« فامسحوا بوجوهكم و ايديكم منه،» اگر در مقابل آيه قبلى كه راجع به وضو بود قرار دهيم مى‏بينيم كه با يكديگر مطابقند، يعنى آنچه در وضو دستور شستن را داده بود در تيمم دستور مسح كشيدنش را داده، پس تيمم در حقيقت همان وضو است، با اين تفاوت كه در وضو مسح سر و پاها واجب بود، و در تيمم ساقط شده و در وضو شستن صورت و دستها واجب بود، در تيمم از باب تخفيف ساقط شده، و به اين اكتفا شده كه صورت و دستها مسح شود.

و اين خود اشاره دارد به اينكه اعضاى تيمم همان دو عضو وضو هستند، ولى از آنجائى كه خداى تعالى با مسح متعدى به حرف باء تعبير آورده به ما مى‏فهماند كه مسح همه صورت و همه دست كه در وضو شستن آن واجب بود واجب نيست، بلكه بعضى از صورت و بعضى از دستها كافى است، اين اشاره درست با آنچه از روايات كه از طرق ائمه اهل البيت وارد شده منطبق است، در آن روايات محل مسح در صورت مشخص شده به ما بين رستنگاه موى سر تا ابرو، و در دست تحديد شده به مچ دستها تا سر انگشتان.

با اين بيان، فساد گفتار آن گروه از مفسرين روشن مى‏شود كه اندازه دست را پائين‏تر از گودى زير بغل مشخص كرده‏اند و همچنين بطلان گفتار بعضى ديگر كه گفته‏اند: در تيمم همان مقدار از دستها معتبر است كه در وضو معتبر است، يعنى از مرفق تا سر انگشتان. وجه فساد اين دو قول اين است كه: مسح وقتى با حرف باء متعدى شود دلالت بر اين مى‏كند كه بايد عضو ماسح به بعضى از رويه عضو ممسوح كشيده شود، و آن دو قول مى‏گفتند به همه دستها.

و به نظر مى‏رسد كه كلمه من در منه ابتدائى باشد، و مراد از آن اين باشد كه به مسح به صورت و دو دست از صعيد ابتدا شود، و خلاصه همان را بگويد كه سنت بيان كرده، و گفته بايد نمازگزار دست خود را بر صعيد بگذارد، و بدون فاصله به صورت و دو دست خود بكشد.

ليكن از گفتار بعضى از مفسرين چنين بر مى‏آيد كه خواسته‏اند بگويند حرف من در اينجا تبعيضى است و اين نكته را مى‏رساند كه بعد از زدن دست بر صعيد، مقدارى - هر چند بقدر غبار هم كه شده - از آن خاك بر دست مانده را به صورت و دست بكشيد، از اين معنا نتيجه گرفته كه واجب است صعيدى كه در تيمم به كار مى‏رود مشتمل بر خاك و غبار باشد، تا آن خاك و غبار به صورت و دست كشيده شود، و اما تيمم بر سنگ صافى كه هيچ غبارى به آن بند نمى‏شود درست نيست، و ليكن آنچه از آيه ظاهر است همان است كه ما گفتيم( و خدا داناتر است! )

البته اين را هم بگوئيم كه نتيجه‏اى كه صاحبان اين نظريه گرفته‏اند مختص به احتمال و نظريه آنان نيست .

##  کیفیت وضوى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم

در کافی به سند خود از زراره و بكير روايت كرده كه از امام باقر عليه ‏السلام‏ از **وضوى رسول خدا** پرسيدند، حضرت دستور داد طشتى - و يا ظرف كوچكى - آوردند كه در آن آب بود، پس دست راست خود را در آب فرو برد، و مشتى از آن بر گرفت، و به صورت خود ريخت، و صورت خود را با آن شست، سپس دست چپ خود را در آب فرو برده مشتى از آن گرفت و به ساعد خود - يعنى مرفق به پائين - ريخت، و دست راست خود را با آن شست، ولى همواره دست را از بالا بپائين كشيد، و هيچگاه از پائين به طرف مرفق نكشيد، نه در دست راست و نه در دست چپ، سپس كف دست راست خود را در آب فرو برد، و مشتى آب بر گرفته به ذراع - مرفق تا سر انگشتان - خود ريخت، و در دست چپ همان كرد كه در دست راست كرد، آنگاه سر و دو پاى خود را با ترى كف دستش مسح كرد، و آب جديدى براى مسح به كار نبرد، آنگاه فرمود: نبايد انگشتان را در زير بند كفش برد، و سپس اضافه كرد كه خداى تعالى مى‏فرمايد:« اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم،» و به حكم اين فرمايش هيچ مقدار (و بفرموده فقها حتى سر سوزنى،) از صورت و دستها بايد نشسته نماند، براى اينكه فرموده: بشوئيد صورت و دستهايتان را تا مرفق‏ها. آنگاه فرموده: «فامسحوا برؤسكم و ارجلكم الى الكعبين،» و به حكم اين دستور اگر مقدارى از سر و يا مقدارى از روى دو پاى خود را از اول سر انگشتان تا به كعب مسح كند كافى است، راوى مى‏گويد: عرضه داشتم كعب پاها كجاى آن است؟ فرمود: اينجا يعنى بند پا و پائين‏تر از ساق، پرسيدم: اين چيست؟ (كه نشان مى‏دهى،) فرمود: اين جزء استخوان ساق است، و كعب پائين‏تر از آن است، پرسيديم: خدا تو را اصلاح كند آيا يك مشت آب براى شستن صورت و يك مشت براى شستن هر ذراع بس است؟ فرمود: آرى، البته در صورتى كه با منتهاى دقت آن مشت آب را به همه ذراع و كف برسانى، البته با دو مشت اين كار بهتر صورت مى‏گيرد.

مؤلف: اين روايت از روايات معروف است، عياشى آن را از بكير و زراره از امام باقر عليه‏السلام و در سندى ديگر مثل آن را از عبد الله بن سليمان از ابى جعفر روايت كرده، و در معناى آن و معناى روايت سابق رواياتى ديگر هست.

در تفسير برهان آمده كه عياشى از زرارة بن اعين و ابو حنيفه از ابى بكر بن حزم روايت كرده كه گفت: مردى وضو گرفت و مسح پاها را بر چكمه خود كشيده، داخل مسجد شد، و به نماز ايستاد، على عليه‏السلام آمد و با پاى خود به گردن او زد، و فرمود: واى بر تو چرا بى وضو نماز مى‏خوانى؟ آن مرد عرضه داشت: عمر بن خطاب به من چنين دستور داد، حضرت دست او را گرفته نزد عمر آورد، و با صداى بلند فرمود: ببين اين شخص چه چيزى از تو روايت مى‏كند، عمر گفت: بله من به او گفتم چون رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم آنطور مسح كرد، حضرت فرمود: قبل از مائده يا بعد از آن؟ گفت: اين را نمى‏دانم، فرمود: حال كه نمى‏دانى پس چرا فتوا مى‏دهى؟ مسح بر چكمه در سابق نازل شد( و در سوره مائده نسخ شد. )

**( نکته بسیار عجیبی که در این روایت توجه خواننده را به خود جلب می کند این است که عمر بن خطاب در این روایت می گوید: رسول خــــدا از روی چکمه مسح کرد! نمی گوید که از روی چکمه پایش را شست! بعد چگونه آقایان فتوی صادر می کنند که پا را به جای مسح باید شست؟!- امین.)**

مؤلف: در عهد عمر اختلاف در جواز و عدم جواز مسح بر روى كفش شايع بود، و نظر على عليه‏السلام‏ اين بود كه آن دستور به آيه سوره مائده نسخ شده، اين نظريه از روايات اين باب استفاده مى‏شود، و به همين جهت از بعضى‏ها از قبيل براء و بلال و جرير بن عبد الله روايت شده كه آنان از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نقل كرده‏اند كه آن جناب بعد از مائده نيز بر روى كفش و پاپوش مسح مى‏كرده، و ليكن رواياتشان خالى از اشكال نيست، و گويا منشا اختلاف مذكور اين پندار بوده كه مدعيان نسخ دليل ناسخ را غير از آيه مى‏دانند، و غير آيه نمى‏تواند ناسخ باشد، در حالى كه اين پندار صحيح نيست و دليل نسخ خود آيه مائده است براى اينكه آيه شريفه مسح بر قدم را واجب كرده، و معلوم است كه پا افزار و كفش قدم نيست، و همين پاسخ را روايت بعدى داده است.

و در تفسير عياشى از محمد بن احمد خراسانى - وى بقيه راويان حديث تا زمان امام را ذكر نكرده - روايت آورده كه گفته است، مردى به حضور امير المؤمنين عليه‏السلام‏ آمد، و از مسح بر پا افزار پرسيد، حضرت لحظه‏اى سر به پائين انداخت، آنگاه سر بلند كرد و فرمود: خداى تبارك و تعالى بندگان خويش را امر به طهارت فرموده، و آنرا در بين اعضاى بدن تقسيم كرده، سهمى از آنرا به صورت، و سهمى به سر، و نصيبى به دو پا و بهره‏اى به دو دست داده، اگر پا افزار يكى از اين اعضاى بدن است مى‏توانى آنرا مسح كنى.

##  کیفیت تیمم رسول الله (ص)

و نيز در همان كتاب از حسن بن زيد از جعفر بن محمد عليهماالسلام روايت كرده كه گفت: على عليه‏السلام در عهد عمر بن خطاب در مساله مسح بر پا افزار مخالف سايرين بوده، آنها مى‏گفتند: ما ديديم كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏ و سلّم‏ بر پا افزار خود مسح مى‏كرد و حضرت در پاسخ هر كس كه اين استدلال را مى‏كرد مى‏پرسيد: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ قبل از نزول مائده چنين مى‏كرد يا بعد از آن؟ مى‏گفتند نمى‏دانيم، آن جناب مى‏فرمود: ولى من مى‏دانم كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بعد از نزول سوره مائده ديگر بر پا افزار مسح نكرد و هر آينه مسح كردن بر پشت يك الاغ را بيشتر دوست دارم تا مسح كردن بر پا افزار، آنگاه اين آيه را تلاوت كرد:« يا ايها الذين آمنوا - تا آنجا كه فرموده - المرافق و امسحوا برؤسكم و ارجلكم الى الكعبين.»

##  هدف از تشریع طهارت های سه گانه

در تفسير عياشى از زراره روايت كرده كه گفت: من از امام باقر عليه‏السلام‏ از تيمم پرسيدم، فرمود: عمار بن ياسر روزى نزد رسول خدا صلى‏الله‏ عليه‏وآله‏وسلّم‏ آمد و عرضه داشت: جنب شدم و آب نداشتم تا غسل كنم، حضرت فرمود: خوب بگو ببينم چه كردى؟ عرضه داشت: لباسهايم را كندم و توى خاك غلت زدم حضرت (شايد بعنوان مزاح،) فرمود: همانطور كه الاغها غلت مى‏زنند؟ سپس فرمود: خداى تعالى كيفيت تيمم را كه بيان كرده و فرموده:« و امسحوا بوجوهكم و ايديكم منه،» آنگاه خود رسول خدا همه كف دو دست خود را بر صعيد گذاشت، و سپس بر داشت بين دو چشم تا آخر دو ابروى خود مسح كرد، آنگاه كف هر دست را به پشت دست ديگر كشيد، البته اول به پشت دست راست كشيد.

« ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج و لكن يريد ليطهركم !»

خداى تعالى نمى‏خواهد هيچگونه حرج و دشوارى را بر شما تحميل كند، در نتيجه مى‏فهماند كه در بين احكام دينى اصلا و به هيچ وجه حكمى حرجى و تحميلى وجود ندارد، و به همين جهت خواستن حرج را نفى كرده، نه خود حرج را.

البته بايد دانست كه حرج دو جور است، يكى حرجى است كه در ملاك حكم و مصلحت مطلوب از آن حكم پيدا مى‏شود، كه در اين صورت حكم ذاتا حــــرجى صادر مي شود، و صاحب حكم حرج را هم مى‏خواهد، چون حكم تابع ملاك و معيار خودش است، وقتى ملاك حرجى شد قهرا حكم هم حرجى مى‏شود، مثل اينكه فرضا يك مربى به شخصى كه تحت تربيت او است و مى‏خواهد ملكه زهد و ترك لذت را در دل او پديد آورد، به او دستور دهد كه از هيچ غذاى لذت آورى استفاده نكند، كه چنين حكمى در اصل حرجى است، زيرا ملاك آن حرجى است، جور ديگر از حرج، حرجى است كه در ملاك حكم نيست، و قهرا خود حكم هم در اصل حرجى نبوده، ولى حرجى بودن از خارج و به علل اتفاقى بر آن عارض شده، در نتيجه بعضى از افراد حكم مذكور و يا به عبارتى براى بعضى از افراد حرجى شده است كه در چنين فرضى حكم در خصوص آن افراد ساقط مى‏شود، و در غير آن افراد به اعتبار خود باقى است، مثل وجوب قيام در نماز براى كسى كه كمردرد و يا پادرد گرفته، و ايستادن برايش دشوار و حرجى و مضر شده، كه حكم قيام در خصوص وى ساقط مى‏شود، و در مورد ديگران به اعتبار خود باقى است .

و اينكه خداى تعالى با آوردن كلمه ليكن از مطلب قبل كه فرمود: خدا نمى‏خواهد بر شما حرج تحميل كند اعراض كرد، خود دليل بر اين است كه مراد از آيه شريفه اين است كه حرج را از ملاك حكم نفى كند و بفرمايد: احكامى كه خداى تعالى بر شما تكليف كرده حرجى نيست و به منظور دشوار كردن زندگى شما تشريع نشده،( بلكه به اين منظور تشريع شده كه شما را پاك كند،) وجه اين دلالت اين است كه از ظاهر گفتار آيه بر مى‏آيد كه مراد از احكام جعل شده، تطهير شما و اتمام نعمت بر شما است، نعمتى كه همان ملاك احكام است، نه اينكه مراد دشوار كردن زندگى بر شما باشد، و به همين جهت هر جا كه ديديم وضو و غسل بر شما حرجى و دشوار است مثلا آب نيست و پيدا كردن آب برايتان سخت است، و يا آب هست ولى استعمال آن دشوار است، ما در آنجا تكليف وضو و غسل را بر داشته به جاى آن تيمم را كه در وسع شما است بر شما واجب مى‏سازيم، و اما حكم طهارت كه غرض اصلى ما است را به كلى از بين نمى‏بريم، اين خود دليل بر اين است كه ما طهارت شما و كامل كردن نعمت خود بر شما را مى‏خواهيم، تا شايد شما شكر بگزاريد.

##  تطهیر و اتمام نعمت

« و لكن يريد ليطهركم و ليتم نعمته عليكم لعلكم تشكرون،» لازمه مطلبى كه ما در معناى حرج نخواستن آورديم اين است كه مراد از جمله:« يريد ليطهركم،» اين باشد كه بفرمايد غرض ما از تشريع وضو و غسل و تيمم تنها حاصل شدن طهارت در شما است، چون اين سه دستور سه وسيله و سبب براى طهارت است، و اين طهارت هر چه باشد غير از پاكيزگى ظاهرى و بر طرف شدن خبث و كثافات از بدن است، بلكه طهارتى است معنوى، كه به وسيله يكى از اين سه دستور حاصل مى‏شود، و آنچه كه در نماز شرط شده علاوه بر پاكى ظاهر بدن، همين طهارت معنوى است .

ممكن است از همين معنا استفاده كنيم كه وقتى غرض، طهارت معنوى است، پس كسى كه وضوى قبليش نشكسته و هنوز آنرا دارد براى خواندن نماز بعدى ديگر حاجت به طهارت جديد ندارد، و اين استفاده ما با اطلاق آيه منافات ندارد، زيرا تشريع منحصر در تكليف وجوبى نيست، بلكه تكليف استحبابى نيز تشريع مى‏خواهد( در نتيجه مى‏گوئيم به حكم اطلاق آيه وضو گرفتن براى هر نمازى خوب و مستحب است، هر چند كه وضوى نماز قبلى باقى باشد، ولى واجب نيست، بلكه تنها در جائى واجب است كه وضوى قبلى شكسته شده باشد.)

و اما اينكه فرمود:« و ليتم نعمته عليكم ...،» بطوری که در آیه «اليوم اكملت لكم دينكم ...،» فرموده، مراد از نعمت در آيه مورد بحث نعمت دين است، البته نه از حيث اجزاى آن، يعنى تك تك معارف و احكامش، بلكه از حيث اينكه دين عبارت است از تسليم خدا شدن در همه شؤون و اين همان ولايت خدا بر بندگان و حكمرانيش در ايشان است، و اين ولايت وقتى تمام مى‏شود و به حد كمال مى‏رسد كه همه احكام دينى كه قسمتى از آن طهارتهاى سه‏گانه است را تشريع بفرمايد.

از اينجا به روشنى به دست مى‏آيد كه بين دو غايت و نتيجه‏اى كه براى تشريع طهارتهاى سه‏گانه ذكر شده يعنى جمله:« ليطهركم،» و جمله « ليتم نعمته،» فرق هست، و آن اين است كه جمله اول غايت تشريع طهارتهاى سه‏گانه به تنهائى را بيان مى‏كند، چون پاك شدن نتيجه اين سه دستور است، ولى جمله دوم نتيجه تشريع همه احكام را بيان مى‏كند، كه سه دستور مزبور تنها سهم خود را از آن دارند، يعنى از ميان همه احكام سه حكم و از ميان همه نعمت‏هاى دينى سه نعمتند، پس در حقيقت دو نتيجه نام برده يكى خصوصى است و ديگرى عمومى.

و بنا بر اين معناى آيه چنين مى‏شود: خداى تعالى نمى‏خواهد بدون جهت بار شما را سنگين كند، بلكه مى‏خواهد با جعل طهارتهاى سه‏گانه دو كار كرده باشد، اول اينكه براى شما پاكيزگى را كه خاصيت خصوص اين سه دستور است حاصل كرده باشد، دوم اينكه نعمت عموميش را كه همان نعمت دين است با تشريع اين سه حكم تتميم كرده باشد، شايد شما خداى را بر نعمتش شكر كنيد و خداى تعالى شما را خالص براى خود بسازد( دقت بفرمائيد!)

 ( مستند: آیه 6 و 7 سوره مائده الميزان ج : 5 ص : 353 )

# سنت هاي باقیمانده از ابراهيم عليه السلام

##  در طهارت و نظافت

در تفسير عياشى در ذيل آيه: ” قل بل ملة ابراهيم حنيفا ... ،“ از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: حنيفيت ابراهيم در اسلام است.

و از امام باقر عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: حنيفيت كلمه جامعى است كه هيچ چيز را باقى نمى‏گذارد، حتى كوتاه كردن شارب، و ناخن گرفتن و ختنه كردن از حنيفيت است.

و در تفسير قمى است كه خدا حنيفيت را بر ابراهيم عليه‏السلام‏ نازل كرد و آن عبارتست از ده حكم در پاكيزگى، پنج حكم آن از گردن ببالا، و پنج ديگر از گردن بپائين، اما آنچه مربوط است به سر:

 **” 1 - زدن شارب 2 - نتراشيدن ريش 3 - طم مو 4 – مسواك 5 - خلال ،“**

و آنچه مربوط است به بدن:

**” 1 - گرفتن موى بدن 2 - ختنه كردن 3 - ناخن گرفتن**

**4 - غسل از جنابت 5 - طهارت گرفتن با آب،“**

اين است حنيفيت طاهره‏اي كه ابراهيم آورد، و تاكنون نسخ نشده، و تا قيامت نسخ نخواهد شد.

مؤلف: طم مو بمعناى اصلاح سر و صورت است، و در معناى اين روايت و قريب به آن احاديث بسيارى در كتب شيعه و سنى آمده است.

 ( مستند: آيه 135 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 473)

بخش دوم

**روزه**

**فصل اول**

## تشریع روزه

# تشریع روزه در اسلام و ادیان پیشین

* « يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِب عَلَيْكمُ الصيَامُ كَمَا كُتِب عَلى الَّذِينَ مِن قَبْلِكمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُون،
* أَيَّاماً مَّعْدُودَتٍ فَمَن كانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ عَلى سفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طعَامُ مِسكِينٍ فَمَن تَطوَّعَ خَيراً فَهُوَ خَيرٌ لَّهُ وَ أَن تَصومُوا خَيرٌ لَّكمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُون،
* شهْرُ رَمَضانَ الَّذِى أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَمَن شهِدَ مِنكُمُ الشهْرَ فَلْيَصمْهُ وَ مَن كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلى سفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكمُ الْيُسرَ وَ لا يُرِيدُ بِكمُ الْعُسرَ وَ لِتُكمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكبرُوا اللَّهَ عَلى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكمْ تَشكُرُونَ،
* اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد روزه بر شما واجب شده همانطور كه بر اقوام قبل از شما واجب شده بود شايد با تقوا شويد،
* و اين روزهائى چند است، پس هر كس از شما مريض و يا مسافر باشد بايد ايامى ديگر بجاى آن بگيريد و اما كسانى كه به هيچ وجه نمى‏توانند روزه بگيرند عوض روزه براى هر روز يك مسكين طعام دهند و اگر كسى عمل خيرى را داوطلبانه انجام دهد برايش بهتر است و اينكه روزه بگيريد برايتان خير است اگر بناى عمل كردن داريد!
* و آن ايام كوتاه ماه رمضان است كه قرآن در آن نازل شده تا هدايت مردم و بياناتى از هدايت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر كس اين ماه را درك كرد بايد روزه‏اش بگيرد و هر كس مريض و يا مسافر باشد بجاى آن چند روزى از ماههاى ديگر بگيرد خدا براى شما آسانى و سهولت را خواسته و دشوارى نخواسته و منظور اين است كه عده سى روزه ماه را تكميل كرده باشيد و خدا را در برابر اينكه هدايتتان كرد تكبير گفته و شايد شكرگزارى كرده باشيد ! »

سياق اين سه آيه دلالت دارد بر اينكه هر سه با هم نازل شده‏ و به هم متصلند، و نظير كلام واحدى هستند كه يك غرض را دربردارند، و آن غرض عبارت است از بيان **وجوب روزه ماه رمضان.**

قسمتى از گفتار اين سه آيه به منزله زمينه‏چينى براى قسمت ديگر آن است، يعنى دو آيه اول به منزله مقدمه است براى آيه سوم، چون در آيه سوم تكليفى واجب مى‏شود كه صاحب كلام، اطمينان ندارد از اينكه شنونده از اطاعت آن سرپيچى نكند، براى اينكه تكليف نامبرده تكليفى است كه بالطبع براى مخاطب، شاق و سنگين است، و به اين منظور، دو آيه اول از جملاتى تركيب شده كه هيچ يك از آنها از هدايت ذهن مخاطب به تشريع روزه رمضان خالى نيست، بلكه در همه آنها به تدريج ذهن شنونده را به سوى آن توجه مى‏دهد، و به اين وسيله اضطراب ذهن او را از بين مى‏برد، و در نتيجه علاقمند به روزه مى‏كند، تا با اشاره به تخفيف و تسهيلى كه در تشريع اين حكم رعايت شده، و نيز با ذكر فوائد و خير دنيوى و اخروى كه در آن است، حدت و شدت دلخواهى و استكبار او را بشكند .

و بهمين جهت بعد از آنكه در جمله:” يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام،“ مساله وجوب روزه بر مسلمانان را خاطرنشان كرد، بلافاصله فرمود:” كما كتب على الذين من قبلكم،“ و فهمانيد كه شما مسلمانان نبايد از تشريع روزه وحشت كنيد، و آن را گران بشماريد، چون اين حكم منحصر به شما نبوده، بلكه حكمى است كه در امتهاى سابق نيز تشريع شده بود .

” **لعلكم تتقون،“** يعنى علاوه بر اينكه عمل به اين دستور، همان فائده‏اى را دارد كه شما به اميد رسيدن به آن ايمان آورديد، و آن، عبارت است از تقوا، و علاوه بر اين، اين عمل كه گفتيم در آن، اميد تقوا براى شما هست، همچنانكه براى امتهاى قبل از شما بود، عملى نيست كه تمامى اوقات شما را و حتى بيشتر اوقاتتان را بگيرد، بلكه عملى است كه در ايامى قليل و معدود انجام مى‏شود، ” اياما معدودات.“

علاوه بر اين ما در تشريع اين حكم رعايت اشخاصى را هم كه اين تكليف برايشان طاقت‏فرسا است كرده‏ايم، و اينگونه افراد بايد به جاى روزه فديه بدهند، آنهم فديه مختصرى كه همه بتوانند بدهند، و آن عبارت است از طعام يك مسكين ” فمن كان منكم مريضا او على سفر... فدية طعام مسكين.“

و وقتى اين عمل هم خير شما را در بردارد، و هم تا جائى كه ممكن بوده رعايت آسانى آن شده خير شما در اين است كه بطوع و رغبت خود روزه را بياوريد، و بدون كراهت و سنگينى و بى‏پروا انجامش دهيد” فمن تطوع خيرا فهو خير له،“ براى اينكه عمل نيك را بطوع و رغبت انجام دادن بهتر است، از اينكه به كراهت انجام دهند .

بنابر آنچه گفته شد زمينه گفتار در دو آيه اول مقدمه است براى آيه سوم كه مى‏فرمايد:

* ” فمن شهد منكم الشهر فليصمه !
* پس هر كس اين ماه را درك كرد بايد روزه‏اش را بگيرد! “

 از آنجائيكه حكم روزه عبارت است از محروميت نفس از بزرگترين مشتهيات، و مهم‏ترين تمايلاتش، يعنى خوردن و نوشيدن و جماع، محروميت از آنها ثقيل بر طبع و مصيبتى براى نفس آدمى است، لذا شارع در توجيه حكم ناگزير از اين است كه قبلا براى شنوندگان - با در نظر گرفتن اينكه عموم مردمند و بيشتر مردم عوام و پيرو مشتهيات نفسند - مقدمه‏اى بچيند، و دلهاشان را علاقه‏مند بدان سازد، تا تشنه پذيرش آن شوند.

منظور از بيان ” يا ايها الذين آمنوا - اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! “ توجه دادن مردم به صفت ايمانشان است، خواست بفهماند با توجه به اينكه داراى ايمانيد بايد هر حكمى را كه از ناحيه پروردگارتان مى‏آيد بپذيريد، هر چند كه بر خلاف مشتهيات، و ناسازگار با عادات شما باشد.

**” كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم. “**

 كلمه كتابت معنايش معروف است، ليكن گاهى كنايه مى‏شود از واجب شدن عملى، و يا تصميم بر عملى و يا قضاى حتمى كه بر چيزى رانده شده است.

كلمه صيام و صوم به معناى خوددارى از عمل است، مثلا صوم از خوردن و از نوشيدن و از جماع و از سخن گفتن و از راه رفتن و امثال آن به معناى خوددارى از آنها است، و چه بسا در معناى آن اين قيد را اضافه كرده باشند، كه به معناى خوددارى از خصوص كارهائى است كه دل آدمى مشتاق آن باشد، و اشتهاى آن را داشته باشد .

معناى صوم در اصل لغت خوددارى از خصوص چنين كارهائى بوده، و ليكن بعدها در شرع در خصوص خوددارى از كارهاى معينى استعمال شده، و آن هم خوددارى از طلوع فجر تا مغرب و توأم با نيت است .

مراد از جمله ” الذين من قبلكم،“ امتهاى گذشته داراى ملت و دين است البته نه همه آنها، و قرآن كريم معين نكرده كه اين امتها كدامند، چيزى كه هست از ظاهر جملة ” كما كتب ...،“ بر مى‏آيد كه امتهاى نامبرده اهل ملت و دين بوده‏اند كه روزه داشته‏اند.

از تورات و انجيل موجود در دست يهود و نصارا هيچ دليلى كه دلالت كند بر وجوب روزه بر اين دو ملت ديده نمى‏شود، تنها در اين دو كتاب فرازهائى است كه روزه را مدح مى‏كند، و آن را عظيم مى‏شمارد .

و اما خود يهود و نصارا را مى‏بينيم كه تا عصر حاضر در سال چند روز به اشكالى مختلف روزه مى‏گيرند، يا از خوردن گوشت و يا از شير و يا از مطلق خوردن و نوشيدن خوددارى مى‏كنند.

و نيز در قرآن كريم داستان روزه زكريا و قصه روزه مريم از سخن گفتن آمده است.

در غير قرآن، مساله روزه از اقوام بى دين نيز نقل شده، همچنانكه از مصريان قديم و يونانيان و روميان قديم و حتى وثنى‏هاى هندى تا به امروز نقل شده، كه هر يك براى خود روزه‏اى داشته و دارند، بلكه مى‏توان گفت عبادت و وسيله تقرب بودن روزه از امورى است كه فطرت آدمى به آن حكم مى‏كند.

وثنى‏ها به منظور تقرب و ارضاى آلهه خود و در هنگامى كه جرمى مرتكب مى‏شدند به منظور خاموش كردن فوران خشم خدايان روزه مى‏گرفتند، و همچنين وقتى حاجتى داشتند به منظور برآمدنش دست به اين عبادت مى‏زدند و اين قسم روزه در حقيقت معامله و مبادله بوده، عابد با روزه گرفتن احتياج معبود را بر مى‏آورده تا معبود هم حاجت عابد را برآورد، و يا او رضايت اين را به دست مى‏آورده، تا اين هم رضايت او را حاصل كند.

ولى در اسلام روزه معامله و مبادله نيست، براى اينكه خداى عزوجل بزرگتر از آن است كه در حقش فقر و احتياج و يا تاثر و اذيت تصور شود، و سخن كوتاه آنكه خداى سبحان برى از هر نقص است، پس هر اثر خوبى كه عبادتها داشته باشند، حال هر عبادتى كه باشد تنها عايد خود عبد مى‏شود نه خداى تعالى و تقدس، همچنانكه اثر سوء گناهان نيز هر چه باشد به خود بندگان برمى‏گردد:

” ان احسنتم احسنتم لانفسكم و ان اساتم فلها.“

اين معنائى است كه قرآن كريم در تعليماتش بدان اشاره مى‏كند، و آثار اطاعتها و نافرمانى‏ها را به انسان بر مى‏گرداند انسانى كه جز فقر و احتياج چيزى ندارد، و باز قرآن در باره‏اش مى‏فرمايد:

” يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى! “

## فائده روزه: لعلكم تتقون!

در خصوص فایده روزه، همين برگشتن آثار اطاعت به انسان را در جمله: **” لعلكم تتقون“** بيان كرده، مى‏فرمايد: **فائده روزه تقوا است،** و آن خود سودى است كه عايد خود شما مى‏شود.

فائده داشتن تقوا مطلبى است كه احدى در آن شك ندارد، چون هر انسانى به فطرت خود اين معنا را درك مى‏كند كه اگر بخواهد به عالم طهارت و رفعت متصل شود، و به مقام بلند كمال و روحانيت ارتقاء يابد، اولين چيزى كه لازم است بدان ملتزم شود اين است كه از افسار گسيختگى خود جلوگيرى كند، و بدون هيچ قيد و شرطى سرگرم لذت‏هاى جسمى و شهوات بدنى نباشد، و خود را بزرگتر از آن بداند كه زندگى مادى را هدف بپندارد، و سخن كوتاه آنكه از هر چيزى كه او را از پروردگار تبارك و تعالى مشغول سازد بپرهيزد .

و اين تقوا تنها از راه روزه و خوددارى از شهوات بدست مى‏آيد، و نزديك‏ترين راه و مؤثرترين رژيم معنوى و عمومى‏ترين آن بطوريكه همه مردم در همه اعصار بتوانند از آن بهره‏مند شوند، و نيز هم اهل آخرت از آن رژيم سود ببرد، و هم شكم‏بارگان اهل دنيا، عبارت است از خوددارى از شهوتى كه همه مردم در همه اعصار مبتلاى بدانند، و آن عبارت است از شهوت شكم از خوردن و آشاميدن، و شهوت جنسى كه اگر مدتى از اين سه چيز پرهيز كنند، و اين ورزش را تمرين نمايند، به تدريج نيروى خويشتن‏دارى از گناهان در آنان قوت مى‏گيرد و نيز به تدريج بر اراده خود مسلط مى‏شوند، آن وقت در برابر هر گناهى عنان اختيار از كف نمى‏دهند، و نيز در تقرب به خداى سبحان دچار سستى نمى‏گردند، چون پر واضح است كسى كه خدا را در دعوتش به اجتناب از خوردن و نوشيدن و عمل جنسى كه امرى مباح است اجابت مى‏كند، قهرا در اجابت دعوت به اجتناب از گناهان و نافرمانى‏ها شنواتر، و مطيع‏تر خواهد بود، اين است معناى آنكه فرمود: **” لعلكم تتقون ! “**

##  زمان روزه: ايّاماً معدودات

نكره آمدن ايام و اتصاف آن به صفت معدودات براى اين است كه بفهماند تكليف نامبرده ناچيز و بدون مشقت است، تا به اين وسيله مكلف را در انجام آن دل و جرأت دهد، و از آنجا كه آيه: ” شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن ...،“ بيان ايام است، قهرا مراد از ايام معدودات همان ماه رمضان خواهد بود.

## قضاي روزه

* « فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر....»

روزه بر شما واجب شده، و نيز عدد معينى در آن رعايت شده، و همانطور كه از اصل روزه رفع يد نمى‏شود، از عدد آن نيز صرفنظر نمى‏شود، پس اگر در ايام رمضان عارضه‏اى چون مرض و سفر پيش آيد كه حكم وجوب روزه را در آن ايام معدوده يعنى ايام رمضان بردارد از اين ايام معدوده صرفنظر نمى‏شود، و بايد به همان عدد در ساير روزها روزه گرفت، و اين همان حقيقتى است كه آيه سوم يعني ” و لتكملوا العدة ...،“ متعرض آن است، پس جمله:” اياما معدودات...،“ همانطور كه معناى ناچيز بودن ايام را افاده مى‏كند، اين معنا را هم افاده مى‏كند كه همين عدد ناچيز ركنى است كه در غرض و حكم روزه ماخوذ شده است .

اينكه فرمود: ” او على سفر، “ براى اشاره به اين معنا بوده كه آن مسافرى روزه‏اش شكسته مى‏شود كه در حال حاضر مسافر باشد، نه در گذشته( مثل كسى كه در سفر ده روز در محلى اقامت كرده است، كه چنين كسى قبلا مسافر بوده، و فعلا مقيم است، و روزه‏اش صحيح است،) و نه در آينده( مثل كسى كه مى‏خواهد بعد از ظهر حركت كند كه چنين كسى روزه آن روزش صحيح است.)

بيشتر دانشمندان و علماى اهل سنت گفته‏اند: از آية ” فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر...،“ استفاده مى‏شود كه مسافر مى‏تواند روزه نگيرد، نه اينكه روزه گرفتن برايش حرام است، پس مريض و مسافر، هم مى‏توانند روزه بگيرند، و هم اينكه افطار نموده به همان عدد از روزهاى ديگر سال روزه بگيرند. ليكن اين حرف صحيح نيست، زيرا گفتيم ظاهر جملة ” فعدة من ايام اخر- كسى كه مريض و مسافر باشد بايد چند روزى در ايام ديگر سال روزه بگيرد،“ عزيمت است، نه رخصت، يعنى از ظاهر آن بر مى‏آيد كه مريض و مسافر نبايد در رمضان روزه بگيرند، و اين معنا از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ نيز روايت شده، و مذهب جمعى از صحابه از قبيل عبد الرحمان بن عوف، و عمر بن خطاب، و عبد الله بن عمر، و ابى هريرة، و عروة بن زبير نيز همين است، پس جمله نامبرده حجتى است عليه علماى نامبرده از اهل سنت.

**ايشان براى توجيه نظريه خود چيزى در آيه تقدير گرفته گفته‏اند، تقديرش ” فمن كان مريضا او على سفر فافطر فعدة من ايام اخر،“ است، يعنى هر كس مريض يا مسافر باشد، و به همين جهت افطار كرده باشد، به همان عدد از روزهاى ديگر روزه بگيرد.**

**اين تقدير دو اشكال دارد، اول اينكه اصولا همانطورى كه گفته‏اند تقدير گرفتن خلاف ظاهر است، وقتى گوينده‏اى سخن مى‏گويد تمامى كلماتى كه در افاده منظورش دخالت دارد در كلام خود مى‏آورد، و چيزى را نگفته نمى‏گذارد، مگر آنكه به اتكاء قرينه‏اى كه در كلامش هست يك كلمه را حذف كند، چون يقين دارد خواننده يا شنونده با وجود آن قرينه مى‏فهمد كه فلان كلمه حذف شده است و اما بدون قرينه دست به چنين حذفى نمى‏زند .**

**اشكال دوم اينكه: به فرضى كه تسليم شويم و قبول كنيم كه كلمه ”فافطر“ در آيه حذف شده، تازه اين كلام هم دلالتى بر رخصت ندارد. كدام شنونده‏اى از عبارت ” و هر كس مريض يا مسافر باشد، و افطار كرده باشد در ايامى ديگر روزه بگيرد،“ مى‏فهمد روزه در سفر و مرض جايز است؟ آرى نهايت چيزى كه از عبارت ” فمن كان مريضا او على سفر فافطر،“ در اين مقام ( كه به گفته ساير مفسرين نيز مقام تشريع است،“ استفاده مى‏شود، اين است كه افطارش گناه نبوده چون جايز بوده، البته جواز به معناى اعم از وجوب و استحباب و اباحه، جوازى كه با وجوب و استحباب و اباحه مى‏سازد، و اما اينكه به معناى سومى يعنى الزامى نبودن افطار باشد به هيچ وجه لفظ آيه بر آن دلالت ندارد، بلكه باز هم بر خلاف آن دلالت مى‏كند، چون قانونگذار حكيم در مقام تشريع خود، هرگز در بيان آنچه بايد بيان كند كوتاهى نمى‏كند، و اين خود روشن است.**

##  كفّاره روزه: فديه طعام مسكين

* ” و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين!“

 كلمه يطيقون به معناى به كار بستن تمامى قدرت در عمل است كه لازمه آن اين است كه عمل نامبرده آنقدر دشوار باشد، كه همه نيروى انسان در انجامش مصرف شود، در نتيجه معناى جمله ” و على الذين يطيقونه،“ اين است كه هر كس روزه برايش مشقت داشته باشد.

كلمه فديه به معناى بدل و عوض است و در اينجا به معناى عوض مالى است، كه همان طعام مسكين يعنى سير كردن يك مسكين گرسنه است از غذائى كه خود انسان مى‏خورد، البته نه آن غذاى ساده‏اى كه گاهى مى‏خورد، و نه آن غذاى لذيذى كه باز گاه گاه مى‏خورد، بلكه از غذاى متوسطى كه غالبا استفاده مى‏كند، و حكم اين فديه نيز مانند حكم قضاى روزه مريض و مسافر واجب است، چون تعبير ” وعلى الذين،“ تعبيرى است كه وجوب تعيينى را مى‏رساند، نه تخييرى و نه رخصت را.

**( بعضى از مفسرين گفته‏اند جمله نامبرده نيز رخصت را مى‏رسانده و سپس نسخ شده چون خداى سبحان در اول، همه مردم را كه مى‏توانند روزه بگيرند مخير كرد بين روزه گرفتن و كفاره دادن از هر روز به طعام يك مسكين، چون مردم در آن ايام عادت به روزه نداشتند، بعدها كه رفته رفته عادت كردند، اين آيه به وسيله آيه:” فمن شهد منكم الشهر فليصمه ...،“ نسخ شد.**

**بعضى ديگر از همين مفسرين گفته‏اند: تنها نسبت به اشخاص توانا نسخ شد و قرار شد حتما روزه بگيرند، و اما مثل پير زن و پيرمرد سالخورده و زن حامله و زن بچه شيرده آيه نسخ نشد، و حكم جواز افطار و فديه دادن باقى ماند.**

و به جان خودم اينگونه تفسيرها بازى كردن با قرآن و پاره پاره كردن آيات آن است، و اگر خواننده عزيز در آيات سه‏گانه مورد بحث دقت كند خواهد ديد كه هر سه يك غرض را دنبال مى‏كند، و يك سياق متصل و جملاتى به هم پيوسته و بيانى روشن دارد، آنگاه اگر اين كلام واحد و پيوسته را با نظريه اين مفسرين تطبيق دهد، خواهد ديد كه ديگر آن سياق پيوسته را ندارد، جملاتش با يكديگر متنافى است، اولش آخرش را نقض مى‏كند، يك جا مى‏گويد:” كتب عليكم الصيام،“ روزه بر شما واجب شده، دنبالش مى‏گويد آنهائى كه مى‏توانند روزه بگيرند مى‏توانند افطار نموده به جاى آن طعام دهند، و در آخر مى‏گويد: روزه بر همه شما واجب است تا حكم آخرى ناسخ حكم فديه نسبت به خصوص قادران باشد، و حكم فديه نسبت به غير قادران به حال خود باقى بماند، با اينكه در آيه شريفه بنا بر اين تصوير حكم غير قادرين اصلا بيان نشده است. مگر اينكه كسى بگويد كلمه ”يطيقونه“ قبل از نسخ شدن به معناى قدرت داشتن است، و بعد از نسخ به معناى قدرت نداشتن، و اين پيدا است كه چقدر بى‏پايه است!!!

و سخن كوتاه اينكه بنا بر اين بايد جمله:” و على الذين يطيقونه ...،“ كه در وسط آيات قرار گرفته ناسخ جمله: ” كتب عليكم الصيام،“ در اول آيات باشد، كه با آن تنافى دارد، آن وقت اين سؤال پيش مى‏آيد كه چرا بدون هيچ علتى حكم ناسخ را مقيد به كسانى كرده كه توانائى ندارند!!!

**و نيز لازمه اين تفسير اين است كه جمله:” فمن شهد منكم الشهر فليصمه،“ تنها ناسخ حكم كسانى باشد كه قادر بر روزه‏اند، نه آنهائى كه از روزه عاجزند با اينكه ظاهر عبارت ناسخ مطلق است، هم قادر را شامل مى‏شود و هم عاجز را، علاوه بر اينكه اصلا منسوخ شامل حكم عاجز نبود، تا ناسخ بخواهد آن حكم را براى عاجز باقى بدارد، و اين تالى فاسدها فاحش‏ترين تالى فاسدهايند!!!**

**حال اگر علاوه بر نسخهائى كه از آقايان براى تو خواننده عزيز نقل كرديم، نسخ‏هاى ديگرى كه در باره اين سه آيه ذكر كرده‏اند اضافه كنى، آن وقت تفسيرى عجيب خواهى ديد! و آن نسخ‏ها اين است كه گفته‏اند جمله: ” شهر رمضان“ ناسخ جمله:” اياما معدودات “ است، و جمله: ” اياما معدودات “ هم ناسخ جمله ” كتب عليكم الصيام “ است . )**

##  فَمَن تَطوَّعَ خَيراً فَهُوَ خَيرٌ لَّهُ !

**« هر كس عمل خير را بطوع بياورد بهتر است! »**

كلمه تطوع (طوع) مقابل معناى كراهت، به اين معنا است كه انسان كارى را به رضا و رغبت خود انجام دهد. معناى داوطلب بودن هم بر آن اضافه مى‏شود. پس تطوع به معناى اين است كه انسان خودش داوطلبانه كارى را انجام دهد كه اطاعت خدا هم هست، بدون اينكه در انجام آن كراهتى داشته باشد، و اظهار ناراحتى و گرانبارى كند، حال چه اينكه آن عمل الزامى و واجب باشد و چه غير الزامى و مستحب.

اين معناى اصلى كلمه تطوع بوده، پس اگر مى‏بينيم كه فعلا در خصوص افعال مستحب استعمال مى‏شود يك اصطلاحى است جديد، كه بعد از نزول قرآن در بين مسلمانان رائج گشته، و منشاش هم اين بوده كه معمولا عمل نيكى كه يك مسلمان داوطلبانه انجام مى‏دهد عمل مستحب است، و اما عمل واجب هر چه هم كه بطوع و رغبت انجام شود باز بوئى از اكراه و اجبار در آن هست .

كلمه تطوع همانطور كه ديگران هم گفته‏اند دلالتى بر خصوص استحباب ندارد، نه ماده‏اش و نه هياتش، در نتيجه مى‏توان گفت حرف فاء كه در آغاز جمله آمده جمله را فرع و نتيجه معنائى مى‏كند كه از كلام سابق استفاده مى‏شد، و معناى مجموع كلام - و خدا داناتر است - اين مى‏شود:

* ” روزه بر شما واجب شده است، و در آن خير و صلاح شما رعايت شده، علاوه بر اينكه با داشتن اين فريضه شما هم جزء امتهائى مى‏شويد كه قبل از شما بودند، با اين تفاوت كه در اين فريضه تخفيف و تسهيلى براى شما منظور شده است، پس آن را بطوع و رغبت بياوريد، نه با كراهت، چون هر كس عمل خير را بطوع بياورد بهتر است تا همان عمل را به كُره بياورد. “

« وَ أَن تَصومُوا خَيرٌ لَّكمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُون.»

* با روزه‏اى كه بر شما واجب شده تطوع كنيد، و آن را داوطلبانه بياوريد، كه تطوع به كار خير بهتر است، و روزه هم كه خير شما است پس تطوع به روزه هم خيرى علاوه بر خير ديگر است .

 (مستند:آيه 183 تا 185 سوره بقره الميزان ج 2 ص 3)

**فصل دوم**

## ماه مبارک رمضان

# ماه روزه و نزول قرآن

* « شهْرُ رَمَضانَ الَّذِى أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَمَن شهِدَ مِنكُمُ الشهْرَ فَلْيَصمْهُ وَ مَن كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلى سفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكمُ الْيُسرَ وَ لا يُرِيدُ بِكمُ الْعُسرَ وَ لِتُكمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكبرُوا اللَّهَ عَلى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكمْ تَشكُرُونَ!
* و آن ايام كوتاه ماه رمضان است كه قرآن در آن نازل شده تا هدايت مردم و بياناتى از هدايت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر كس اين ماه را درك كرد بايد روزه‏اش بگيرد و هر كس مريض و يا مسافر باشد بجاى آن چند روزى از ماههاى ديگر بگيرد خدا براى شما آسانى و سهولت را خواسته و دشوارى نخواسته و منظور اين است كه عده سى روزه ماه را تكميل كرده باشيد و خدا را در برابر اينكه هدايتتان كرد تكبير گفته و شايد شكرگزارى كرده باشيد!»

ماه رمضان نهمين ماه از ماههاى سال قمرى و عربى است، كه بين ماه شعبان و شوال واقع است، و در قرآن كريم از ماههاى دوازده‏گانه غير از ماه رمضان نام هيچ ماه ديگرى نيامده است.

كلمه **قرآن** اسم كتابى است كه خداى تعالى آنرا بر پيامبر گراميش **محمد** صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نازل كرده، و به اين جهت آن را قرآن ناميده كه قبلا از جنس خواندنيها نبود، و به منظور اينكه درخور فهم بشر شود نازلش كرد و در نتيجه كتابى خواندنى شد، چنانكه فرمود: ” انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون!“ اين كلمه هم بر مجموع قرآن اطلاق مى‏شود و هم بر اجزاى آن .

كلمه نزول به معناى پائين آمدن و وارد شدن از نقطه بلند است، و فرق ميان انزال و تنزيل اين است كه انزال به معناى نازل كردن دفعى و يك پارچه است، و تنزيل به معناى نازل كردن تدريجى است. آيه شريفه دلالت دارد بر اينكه قرآن يك پارچه در ماه رمضان نازل شده است، و از طرف دیگر ظاهر آيه شريفه ” و قرآنا فرقناه لتقراه على الناس على مكث، و نزلناه تنزيلا،“ دلالت دارد بر اينكه همين قرآن بعد از آنكه بشرى و خواندنى و مفصل شد، در مجموع مدت دعوت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ يعنى در مدت تقريبا بيست و سه سال **به تدريج** نازل شده است.

##  دستور روزه گرفتن در ماه رمضان

* « فمن شهد منكم الشهر فليصمه !»

كلمه شهادت به معناى حاضر بودن در جريان، و اطلاع يافتن از آن است، و شاهد ماه رمضان بودن، به اين معنا است كه انسان همچنان زنده و هوشيار بماند، تا ماه رمضان فرا رسد، و آدمى از فرا رسيدنش آگاه شود، و اين شهادت هم نسبت به تمامى ماه صادق است، و هم نسبت به بعضى از آن، مانند اين كه آدمى در اوائل ماه، مسافر باشد و در اواخر آن حاضر شود.

##  تحریم روزه مسافر و مریض، و تشریع قضای آن

* « و من كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر!“

وارد ساختن اين جمله در آيه مورد بحث از قبيل تكرار به منظور تاكيد و غيره نيست، چون دو آيه قبلى در مقام بيان حكم نبودند، و تنها در مقام زمينه‏چينى بودند، و فقط آيه سوم حكم را بيان مى‏كند، پس آيه سوم مشتمل بر جمله تكرارى نيست .

” يريد الله بكم اليسر، و لا يريد بكم العسر، و لتكملوا العدة...،“ گويا اين جمله مى‏خواهد مجموع مطالب آيه را تعليل كند، هم استثنا شدن مريض و مسافر و افطار كردن آن دو در ماه رمضان را، و هم روزه گرفتن در ايام ديگر سال را، چيزى كه هست اينكه جمله اول مطلب اول را تعليل مى‏كند و مى‏فرمايد چون خدا سهولت را برايتان خواسته، و جمله آخر يعنى ” و لتكملوا العدة،“ مطلب بعد را و مى‏فرمايد اينكه گفتيم به همان عدد از روزهاى ديگر سال را روزه بگيريد براى اين بود كه تكميل سى روز امرى واجب است .

تقدير كلام اين است كه ” اگر ما شما را دستور داديم كه در سفر و مرض روزه را بخوريد براى اين بود كه بار تكليف شما را سبك كنيم، و هم براى اينكه عدد سى روزه را تكميل كرده باشيم،“ و بعيد نيست كه ايراد جمله:”و لتكملوا العدة،“ باعث شده كه ديگر مانند آيه قبلى حكم آن صورت را كه روزه طاقت‏فرسا باشد بيان نكند، چون هم بيان آيه قبلى براى اينجا نيز كافى بود و هم عبارت ” سختى براي شما نخواسته،“ دلالت بر آن مى‏كرد.

” ولتكبروا الله على ما هديكم و لعلكم تشكرون ...،“ ظاهر دو جمله مورد بحث اين است كه مى‏خواهند غايت و نتيجه اصل روزه را بيان كنند، نه حكم استثناى مريض و مسافر را، چون وقتى مى‏بينيم جمله شهر رمضان را مقيد كرد به جمله: ” الذى انزل فيه القرآن ... ،“ مى‏فهميم كه **ميان وجوب روزه رمضان و نازل شدن قرآن در رمضان يك نحوه ارتباط و پيوستگى وجود دارد،** در نتيجه برگشت معناى غايت به اين مى‏شود كه تلبس و اشتغال به روزه براى اظهار كبريائى حق تعالى است به خاطر اينكه قرآن را بر ايشان نازل فرمود، و ربوبيت خود و عبوديت بندگان را اعلام داشت، و نيز بدين منظور بود كه در مقابل اينكه به سوى حق هدايتشان فرموده و با كتاب خود برايشان حق را از باطل جدا كرده، شكرش را بجاى آورند.

و چون روزه وقتى متصف به اين صفت مى‏شود، يعنى وقتى شكر نعمت‏هاى خدا مى‏شود كه مشتمل بر حقيقت معناى روزه باشد، يعنى از روى اخلاص انجام شود، و روزه‏دار از آلودگيهاى طبيعت پاك باشد، و از بزرگترين مشتهيات نفس چشم بپوشد، لذا دنبال آيه فرمود:” و لتكبروا الله على ما هديكم!“ براى اينكه تكبير و بزرگداشت خدا با صورت روزه هم انجام مى‏شود، چه اينكه اين صورت، حقيقت هم داشته باشد و يا نداشته باشد، و بهمين جهت مساله شكر را با كلمه” لعل- اميد است،“ از تكبير جدا كرد، و فرمود،” و لتكبروا الله على ما هديكم، و لعلكم تشكرون،“ همانطور كه در اول آيات، در باره روزه فرمود: **لعلكم تتقون!**

##  روایات رسیده در مورد روزه و تحلیل آن

در حديث قدسى (يعنى احاديثى كه سلسله سندش منتهى به خود خداى تعالى مى‏شود،) آمده: كه خداى تعالى فرمود: روزه فقط براى من است، و من خود جزاى آن را مى‏دهم!

مؤلف: اين روايت را شيعه و سنى البته با مختصر اختلافى نقل كرده‏اند و وجه اينكه روزه براى خداى سبحان است اين است كه تنها عبادتى است كه از امور عدمى تشكيل مى‏شود، بخلاف عبادتهاى ديگر، از قبيل نماز، و حج و امثال آن، كه از امور وجودى تركيب مى‏يابد، و يا حداقل امور وجودى هم در آنها دخالت دارند، و معلوم است كه فعل وجودى نمى‏تواند محض و خالص در اظهار عبوديت عبد و ربوبيت رب سبحان باشد، چون خالى از نقايص مادى و آفت محدوديت و اثبات انانيت نيست، و ممكن است در انجام آن قصد غير خدا هم به ميان آيد، و سهمى از آن را براى غير خدا انجام دهد، چنانكه در موارد ريا و سمعه و سجده براى غير خدا اين آفت‏ها مشاهده مى‏شود، بخلاف عملى كه همه‏اش نفى است، يعنى روزه كه عبارت است از نخوردن، ننوشيدن، و فلان و بهمان نكردن، كه صاحبش خود را بالاتر از اسارت در برابر ماديات مى‏بيند، و با خويشتن‏دارى خود را از لوث شهوات نفس پاك نگه مى‏دارد، و اين امور عدمى چيزى نيست كه غير خدا هم سهمى از آن داشته باشد، زيرا امرى است تنها ميان بنده و پروردگارش و طبعا كسى جز خدا از آن با خبر نمى‏شود.

و اينكه فرموده: ” و انا اجزى به،“ اگر كلمه اجزى را به صيغه معلوم بخوانيم، يعنى ” من جزاى آن را مى‏دهم!“ آن وقت دلالت مى‏كند بر اينكه در دادن اجر به بنده، كسى ميان او و خدا فاصله و واسطه نمى‏شود، همانطور كه بنده هم در بندگى و عبادت خدا به وسيله روزه كسى را دخيل قرار نداد، و نگذاشت كسى از روزه‏داريش با خبر شود، چنانكه در باره صدقه آمده است: صدقه را تنها خدا مى‏گيرد، و بين صدقه دهنده و خدا كسى واسطه نيست، و در قرآن هم آمده:” و ياخذ الصدقات!“

و اما اگر اجزى را به صيغه مجهول بخوانيم، معنايش اين مى‏شود:” خود من جزاى روزه قرار مى‏گيرم! “ آن وقت عبارت كنايه مى‏شود از نزديكى روزه‏دار به خداى تعالى .

از عنبسة العابد روايت شده كه گفت: رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در ايامى كه از دنيا رفت، در اين رسم و برنامه بود كه همه‏ساله شعبان و رمضان و سه روز از هر ماه را روزه مى‏گرفت .

مؤلف : اخبار از طريق اهل بيت عليهم‏السلام‏ در اين باب بسيار است، و اين همان روزه سنتى است كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم مى‏گرفت و گرنه روزه واجب تنها همان روزه رمضان است.

در تفسير عياشى از صباح بن نباته روايت شده كه گفت: من به امام صادق عليه‏السلام‏ عرضه داشتم: ابن ابى يعفور به من دستور داد چند مساله را از شما بپرسم حضرت پرسيد آن مسائل چيست؟ عرضه داشتم: او از شما مى‏پرسد: وقتى ماه رمضان آمد و من در منزل باشم آيا جايز است مسافرت كنم؟ فرمود: خداى تعالى مى‏فرمايد: ” فمن شهد منكم الشهر فليصمه!“ پس هر كس ماه رمضان را درك كند و در ميان خانواده‏اش باشد نمى‏تواند مسافرت كند، مگر براى حج و يا عمره، و يا براى طلب مالى كه مى‏ترسد اگر به دنبالش نرود تلف بشود.

مؤلف : و اين نكته استفاده لطيفى است كه امام از اطلاق آيه براى حكم كراهت سفر كرده است چون مسافرت در رمضان جايز است اما با كراهت.

و در كافى از على بن الحسين عليهماالسلام‏ روايت آورده كه فرمود: اما روزه در سفر و در حال مرض، عامه در آن اختلاف كرده‏اند، بعضى گفته‏اند: مريض و مسافر مى‏تواند روزه بگيرد، و بعضى ديگر گفته‏اند نبايد بگيرد، طايفه سوم گفته‏اند مختار است، اگر خواست بگيرد و اگر نخواست نگيرد، ولى ما مى‏گوئيم بايد در اين دو حال حتما روزه را بشكند، و افطار كند. ( منظور اين است كه روزه نبايد بگيرد، پس اگر در سفر و يا حال مرض روزه بگيرد روزه‏اش درست نيست بايد آن چند روز را دوباره قضا كند.) براى اينكه خداى عزوجل مى‏فرمايد:” فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر . “

مؤلف : اين روايت را عياشى نيز نقل كرده است.

و در تفسير عياشى از امام باقر عليه‏السلام‏ روايت آورده كه در تفسير جمله ”فمن شهد منكم الشهر فليصمه،“ فرموده: چقدر اين بيان براى كسى كه تعقلش كند روشن است! براى اينكه در عبارتى كوتاه اين معنا را رسانده، كه هر كس ماه رمضان را درك كرد بايد روزه‏اش را بگيرد، و هر كس در ماه رمضان مسافرت كرد بايد روزه‏اش را بخورد.

مؤلف : روايات وارده از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ در اينكه مريض و مسافر حتما بايد روزه‏اش را بخورد بسيار زياد است، و اين مذهب ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ است، بخلاف علماى اهل سنت كه روزه رمضان را براى مسافر و مريض اختيارى مى‏دانند، و آيه شريفه بطوريكه خواننده توجه فرمود بر مذهب ائمه اهل بيت عليهم‏السلام دلالت دارد .

و نيز در تفسير عياشى از ابى بصير روايت آمده كه گفت: من از امام عليه‏السلام‏ از معناى جمله:” و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين،“ پرسيدم فرمود: منظور بيماران و سالخوردگانى است كه توانائى روزه گرفتن ندارند.

و باز در همان تفسير از امام باقرعليه‏السلام‏ در تفسير همان آيه نقل كرده كه فرمود: منظور سالخورده و كسى است كه عطش آزارش مى‏دهد.

و نيز در همان تفسير از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آورده كه فرمود: منظور زنى است كه از جان فرزندش بترسد و سالخوردگانى كه روزه برايشان طاقت‏فرسا باشد.

مؤلف : روايات در تفسير آيه، از ائمه عليهم‏السلام‏ بسيار است، و در روايت ابى بصير مراد از مريض آن بيمارانى‏اند كه قبل از ايام ماه رمضان بيمار باشند و نتوانند قضاى روزه رمضان را در ساير ايام سال بجا آورند، چون واضح است كه كلمه مريض در جمله: ” فمن كان منكم مريضا،“ شامل مريض نامبرده نمى‏شود، و كلمه عطاش كه در روايت آمده به معناى بيمارى عطش است كه ظاهرا همان مرض قند باشد.

مترجم: باز در همان تفسير از سعيد از امام صادق عليه‏السلام روايت آمده كه فرمود: در عيد فطر هم تكبير هست، عرضه داشتم تكبير كه غير از روز قربان نيست، فرمود: چرا در عيد فطر هم هست، ليكن مستحب است كه در مغرب و عشاء و فجر و ظهر و عصر و دو ركعت نماز عيد گفته شود.

و در كافى از سعيد نقاش روايت كرده كه گفت امام صادق عليه‏السلام فرمود: براى من در شب عيد فطر تكبير هست، اما واجب نيست بلكه مستحب است، مى‏گويد، پرسيدم اين تكبير در چه وقت مستحب است؟ فرمود در شب عيد در مغرب و عشا و در نماز صبح و نماز عيد آنگاه قطع مى‏شود، مى‏گويد عرضه داشتم: چگونه تكبير بگويم؟ فرمود، مى‏گوئى:

**” الله اكبر، الله اكبر، لا اله الا الله، و الله اكبر،**

 **الله اكبر و لله الحمد، الله اكبر على ما هدانا ! “**

 و منظور از كلام خدا كه مى‏فرمايد: ” و لتكملوا العدة،“ همين است، چون معنايش اين است كه نماز را كامل كنيد و خدا را در برابر اينكه هدايتتان كرده تكبير كنيد، و تكبير همين است كه بگوئيد:” الله اكبر، لا اله الا الله، والله اكبر، ولله الحمد!“ راوى مى‏گويد در روايت ديگرى آمده كه تكبير آخر را چهار بار بايد گفت.

مؤلف : اختلاف اين دو روايت كه يكى تكبير را در ظهر و عصر نيز مستحب مى‏داند و ديگرى نمى‏داند ممكن است حمل شود بر مراتب استحباب، يعنى دومى مستحب باشد، و اولى مستحب‏تر، و اينكه فرمود: منظور از ” و لتكملوا العدة،“ اكمال نماز است شايد منظور اين باشد كه با خواندن نماز عيد، عدد روزه را تكميل كنيد و باز خود تكبيرات را بگوئيد، كه خدا شما را هدايت كرد، و اين با معنائى كه ما از ظاهر جمله،” و لتكبروا الله على ما هديكم ...،“ فهميديم منافات ندارد، براى اينكه كلام امام استفاده حكم استحبابى از مورد وجوب است، نظير آنكه در سابق در جمله:” فمن شهد منكم الشهر فليصمه،“ گذشت، كه گفتيم از آن، كراهت مسافرت در ماه رمضان براى كسى كه اول ماه را درك كند استفاده كرده‏اند، و اختلاف آخر تكبيرات در دو جاى روايت اخير مؤيد اين احتمال است كه بعضى داده و گفته‏اند در جمله:” و لتكبروا الله على ما هديكم،“ تكبير به دليل اينكه با حرف على متعدى شده متضمن معناى حمد است .

و در كافى از حفص بن غياث از امام صادق عليه‏السلام‏ نقل كرده كه گفت: از آن جناب از كلام خداى عزوجل پرسيدم، كه مى‏فرمايد:” شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن،“ چطور مى‏فرمايد قرآن در ماه رمضان نازل شد، با اينكه در دو دهه بين اول و آخرش نازل شده؟ امام عليه‏السلام‏ فرمود: قرآن در ماه رمضان يك باره به بيت المعمور نازل شد و سپس در طول بيست سال به تدريج به زمين نازل گرديد، آنگاه فرمود: رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرموده صحف ابراهيم در اولين شب از ماه رمضان نازل شد، و تورات در روز ششم رمضان، و زبور در هيجدهم رمضان و قرآن در بيست و سوم از ماه رمضان نازل شده است.

مؤلف : اين روايت را كه كافى از امام صادق و آن جناب از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نقل كرده است. الدرالمنثور به چند طريق آن را از **واثلة بن اسقع** از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نقل كرده است.

و نيز در كافى و فقيه از يعقوب روايت كرده كه گفت: مردى را شنيدم كه از امام صادق عليه‏السلام‏ از شب قدر مى‏پرسيد، كه آيا گذشته و يا همه‏ساله هست؟ فرمود: اگر شب قدر از بين برود، و برداشته شود، قرآن هم برداشته مى‏شود.

و در الدر المنثور از ابن عباس روايت كرده كه در باره ماه رمضان و ليله مباركه و ليله قدر گفت: ليله قدر همان ليله مباركه است كه در ماه رمضان واقع است، كه در آن ماه قرآن كريم از ذكر به بيت المعمور نازل شد، و بيت المعمور همان موقع ستارگان در آسمان دنيا است، كه قرآن در آنجا قرار گرفت، و سپس به تدريج به رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نازل شد، قسمتى در امر و قسمتى در نهى و آياتى در باره جنگها نازل مى‏شد .

مؤلف : اين معنا از غير ابن عباس مانند سعيد بن جبير نيز روايت شده، و از گفتار ابن عباس چنين بر مى‏آيد كه اين نظريه خود را از آيات قرآنى استفاده كرده، مانند آيه: **و الذكر الحكيم** و آيات: **و كتاب مسطور فى رق منشور والبيت المعمور والسقف المرفوع** و آيات: **فلا اقسم بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظيم، انه لقرآن كريم، فى كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون!** و آيه: **و زينا السماء الدنيا بمصابيح و حفظا** ! كه ارتباط گفتار ابن عباس با همه اين آيات روشن است، تنها نقطه ابهامى كه در كلام وى هست و معلوم نيست از كجاى قرآن استفاده كرده، اين است كه گفته: محل ستارگان، آسمان اول، و موطن قرآن است، و دلالت آيات سوره واقعه بر اين معنا روشن نيست . بله در روايات ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏آمده كه بيت المعمور در آسمان است.

مطلب ديگرى كه تذكرش لازم است، اين است كه احاديث هم مانند قرآن كريم محكم و متشابه دارد، و اشاره و رمز در ميان احاديث بسيار شايع است، و مخصوصا در مثل اينگونه حقايق ( كه فهم بشر از دركش عاجز است،) مانند لوح و قلم و حجب و آسمان و بيت معمور و بحر مسجور، لا جرم بر يك فرد دانشمند لازم است كه براى بدست آوردن معناى واقعى كلام سعى كند قرائن كلام را به دست آورد .

(مستند:آيه 185 سوره بقره الميزان ج 2 ص 18)

#  شب هاي ماه رمضان

* ” أُحِلَّ لَكمْ لَيْلَةَ الصيَامِ الرَّفَث إِلى نِسائكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَ أَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكمْ كُنتُمْ تخْتَانُونَ أَنفُسكمْ فَتَاب عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنكُمْ فَالْئَنَ بَشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كتَب اللَّهُ لَكُمْ وَ كلُوا وَ اشرَبُوا حَتى يَتَبَينَ لَكُمُ الْخَيْط الأَبْيَض مِنَ الخَْيْطِ الأَسوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصيَامَ إِلى الَّيْلِ وَ لا تُبَشِرُوهُنَّ وَ أَنتُمْ عَكِفُونَ فى الْمَسجِدِ تِلْك حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوهَا كَذَلِك يُبَينُ اللَّهُ ءَايَتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ‏.
* در شب روزه‏دارى نزديكى كردنتان با همسرانتان حلال شد ايشان پوشش شما و شما پوششى هستيد براى آنان، خدا دانست كه شما همواره با انجام اين عمل نافرمانى و در نتيجه به خود خيانت مى‏كرديد پس از جرمتان گذشت و اين حكم را از شما برداشت حالا ديگر مى‏توانيد با ايشان درآميزيد و از خدا آنچه از فرزند كه برايتان مقدر كرده طلب كنيد و از آب و غذا در شب همچنان استفاده كنيد تا سفيدى شفق از سياهى شب برايتان مشخص شود و آنگاه روزه بداريد و روزه را تا شب به كمال برسانيد و نيز هنگامى كه در مسجدها اعتكاف مى‏كنيد با زنان نياميزيد اينها كه گفته شد حدود خداست زنهار كه نزديك آن مشويد. اينچنين خدا آيات خود را براى مردم بيان مى‏كند تا شايد با تقوا شوند.“

كلمه رفث به معناى تصريح به هر سخن زشتى است كه تنها در بستر زناشوئى به زبان مى‏آيد، و در غير آن مورد گفتنش نفرت‏آور و قبيح است، ليكن در اينجا به معناى آن الفاظ نيست بلكه كنايه است از عمل زناشوئى، و اين از ادب قرآن كريم است، و همچنين الفاظ ديگرى كه در قرآن براى فهماندن عمل زناشوئى بكار رفته، از قبيل: مباشرت، دخول، مس، لمس، اتيان و قرب؛ همه الفاظى است كه به طريق كنايه بكار رفته، و همچنين كلمه وطى و كلمه جماع كه اين دو نيز در غير قرآن الفاظى است كنايتى هر چند كه كثرت استعمال آن در عمل زناشوئى، از حد كنايه بيرونش كرده، و آن را تصريح در آن عمل ساخته است، نظير لفظ فرج و غائط كه به معناى معروف امروزش از همين قبيل است يعنى در آغاز كنايه بوده، بعد تصريح شده، و اگر كلمه رفث را با حرف الى متعدى كرده، با اينكه احتياج به آن نداشت، براى اين بود كه بطوريكه ديگران هم گفته‏اند معناى افضا را متضمن بود .

” هن لباس لكم و انتم لباس لهن،“ ظاهر از كلمه لباس همان معناى معروفش مى‏باشد، يعنى جامه‏اى كه بدن آدمى را مى‏پوشاند و اين دو جمله از قبيل استعاره است، براى اينكه هر يك از زن و شوهر طرف ديگر خود را از رفتن به دنبال فسق و فجور و اشاعه دادن آن در بين افراد نوع جلوگيرى مى‏كند، پس در حقيقت مرد لباس و ساتر زن است، و زن ساتر مرد است.

و اين خود استعاره‏اى است لطيف كه با انضمامش به جمله:” احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم ...،“ لطافت بيشترى به خود مى‏گيرد، چون انسان با جامه عورت خود را از ديگران مى‏پوشاند، و اما خود جامه از نظر ديگران پوشيده نيست، همسر نيز همينطور است، يعنى هر يك ديگرى را از رفث به غير مى‏پوشاند، ولى رفث خودش به او ديگر پوشيده نيست، چون لباسى است متصل به خودش، و چسبيده به بدنش.

” علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم، فتاب عليكم و عفى عنكم!“

جمله: ” انكم كنتم تختانون – به خود خيانت مي كرديد ...،“ دلالت بر معناى استمرار دارد، در نتيجه مى‏فهماند كه از روز تشريع حكم صيام اين خيانت در ميان مسلمين مستمر و دائمى بوده، يعنى بطور سرى خدا را نافرمانى و به خود خيانت مى‏كرده‏اند، و اگر اين خيانتشان نافرمانى خدا نبود، دنبالش آيه توبه و عفو نازل نمى‏شد، و اين توبه و عفو هر چند صريح در اين نيست كه قبلش نافرمانى و معصيتى بود، ليكن مخصوصا با در نظر گرفتن اينكه هر دو كلمه با هم جمع شده‏اند، ظهور در اين معنا دارد .

بنا بر اين آيه شريفه دلالت مى‏كند بر اينكه قبل از نزول اين آيه حكم روزه اين بوده كه در شب روزه زناشوئى هم حرام بوده، و با نازل شدن اين آيه حليت آن تشريع و حرمتش نسخ شده، همچنانكه جمعى از مفسرين نيز اين را گفته‏اند، و جمله” احل لكم ...،“ و همچنين جمله:” كنتم تختانون ...،“ و جمله: ” فتاب عليكم و عفا عنكم،“ و جمله:‌” فالان باشروهن ...،“ همه اشعار و بلكه دلالت بر اين نسخ دارد.

” فالان باشروهن و ابتغوا ما كتب الله لكم !“

امر در اين آيه چون بعد از منع واقع شده، طبق نظريه علماىاصول تنها بر جواز دلالت دارد، نه وجوب، و مى‏فهماند از هم اكنون رفث با زنان در شبهاى رمضان جايز است، در اول آيه هم فرموده بود:” احل لكم- اين كار برايتان حلال است.“

كلمه ابتغاء به معناى طلب كردن است، و منظور از طلب كردن آنچه خدا نوشته است، طلب فرزند است، كه خداى سبحان آن را نوشته و مقرر كرده، كه نوع انسانى اين كار را از راه جماع انجام دهد، و جنس بشر را با تجهيز شهوت و اشتياق به مباشرت مفطور بر اين عمل كرده، و به اين وسيله ايشان را مسخر و رام در مقابل اين عمل نموده است.

البته كمتر كسى در حين عمل توجه به فرزنددار شدن دارد، بيشتر منظورشان شهوت‏رانى است،( غافل از اينكه خداى تعالى در بين اين دو سنگ آرد خود را مى‏گيرد، و قضاى خود را به كرسى مى‏نشاند!) همچنانكه افراد منظورشان از اكل و شرب لذت بردن از غذا است و غافلند از اينكه اين جذبه و رابطه بين انسان و غذا را خدا قرار داده، تا زندگى بشر بقا يافته، بدنش نمو كند، اين همان تسخير الهى است .

## فجر صادق، آغاز روز روزه داران

* ” و كلوا و اشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر!“

 كلمه فجر دو مصداق دارد يكى فجر اول كه آن را فجر كاذب مى‏گويند چون دوام ندارد، بعد از اندكى از بين مى‏رود، و شكلش شكل دم گرگ است، وقتى آن را بالا مى‏گيرد، و بهمين جهت آن را ذنب السرحان مى‏نامند. عمودى از نور است كه در آخر شب در ناحيه شرقى افق پيدا مى‏شود، و اين وقتى است كه فاصله خورشيد از دايره افق به هيجده درجه زير افق برسد، آنگاه به تدريج رو به گسترش نهاده از بين مى‏رود، و چون ريسمانى سفيد رنگ به آخر افق مى‏افتد، و به صورت فجر دوم در مى‏آيد، كه آن را فجر دوم يا **فجر صادق** مى‏نامند، و بدين جهت صادقش مى‏گويند، كه از آمدن روز خبر مى‏دهد، و متصل به طلوع خورشيد است .

از اينجا معلوم شد كه مراد از خيط ابيض، فجر صادق است، و جمله: ”حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود،“ از قبيل استعاره است، يعنى سفيدى گسترده و افتاده در آخر افق تاريك را تشبيه به ريسمانى سفيد، و تاريكى را تشبيه به ريسمانى سياه كرده است و آن خط سفيد مجاور خط سياه قرار دارد .

باز از اينجا معلوم مى‏شود كه مراد از اين جمله تحديد اولين وقت طلوع فجر صادق است، براى اينكه بعد از آنكه شعاع نور روز بالا مى‏آيد، هر دو خيط از بين مى‏رود، ديگر نه خيطى سفيد مى‏ماند و نه خيطى سياه.

##  از فجر تا به شب يك عبادت تمام است!

 بعد از آنكه تحديد روزه به فجر دلالت كرد بر اينكه بعد از روشن شدن و پيدايش فجر، روزه واجب مى‏شود، ديگر مجددا سخنى از اين وجوب به ميان نياورد، تا رعايت اختصار گوئى كرده باشد، تنها آخر روزه را تحديد كرد، و فرمود: ” الى الليل “ و جمله ” اتموا“ دلالت دارد بر اينكه روزه امرى است واحد و بسيط، و نصف بردار نيست، بلكه از فجر تا به شب يك عبادت تمام است، نه اينكه عبادتى باشد مركب از چند امر كه هر كدام عبادتى جداگانه باشند، و فرق بين تمام و كمال هم همين است، كه اولى دلالت مى‏كند بر انتهاى وجود چيزى كه مركب از اجزاء و آثار نيست، و دوم بر انتهاى وجود چيزى كه مركب از اجزائى است كه هر جزئش اثرى مستقل دارد .

##  اعتکاف و شرایط آن

 **اعتكاف** به معناى ملازمت در مكان است ( مى‏گويند فلانى در خانه خود عكوف كرده، يعنى هيچ بيرون نمى‏آيد و يا فلانى در مسجد اعتكاف كرده، يعنى مسجد را رها نمى‏كند، و بيرون نمى‏آيد.)

و اعتكاف عبادت مخصوصى است كه يكى از احكامش اين است كه بايد معتكف از مسجد بيرون نيايد، مگر براى عذرى موجه، يكى ديگر اين است كه بايد در ايام اعتكاف روزه بگيرد، و چون جاى اين توهم بود كه به حكم آيه قبلى معتكف مى‏تواند در شب با زنان در آميزد، براى دفع اين توهم فرمود:” ولا تباشروهن و انتم عاكفون فى المساجد - در حالى كه در مساجد اعتكاف كرده‏ايد شبها با زنان نياميزيد!“ و اينكه گفتيم مى‏توانيد درآميزيد مربوط به ايام روزه غير اعتكاف بود.

##  ” تلك حدود الله فلا تقربوها ! “

* **از احكام روزه تجاوز نكنيد !**

كلمه حد در اصل به معناى منع است، و معناى منع در همه موارد استعمال و مشتقات اين كلمه ديده مى‏شود.

و نهى از نزديك شدن به حدود خدا كنايه است از اينكه مردم نبايد آنها را مرتكب شوند، و به آن حدود تجاوز نمايند، و معناى آيه اين است كه نزديك اين گناهان كه همان اكل و شرب و جماع باشد مشويد، و يا اين است كه از اين احكام و حرمت‏هاى الهيه كه برايتان بيان فرمود يعنى احكام روزه تجاوز نكنيد، و نگذاريد روزه شما به وسيله تجاوز از حدود خدا و ترك تقوا ضايع گردد.

در تفسير قمى از امام صادق عليه‏السلام روايت آورده كه فرمود: يعنى خوردن و آميختن با زنان در شبهاى ماه رمضان بعد از خواب حرام بود، حتى اگر كسى بعد از نماز شام هنوز افطار نكرده خوابش مى‏برد و آنگاه بيدار مى‏شد، ديگر نمى‏توانست چيزى بخورد، و اما عمل زناشوئى شب و روز حرام بود، در اين ميان مردى از اصحاب رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏كه نامش خوات بن جبير انصارى و برادر عبد الله بن جبير بود، همان كه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ او را با پنجاه نفر از تيراندازان موكل بر دهانه دره احد كرده بود، رفقايش گريختند، و او با يازده نفر ديگر پاى‏مردى كردند تا در همان دهانه دره شهيد شدند.

برادر اين عبد الله يعنى خوات بن جبير در جنگ خندق پيرمردى ناتوان بود، و با زبان روزه با رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏كار مى‏كرد، هنگام عصر نزد خانواده‏اش آمد و پرسيد: هيچ خوردنى نزد شما يافت مى‏شود؟ گفتند: خوابت نبرد تا برايت طعامى درست كنيم، ولى تهيه غذا طول كشيد، و او را خواب ربود، در حالى كه هنوز افطار نكرده بود، همينكه بيدار شد به خانواده‏اش گفت: طعام خوردن بر من حرام شد، ديگر امشب نمى‏توانم چيزى بخورم، صبح كه شد به سر كار خود در خندق رفت، و به كار حفر خندق پرداخت و از شدت ضعف بى‏هوش شد، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ وضع او را ديد و به حالش رقت آورد.

از سوى ديگر جوانانى بودند كه در شب رمضان پنهانى با همسران خود مباشرت مى‏كردند، لذا خداى تعالى به منظور تخفيف بر اين دو طايفه اين آيه را نازل كرد، كه:” احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نساءكم ...،“ كه در آن مباشرت با زنان در شب‏هاى ماه رمضان حلال شد، و آيه:” حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر،“ كه خوردن و آشاميدن را تا جدا شدن سفيدى روز از سياهى شب حلال كرد.

مؤلف: اينكه در روايت داشته (يعنى خوردن و آميختن با زنان در شبهاى ماه رمضان بعد از خواب حرام بود - تا آنجا كه فرمود - در اين ميان مردى ... ) از كلام راوى است، نه كلام امام، و اين معنا به روايات ديگرى نيز نقل شده، كه كلينى و عياشى و ديگران آن را آورده‏اند، و در همه آنها آمده كه سبب نازل شدن آيه:” و كلوا و اشربوا ...،“ داستان خوات بن جبير انصارى بود، و سبب نازل شدن آيه:” احل لكم ...،“ عملى بود كه جوانان مسلمين انجام مى‏دادند .

روايات در اين معنا از طرق عامه و خاصه و همچنين روايات مربوط به اعتكاف و حرمت جماع در رمضان بسيار زياد است.

 ( مستند: آيه 187 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 64)

# شب قدر

* « بِّسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ! إِنَّا أَنزَلْنَهُ فى لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا أَدْرَاك مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيرٌ مِّنْ أَلْفِ شهْرٍ، تَنزَّلُ الْمَلَئكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبهِم مِّن كلّ‏ِ أَمْرٍ، سلَمٌ هِىَ حَتى مَطلَع الْفَجْرِ.
* به نام خداوند رحمان و رحيم! ما اين قرآن عظيم الشان را در شب قدر نازل كرديم، و تو چه مى‏دانى شب قدر چيست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر و بالاتر است، در اين شب فرشتگان و روح به اذن خدا از هر فرمان( و دستور الهى و سرنوشت خلق) نازل مى‏شوند، اين شب رحمت و سلامت و تهنيت است تا صبحگاه.»

اين سوره نزول قرآن در شب قدر را بيان مى‏كند، و آن شب را تعظيم نموده از هزار ماه بالاتر مى‏داند، چون در آن شب ملائكه و روح نازل مى‏شوند.

ظاهر آیه اين است كه مى‏خواهد بفرمايد: همه قرآن را در شب قدر نازل كرده، نه بعضى از آيات آن را، مؤيدش هم اين است كه تعبير به انزال كرده، كه ظاهر در اعتبار يكپارچگى است، نه تنزيل كه ظاهر در نازل كردن تدريجى است.

در كلام خداى تعالى آيه‏اى كه بيان كند ليله مذكور چه شبى بوده ديده نمى‏شود بجز آيه**:« شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن،»** كه مى‏فرمايد: قرآن يكپارچه در ماه رمضان نازل شده، و با انضمام آن به آيه مورد بحث معلوم مى‏شود **شب قدر يكى از شبهاى ماه رمضان است.**

در اين سوره آن شبى كه قرآن نازل شده را شب قدر ناميده، و ظاهرا مراد از قدر تقدير و اندازه‏گيرى است، پس شب قدر شب اندازه‏گيرى است، خداى تعالى در آن شب حوادث يك سال را يعنى از آن شب تا شب قدر سال آينده را تقدير مى‏كند: زندگى، مرگ، رزق، سعادت، شقاوت و چيزهايى ديگر از اين قبيل را مقدر مى‏سازد. آيه سوره دخان هم كه در وصف شب قدر است بر اين معنا دلالت دارد:« فيها يفرق كل امر حكيم امرا من عندنا انا كنا مرسلين رحمة من ربك! » چون فرق، به معناى جدا سازى و مشخص كردن دو چيز از يكديگر است، و فرق هر امر حكيم جز اين معنا ندارد كه آن امر و آن واقعه‏اى كه بايد رخ دهد را با تقدير و اندازه‏گيرى مشخص سازند.

و از اين استفاده مى‏شود كه شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالى كه قرآن در آن شبش نازل شد نيست، بلكه با تكرر سنوات، آن شب هم مكرر مى‏شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمرى شب قدرى هست، كه در آن شب امور سال آينده تا شب قدر سال بعد اندازه گيرى و مقدر مى‏شود. علاوه بر اين، كلمه يفرق به خاطر اينكه فعل مضارع است استمرار را مى‏رساند، در سوره مورد بحث هم كه فرموده: شب قدر از هزار ماه بهتر است و نيز فرموده: ملائكه در آن شب نازل مى‏شوند مؤيد اين معنا است.

منظور از بهتر بودن شب قدر از هزار شب به طورى كه مفسرين تفسير كرده‏اند بهتر بودنش از حيث فضيلت عبادت است، و مناسب با غرض قرآن هم همين معنا است، چون همه عنايت قرآن در اين است كه مردم را به سوى خدا نزديك، و به وسيله عبادت زنده كند، و زنده‏دارى آن شب با عبادت بهتر است از عبادت هزار شب. ممكن است همين معنا را از آيه سوره دخان نيز استفاده كرد، چون در آنجا شب قدر را پر بركت خوانده، و فرموده:« انا انزلناه فى ليلة مباركة.»

ملائكه و روح در شب قدر به اذن پروردگارشان نازل مى‏شوند، در حالى كه نزولشان را ابتدا مى‏كنند و هر امر الهى را صادر مى‏نمايند.

اگر منظور از امر مذكور هر امر كونى و حادثه‏اى باشد كه بايد واقع گردد، آيه را چنين معنا مى‏دهد: ملائكه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل مى‏شوند براى خاطر تدبير امرى از امور عالم.

« سلام هى حتى مطلع الفجر!» كلمه سلام و سلامت به معناى عارى بودن از آفات ظاهرى و باطنى است. پس جمله**« سلام هى،»** اشاره است به اينكه عنايت الهى تعلق گرفته است به اينكه رحمتش شامل همه آن بندگانى بشود كه به سوى او روى مى‏آورند، و نيز به اينكه در خصوص شب قدر باب نقمتش و عذابش بسته باشد، به اين معنا كه عذابى جديد نفرستد. و لازمه اين معنا آن است كه طبعا در آن شب كيد شيطان‏ها هم مؤثر واقع نشود، همچنان كه در بعضى از روايات هم به اين معنا اشاره رفته است.

در تفسير برهان از شيخ طوسى از ابوذر روايت آورده كه گفت: به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ عرضه داشتم يا رسول الله آيا شب قدر شبى است كه در عهد انبياء بوده و امر بر آنان نازل مى‏شده و چون از دنيا مى‏رفتند نزول امر در آن شب تعطيل مى‏شده است؟ فرمود: نه بلكه شب قدر تا قيامت هست.

در مجمع البيان است كه از حماد بن عثمان از حسان ابن ابى على نقل شده كه گفت: از امام صادق عليه‏السلام از شب قدر پرسيدم، فرمود در نوزدهم رمضان و بيست و يكم و بيست و سوم جستجويش كن!

مؤلف: در معناى اين روايات رواياتى ديگر نيز هست، و در بعضى از اخبار ترديد بين دو شب شده، يكى بيست و يكم و ديگرى بيست و سوم، مانند روايتى كه عياشى از عبد الواحد از امام باقر عليه‏السلام‏ روايت كرده است.

و از رواياتى ديگر استفاده مى‏شود كه **شب قدر خصوص بيست و سوم** است، و اگر معينش نكرده‏اند به منظور تعظيم امر آن بوده، تا بندگان خدا با گناهان خود به امر آن اهانت نكنند.

و نيز در تفسير عياشى در روايت عبد الله بن بكير از زراره از يكى از دو امام باقر و صادق عليهماالسلام آمده كه فرمود: شب بيست و سوم همان شب جهنى است، و حديث جهنى اين است كه گفت: به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏ وسلّم‏ عرضه داشتم: منزل من از مدينه دور است، دستورم بده در شب معينى داخل مدينه شوم فرمود: شب بيست و سوم داخل شو.

مؤلف: حديث جهنى كه نامش عبد الله بن انيس انصارى بود، از طرق اهل سنت نيز روايت شده، و سيوطى آن را در الدر المنثور از مالك و بيهقى نقل كرده است.

و در كافى به سند خود از زراره روايت كرده كه گفت: امام صادق عليه‏السلام فرمود: **تقدير در نوزدهم، ابرام در شب بيست و يكم، و امضا در شب بيست و سوم است.**

آنچه همه روايات مختلفى كه از ائمه اهل بيت عليهم ‏السلام‏ وارد شده در آن اتفاق دارند اين است كه: **شب قدر تا روز قيامت باقى است، و همه‏ساله تكرار مى‏شود، و نيز ليلة القدر شبى از شبهاى رمضان، و نيز يكى از سه شب نوزده و بيست و يك و بيست و سه است.**

 ( مستند: آیه 1 تا 5 سوره قدر الميزان ج : 20 ص : 559)

بخش سوم

**حــــج**

فصل اول

## خانه خدا و آیات واضح در آن

# فرمان حج

* **” و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا !**
* و بر هر كس كه مستطيع باشد، زيارت آن خانه واجب است **! “**

اين آيه متضمن تشريع حج در قرآن است، البته نه تشريع ابتدائى و بى‏سابقه، بلكه تشريع امضائى نسبت به تشريع قبلى ابراهيم عليه‏السلام، چون اين مراسم در زمان ابراهيم عليه‏السلام‏ تشريع شد و آيه:” و اذن فى الناس بالحج ... !“ از آن تشريع خبر مى‏دهد.

 ( مستند: آيه 96 سوره آل عمران الميزان ج : 3 ص : 541)

# اولین خانه برای عبادت خدا

* ” إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَ هُدًى لِّلْعَلَمِينَ‏ فِيهِ ءَايَت بَيِّنَتٌ مَّقَامُ إِبْرَهِيمَ وَ مَن دَخَلَهُ كانَ ءَامِناً،
* وَللَّهِ عَلى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيْهِ سبِيلاً وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنىٌّ عَنِ الْعَلَمِينَ!
* اولين خانه عبادتى كه براى مردم بنا نهاده شد، آن خانه‏اى است كه در مكه واقع است، خانه‏اى پر بركت كه مايه هدايت همه عالميان است، در آن خانه آياتى روشن و مقام ابراهيم هست و هر كس داخل آن شود، ايمن است،
* و بر هر كس كه مستطيع باشد زيارت آن خانه واجب است، و هر كس به اين حكم خدا كفر بورزد، خدا از همه عالم بى‏نياز است!“

**” ان اول بيت وضع للناس للذى ببكة ...،“** كعبه قبل از ساير معابد براى عبادت ساخته شده چون اين خانه را ابراهيم ساخت و بيت المقدس را سليمان بنا نهاد كه قرنها بعد از ابراهيم بوده است.

كلمه بيت معنايش معروف است و مراد از وضع بيت براى مردم، ساختن و معين كردن آن براى عبادت مردم است، براى اينكه مردم آن را وسيله‏اى قرار دهند براى پرستش خداى سبحان، و از دور و نزديك به همين منظور به طرف آن روانه شوند و يا به طرف آن عبادت كنند، و آثارى ديگر بر آن مترتب سازند .

همه اينها از تعبير به بكه ( كه به معناى محل ازدحام است،) استفاده مى‏شود و مى‏فهماند كه مردم براى طواف و نماز و ساير عبادات و مناسك، پيرامون اين خانه ازدحام مى‏كنند. و اما اينكه اين اولين خانه‏اى باشد كه بر روى زمين براى انتفاع مردم ساخته شده باشد لفظ آيه بر آن دلالت ندارد، و نمى‏رساند كه قبل از مكه، هيچ خانه‏اى ساخته نشده بود.

مراد از كلمه بكه زمين مكه است، و اگر آن را بكه خوانده، براى اين است كه مردم در اين سرزمين ازدحام مى‏كنند، و چه بسا گفته باشند كه بكه همان مكه است.

##  معنی مبارک بودن و هدایت بودن کعبه

كلمه **مبارك** از بركت است و بركت به معناى خير بسيار، و مبارك به معناى محلى است كه خير كثير بدانجا افاضه مى‏شود.

اين كلمه هر چند در بركات دنيوى و اخروى هر دو استعمال مى‏شود، الا اينكه از ظاهر مقابل قرار گرفتنش با جمله هدى للعالمين بر مى‏آيد كه: مراد از آن افاضه بركات دنيوى است، كه عمده آن وفور ارزاق و بسيار شدن انگيزه‏ها براى عمران و آباد كردن آن، با حضور و تجمع در آن براى زيارت و عبادت و نيز انگيزه‏ها براى احترام آن است.

اين بود معناى مبارك بودن بيت، و اما هدايت بودنش به اين است كه خداى تعالى با تاسيس آن و تشريع عباداتى در آن، سعادت آخرتى مردم را به ايشان نشان دهد و علاوه بر آن ايشان را به كرامت و قرب خدا برساند.

و بيت الحرام از روزى كه به دست ابراهيم ساخته شد، اين خاصيت هدايت را داشته و همواره مقصد قاصدان و معبد عابدان بوده است.

## سابقه تشریع حج در زمان ابراهیم علیه السلام

قرآن كريم دلالت مى‏كند بر اينكه حج و مراسمش براى اولين بار در زمان ابراهيم عليه‏السلام‏ و بعد از فراغتش از بناى آن تشريع شد و خداى تعالى در اين باره فرمود:” و عهدنا الى ابراهيم و اسمعيل ان طهرا بيتى للطائفين و العاكفين و الركع السجود ! “

و نيز در خطاب به ابراهيم مى‏فرمايد:

* **”** و اذن فى الناس بالحج ياتوك رجالا و على كل ضامر ياتين من كل فج عميق! “

و اين آيه به طورى كه ملاحظه مى‏كنيد دلالت دارد بر اينكه اين اعلام و دعوت با اجابت عموم مردم، چه نزديكان و چه مردم دور از عشاير و قبايل روبرو خواهد شد.

## سابقه حج در زمان موسی علیه السلام

 و نيز قرآن دلالت مى‏كند بر اينكه اين شعار الهى تا زمان شعيب، بر استقرار و معروفيتش در بين مردم باقى بوده است .

براى اينكه در گفت و گوئى كه از موسى و شعيب حكايت مى‏كند، از قول شعيب مى‏فرمايد:” انى اريد ان انكحك احدى ابنتى هاتين على ان تاجرنى ثمانى حجج فان اتممت عشرا فمن عندك،“ كه منظورش از حج يك سال است، و اين نيست مگر به خاطر اينكه در آن تاريخ سالها به وسيله حج شمرده مى‏شده و با تكرر حج، مكرر مى‏شده است.

## ایام جاهلیت، و ادامه مراسم حج

و همچنين در دعوت ابراهيم، ادله زيادى به چشم مى‏خورد كه دلالت مى‏كند بر اينكه خانه كعبه همواره معمور به عبادت و آيتى در هدايت بوده است.

در جاهليت عرب هم كعبه مورد احترام و تعظيم بوده و به عنوان اينكه حج جزء شرع ابراهيم است، به زيارت حج مى‏آمدند و تاريخ گوياى اين است كه اين معنا اختصاص به عرب جاهليت نداشته بلكه ساير مردم نيز كعبه را محترم مى‏دانستند و اين خود فى نفسه هدايتى است براى اينكه باعث توجه مردم به خدا و ذكر اوست.

## کعبه بعد از ظهور اسلام

و اما بعد از ظهور اسلام كه امر واضح‏تر است، چون نام كعبه از آن روز همه مشارق و مغارب جهان را پر كرد، و كعبه يا با خودش و از نزديك و يا با ذكر خيرش از دور خود را بر فهم و قلب مردم عرضه نمود و مردم را در عبادات مسلمين و اطاعاتشان و قيام و قعودشان، و حتى هنگام خوابيدنشان، و سر بريدن حيواناتشان و ساير شؤونشان متوجه خود ساخت.

پس كعبه به تمامى مراتب هدايت از خطور ذهنى گرفته تا انقطاع تام از دنيا و اتصال كامل به عالم معنا، و به تمام معنا هدايت است و حق است اگر بگوئيم كه مس نمى‏كنند آن را مگر بندگان مخلص خداوند!

علاوه بر اين، كعبه عالم اسلام را به سعادت دنيائيشان نيز هدايت مى‏كند و اين سعادت عبارت است از وحدت كلمه، و ائتلاف امت و شهادت منافع خود، و عالم غير اسلام را هم هدايت مى‏كند به اينكه از خواب غفلت بيدار شوند و به ثمرات اين وحدت توجه كنند و ببينند كه چگونه اسلام قواى مختلفه و سليقه‏هاى متشتت و نژادهاى گوناگون را با هم متفق و برادر كرده است.

از اينجا دو نكته روشن مى‏شود:

اول اينكه كعبه هدايت به سوى سعادت دنيا و آخرت هر دو است. همچنانكه به جميع مراتب هدايت است. در حقيقت هدايت مطلقه است.

دوم اينكه: نه تنها براى جماعتى خاص، بلكه براى همه عالم هدايت است، مثلا: آل ابراهيم، و يا عرب، و يا مسلمين، براى اينكه هدايت كعبه دامنه‏اش وسيع است.

##  آیات روشن در خانه خدا

” فيه آيات بينات مقام ابراهيم،“ كلمه آيات هر چند به صفت بينات متصف شده، و اين اتصاف تخصصى در موصوف آيات را مى‏رساند، الا اينكه اين مقدار تخصص و تعين ابهام آن را برطرف نمى‏سازد و چون مقام، مقام بيان مزاياى بيت است، و مى‏خواهد مفاخرى را از بيت بشمارد كه به خاطر آن شرافت بيشترى از ساير بناها دارد، مناسب آن است كه بيانى بياورد كه هيچ ابهامى باقى نگذارد، و اوصافى را بشمارد كه غبار و ابهام و اجمال در آن نباشد و همين خود يك شاهد است بر اينكه جملات بعدى يعنى جمله:” و من دخله كان امنا،“ و جمله” و لله على الناس ...،“ و ساير جملات تا آخر آيه، همه بيان است براى جمله آيات بينات .

پس آيات عبارت است از اينكه:

اولا : مقام ابراهيم است،

ثانيا: و هر كس داخل آن شود، امنيت دارد،

ثالثا: و حج و زيارتش بر مردم مستطيع واجب است.

اين سه جمله هر يك به غرضى خاص آورده شده: يكى اخبار از اين است كه مقام ابراهيم در اين مكان است. يكى ديگر، انشاء حكم وجوب حج است، چيزى كه هست از آن جا كه هر سه بيانگر آيات نيز هست، فائده بيان را در بر دارد، نه اينكه از نظر ادبى عطف بيان باشند.

##  مقام ابراهیم

مقام ابراهيم سنگى است كه جاى پاى ابراهيم عليه‏السلام‏ در آن نقش بسته است.

اخبار بسيار زيادى در دست است كه دلالت دارد بر اينكه سنگ اصلى كه ابراهيم بر روى آن مى‏ايستاده تا ديوار كعبه را بالا ببرد در زير زمين، در همين مكانى كه فعلا مقامش مى‏نامند دفن شده و مقام ابراهيم كنار مطاف، روبروى ضلع ملتزم قرار دارد، و ابو طالب عموى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در قصيده لاميه خود از اين معنا خبر داده و مى‏گويد:” و موطى‏ء ابراهيم فى الصخر رطبة على قدميه حافيا غير ناعل.“

و چه بسا از جمله مقام ابراهيم فهميده شود كه يا خود خانه مقام ابراهيم است و يا اينكه در اين خانه جاى معينى بوده كه ابراهيم در آن مكان مخصوص، به عبادت خداى سبحان مى‏ايستاده است.

و جاى هيچ شكى نيست كه هر يك از اين امور آيت روشنى است كه با وقوع خود بر خداى تعالى دلالت مى‏كند و مقام خداى تعالى را بياد مى‏آورد، چون معناى كلمه آيت چيزى جز علامت و راهنما به چيز ديگر، نيست.

حال به هر نحو كه دلالت بكند، چه به وجود خودش و چه به آثارش، و كدام علامتى بهتر و روشن‏تر از مقام ابراهيم است كه اهل دنيا را به سوى خدا جلب نموده و به عظمت مقام او راهنمائى كند؟

و كدام بنائى چون كعبه كه واردين خود را در دامن امن و امان خود مى‏پذيرد، آيت و علامت او است؟

و چه مناسك و مراسم و عبادتى كه ميليونها نفر را در يك جا جمع نموده و همه‏ساله صحنه بندگى انسانها را به نمايش مى‏گذارد و با گذشت زمان كهنه نمى‏شود، بهتر از اين مناسك علامت و آيت او است ؟

شايد بعضى خيال كنند كه آيت و علامت خدا بايد چيزى خارق العاده و بر هم زننده سنت طبيعت باشد و اين صحيح نيست، چون نه لفظ آيه و مفهومش، آيت را منحصر در معجزه كرده، و نه قرآن كريم اين كلمه را منحصرا در معجزه استعمال نموده، معجزه خارق العاده يكى از مصاديق آيت است، نه معناى آيت، به شهادت اينكه در آيه” ما ننسخ من آية او ننسها ...،“ آيت را در معناى وسيعى استعمال كرده كه حتى بطور قطع احكام منسوخه در شريعت‏هاى سابق را نيز شامل مى‏شود.

##  تشریع امنیت خانه خدا

حق مطلب اين است كه جمله:” و من دخله كان آمنا،“ در اين زمينه است كه حكمى تشريعى را بيان كند، نه يك خاصيت تكوينى را. چيزى كه هست اينكه از اين جمله مى‏توان استفاده كرد كه قبل از اسلام هم حكم امنيت اين خانه تشريع شده بود.

همچنانكه چه بسا اين معنا از دعاى ابراهيم كه در دو سوره ابراهيم و بقره نقل شده، استفاده بشود، مؤيد اين استفاده اين است كه، قبل از بعثت هم عرب جاهليت اين حق را براى بيت محفوظ داشتند، معلوم مى‏شود اين رسم به زمان ابراهيم عليه‏السلام‏ متصل مى‏شده، و از جعليات خود عرب جاهليت نبوده است.

و اما اينكه شايد بعضى احتمال دهند كه مراد از آيه مورد بحث اين باشد كه به عنوان خبر غيبى بفرمايد: فتنه‏ها و حوادث هولناك و سالب امنيت در اين خانه رخ نمى‏دهد و در هر جاى دنيا هر حادثه‏اى پيش آيد، دامنه‏اش بدانجا كشيده نمى‏شود جوابگويش جنگها و كشتارها و ناامنى‏هايى است كه در طول تاريخ، در اين مكان مقدس پيش آمده، مخصوصا حوادثى كه قبل از نزول اين آيه در آنجا رخ داده است. و آيه شريفه:” ا و لم يروا انا جعلنا حرما آمنا و يتخطف الناس من حولهم،“ بيش از اين دلالت ندارد كه امنيت در اين مكان استقرار و استمرار مى‏يابد، از اين جهت كه مردم اين مكان را مقدس و واجب الاحترام مى‏دانند، چون وجوب تعظيم آن در شريعت ابراهيم ثابت شده، شريعت ابراهيم هم در آخر به تشريع خدا منتهى مى‏شود نه به تكوين او .

و همچنين است حال آيه‏اى كه دعاى ابراهيم را حكايت نموده و مى‏فرمايد:” رب اجعل هذا البلد آمنا،“ و يا مى‏فرمايد:” رب اجعل هذا بلدا آمنا،“ كه از خداى تعالى درخواست مى‏كند، مكه را بلد امن كند، و خداى تعالى به زبان تشريع دعايش را مستجاب مى‏كند، و همواره دلهاى بشر را به قبول اين امنيت سوق مى‏دهد .

##  واجب بودن حج برای دارندگان استطاعت

« وَللَّهِ عَلى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيْهِ سبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنىٌّ عَنِ الْعَلَمِينَ!

و بر هر كس كه مستطيع باشد زيارت آن خانه واجب است، و هر كس به اين حكم خدا كفر بورزد، خدا از همه عالم بى‏نياز است.»

**حِج** در اصل به معناى قصد بوده است و سپس در قصد زيارت بيت اختصاص يافته، به طريق مخصوصى كه شرع آن را بيان كرده است.

اين آيه، متضمن تشريع حج است، البته نه تشريع ابتدائى و بى‏سابقه، بلكه بطوری که قبلا گفتیم، تشريع امضائى نسبت به تشريع قبلى ابراهيم عليه‏السلام، چون قبلا هم گفتيم كه اين مراسم در زمان ابراهيم عليه‏السلام‏ تشريع شد و آيه:**” و اذن فى الناس بالحج ... ،“** از آن تشريع خبر مى‏داد و از اينجا روشن مى‏شود كه آيه:**” و لله على الناس ...,“** هماهنگ آيه زير است كه از تشريع قبلى خبر مى‏دهد:” و من دخله كان آمنا،“ هر چند كه ممكن است انشائى به نحو امضا باشد، و ليكن ظاهرتر از سياق همين است كه خبر داده باشد .

” و من كفر فان الله غنى عن العالمين،“ كلمه كفر در اينجا به معناى كفر در اصول دين نيست، بلكه منظور كفر به فروع است نظير كفر به نماز و زكات، يعنى ترك آن دو - پس مراد از كفر همان ترك است و كلام از قبيل به كار بردن مسبب و يا اثر در جاى سبب و يا منشا اثر است، همچنانكه جمله:« فان الله غنى،» از قبيل به كار بردن علت در جاى معلول است و تقدير كلام اين است: هر كس حج را ترك كند، ضررى به خدا نمى‏رساند چون خدا غنى از همه عالميان است.

 ( مستند: آيه 96 و 97 سوره آل عمران الميزان ج : 3 ص : 541)

**فصل دوم**

## تشریع مناسک حج

#  احکام حج در سوره حج

* آيات 25 تا 37 سوره حج اشاره‏ دارد به تشريع حج خانه خدا براى اولين بار در عهد ابراهيم"ع" و ماموريت او به اينكه حج را در ميان مردم اعلام بدارد. در این سوره خدای تعالی پاره‏اى از احكام حج را نیز بيان مى‏كند:
* **مناسك حج عبارت است از:**

**احرام، طواف، نماز، قربانى، اخلاص و اجتناب از شرك!**

## نهی از صد سبیل الله و زیارت مسجدالحرام

* « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصدُّونَ عَن سبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ الَّذِى جَعَلْنَهُ لِلنَّاسِ سوَاءً الْعَكِف فِيهِ وَ الْبَادِ وَ مَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادِ بِظلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ‏!
* كسانى كه كفر ورزيدند و از راه خدا و مسجد الحرام كه ما آن را براى همه مردم معبد قرار داديم و مقيم و مسافر در آن يكسان است باز مى‏دارند بدانند كه ما به هر كس از ايشان كه بخواهد در آنجا تجاوزى و ستمى بكند عذابى دردناك خواهيم داد!»

مقصود از سبيل الله همان اسلام است. بادى كسى است كه مقيم مكه نباشد، بلكه از خارج وارد مكه شود. و مراد از جمله« الذين كفروا،» مشركين مكه است كه به نبوت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ كفر ورزيدند و در اول بعثت، يعنى قبل از هجرت، مانع از گرويدن مردم به اسلام مى‏شدند و نيز مؤمنين را از داخل شدن به مسجد الحرام، براى طواف كعبه، و نماز خواندن در آن و ساير عبادات باز مى‏داشتند. مراد از جلوگيرى مؤمنين از اداى عبادات، مناسك در كعبه است، و لازمه اين جلوگيرى اين بوده كه نگذارند كسى هم از خارج وارد مكه شود.

منظور از جمله« الذى جعلناه للناس،» - كه وصف مسجد الحرام است - اين است كه آن را محل عبادت مردم قرار داديم، نه اينكه ملك آن را به مردم واگذار نموديم.

پس به حكم اين آيه، مردم مالك اين معنا هستند كه در مسجد الحرام عبادت كنند، و كسى نتواند از ايشان جلوگيرى كند. و اگر اينطور تعبير فرموده براى اين است كه بفهماند **عبادت مردم در مسجد الحرام حق ايشان است**، و جلوگيرى ايشان، تعدى در حق و الحاد به ظلم است. همچنانكه اضافه سبيل به كلمه الله براى افاده اين معنا است كه جلوگيرى مردم از عبادت در مسجد تعدى به حق خدا است.

مؤيد اين معنا اين است كه بعد از جمله مورد بحث فرموده:« سواء العاكف فيه و الباد،» يعنى اهل آن و خارجى‏هايى كه داخل آن مى‏شوند، در اينكه حق دارند در آن مسجد عبادت كنند برابرند. و مراد از اقامت در آن، و در خارج آن، يا اقامت در مكه و در خارج مكه به طور مجاز عقلى است، و يا از اين باب است كه ملازم بودن مسجد براى عبادت آن است كه از خارج وارد آن شوند.

« و من يرد فيه بالحاد بظلم نذقه من عذاب اليم،» اين جمله كيفر كسى را كه مردم را در اين حق ظلم مى‏كند بيان مى‏فرمايد، و لازمه آن تحريم اين عمل، يعنى بازدارى مردم از دخول مسجد براى عبادت است.

## مناسکی که به ابراهیم علیه السلام وحی شد و یادگار ماند!

* « وَ إِذْ بَوَّأْنَا لابْرَهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَن لا تُشرِك بى شيْئاً وَ طهِّرْ بَيْتىَ لِلطائفِينَ وَ الْقَائمِينَ وَ الرُّكع السجُودِ،
* وَ أَذِّن فى النَّاسِ بِالحَجّ يَأْتُوك رِجَالاً وَ عَلى كلّ‏ِ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِن كلّ‏ِ فَجٍ عَمِيقٍ‏،
* لِّيَشهَدُوا مَنَفِعَ لَهُمْ وَ يَذْكرُوا اسمَ اللَّهِ فى أَيَّامٍ مَّعْلُومَتٍ عَلى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الأَنْعَمِ فَكلُوا مِنهَا وَ أَطعِمُوا الْبَائس الْفَقِيرَ،
* ثُمَّ لْيَقْضوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ‏!
* و چون ابراهيم را آن روز كه اين خانه نبود در جاى اين خانه جا داديم(و مقرر داشتيم) چيزى را با من شريك نپندارد و خانه‏ام را براى طواف كنندگان و مقيمان و سجده‏گزاران پاكيزه دارد،
* و به او گفتيم مردم را نداى حج ده تا پياده سوى تو آيند و سوار بر مركب‏هاى لاغر شده از دورى راه از دره‏هاى عميق بيايند،
* تا شاهد منافع خويشتن باشند و نام خدا را در ايامى معين ياد كنند كه ما شما را از حيوانات روزى داديم، از آن بخوريد و به درمانده فقير نيز بخورانيد،
* آنگاه كثافاتى كه در حال احرام بر ايشان است بسترند و به نذرهايشان وفا كنند و بر اين خانه كهن طواف كنند!»

در اين جمله داستان معبد شدن كعبه براى مردم را بيان مى‏كند، تا همه بهتر بفهمند، كه چطور جلوگيرى مردم از عبادت در آن الحاد به ظلم است.

و اينكه خداى تعالى مكان بيت را براى ابراهيم عليه‏السلام تبوئه قرار داد معنايش اين است كه آن را مرجع براى عبادت قرار داد، تا عبادت كنندگان آنجا را خانه عبادت خود قرار دهند. و اين كه خانه را هم به خود نسبت داد، و فرمود: « و طهر بيتى - پاك كن خانه‏ام را،» اشاره به همين قرارداد دارد. و بدون ترديد اين قرارداد عبارت بوده از وحى به ابراهيم كه تو اين مكان را مكان و مرجع براى عبادتم بكن!

پس معناى« بوءنا لابراهيم مكان البيت،» اين است كه: ما وحى كرديم به ابراهيم كه براى عبادتم قصد اين مكان كن، و به عبارتى ديگر مرا در اين مكان عبادت كن.

مقصود از جمله« ان لا تشرك بى شيئا،» البته در خصوص اين سياق، نهى از شرك به طور مطلق نيست، هر چند شرك به طور مطلق مورد نهى است، ولى مقصود نهى از خصوص شرك در عبادت است، چون كسى كه به زيارت كعبه مى‏رود مقصودش عبادت است. و به عبارتى روشن‏تر: نهى از شرك در اعمال حج، از قبيل تلبيه براى بتها اهلال براى آنها و امثال آن است.

و همچنين معناى جمله« و طهر بيتى ...!» اين است كه وحى كرديم كه خانه مرا براى طواف كنندگان و نمازگزاران و راكعان و ساجدان تطهير كن.

و تطهير هر چيز به معناى اين است كه آن را آنچنان از كثافات و پليديها پاك كنند و به حالتى برگردانند كه طبع اولى اقتضاى آن حالت را دارد.

و منظور از اينكه بيت را به خود نسبت داده و فرموده: بيتى، اين است كه بفهماند اين خانه مخصوص عبادت من است. و تطهير معبد، به همان جهت كه معبد است، اين است كه آن را از اعمال زشت و پليديها كه مايه فساد عبادت است پاك كنند، و چنين پليدى همان شرك و مظاهر شرك يعنى بتها است.

پس تطهير خانه خدا، يا منزه داشتن آن از خصوص پليديهاى معنوى است، و ابراهيم عليه‏السلام مامور شده كه طريقه عبادت را به نحوى كه خالى از قذارت شرك باشد به مردم تعليم دهد، همانطور كه خودش مامور به چنين عبادتى شده بود، و يا تطهير آن از مطلق نجاسات، و پليديها چه مادى و چه معنوى است.

ليكن از اين دو احتمال آنكه با سياق آيه نزديكى بيشترى دارد همان احتمال اول است، و حاصل تطهير معبد، از ارجاس و پليديهاى معنوى، براى پرستندگان كه از دور و نزديك قصد آن مى‏كنند، اين است كه عبادتى براى آنان وضع كند كه خالص براى خدا باشد، و مشوب به شائبه شرك نباشد در آنجا تنها خدا را بپرستند و چيزى را شريك او نكنند، پس بنا بر آنچه سياق افاده مى‏كند معناى آيه اين مى‏شود كه: به ياد آور زمانى را كه به ابراهيم وحى كرديم كه در خانه من مرا پرستش كن به اينكه آن را مرجع عبادت من كنى و چيزى را در عبادت من شريك نسازى و براى كسانى كه قصد خانه من مى‏كنند عبادتى تشريع كنى كه خالى از شائبه شرك باشد.

در اين آيه اشعارى به اين معنا دارد كه عمده عبادت قاصدان كعبه طواف و نماز و ركوع و سجود است و نيز اشعارى به اين معنا است كه ركوع و سجود مثل دو متلازم، هميشه با هم هستند و هيچ وقت از يكديگر جدا نمى‏شوند.

### يَأْتِينَ مِن كلّ‏ِ فَجٍ عَمِيقٍ‏- از دره های عمیق بیایند !

* « وَ أَذِّن فى النَّاسِ بِالحَجّ يَأْتُوك رِجَالاً وَ عَلى كلّ‏ِ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِن كلّ‏ِ فَجٍ عَمِيقٍ‏،
* و به او گفتيم مردم را نداى حج ده تا پياده سوى تو آيند و سوار بر مركب‏هاى لاغر شده از دورى راه از دره‏هاى عميق بيايند.»

كلمه **حج** در اصل لغت به معناى قصد است و اگر عمل مخصوص در بيت الحرام را كه اولين بار ابراهيم عليه‏السلام‏ آن را تشريع نمود و در شريعت محمدى صلى‏الله ‏عليه ‏وآله‏وسلّم‏ نيز جريان يافت حج ناميده‏اند به همين جهت است كه هر كس بخواهد اين عمل را انجام دهد قصد خانه خدا مى‏كند.

« و اذن فى الناس بالحج...،» يعنى در ميان مردم ندا كن كه قصد خانه كنند و يا عمل حج را انجام دهند، كه اگر اعلام كنى مردم چه پياده و چه سوار بر اشتران لاغر از هر راه دورى خواهند آمد.

« ليشهدوا منافع لهم و يذكروا اسم الله فى ايام معلومات ...،» يعنى اگر اعلام كنى مى‏آيند به سوى تو، براى اينكه منافع خود را مشاهده كنند. در اين جمله منافع مطلق ذكر شده، و نفرموده منافع دنيايى و يا اخروى، چون منافع دو نوع است يكى **منافع دنيوى** كه در همين زندگى اجتماعى دنيا سود بخشيده، و زندگى آدمى را صفا مى‏دهد و حوائج گوناگون او را بر آورده، و نواقص مختلف آن را بر طرف مى‏سازد، مانند تجارت، سياست، امارت، تدبير، و اقسام رسوم و آداب و سنن، و عادات، و انواع تعاون و ياريهاى اجتماعى، و غير آن.

و معلوم است كه وقتى اقوام و امتهاى مختلف از مناطق مختلف زمين با همه تفاوتها كه در انساب و رنگ و سنن و آداب آنها هست در يكجا جمع شده، و سپس يكديگر را شناختند، و معلوم شد كه كلمه همه واحده و آن، كلمه حق است، و معبود همه يكى است و او خداى عز و جل است، و وجهه همه يكى است و آن كعبه است، اين اتحاد روحى آنها به اتحاد جسمى و آن وحدت كلمه، ايشان را به تشابه در عمل مى‏كشاند.

اين از آن ديگرى آنچه مى‏پسندد مى‏آموزد، و آن ديگرى نيز خوبيهاى اين را مى‏گيرد، و اين به كمك آن مى‏شتابد و در حل مشكلات آن قوم كمر مى‏بندد و به اندازه مقدور خود ياريش مى‏دهد، در نتيجه جامعه‏هاى كوچك به صورت يك جامعه بزرگ مبدل مى‏شود، آن وقت نيروهاى جزئى نيز به نيروى كلى مبدل مى‏شود كه كوههاى بلند هم در مقابل آن نمى‏تواند مقاومت كند، و هيچ دشمن نيرومندى حريف آن نمى‏شود.

و جان كلام اينكه: هيچ راهى به سوى حل مشكلات به مانند تعاضد و تعاون نيست، و هيچ راهى به سوى تعاون چون تفاهم نيست و هيچ راهى به سوى تفاهم مانند تفاهم دينى نيست.

نوع دوم از منافع، **منافع اخروى** است كه همان وجود انواع تقرب‏ها به سوى خدا است. تقرب‏هايى كه عبوديت آدمى را مجسم سازد، و اثرش در عمل و گفتار آدمى هويدا گردد.

و عمل حج با مناسكى كه دارد انواع عبادتها و توجه به خدا را شامل و متضمن است، چون مشتمل است بر ترك تعدادى از لذايذ زندگى، و كارهاى دنيايى و كوششها براى دنيا، و تحمل مشقت‏ها، و طواف پيرامون خانه او، و نماز و قربانى، و انفاق و روزه، و غير آن.

**عمل حج با اركان و اجزايى كه دارد يك دوره كامل مسير ابراهيم خليل عليه‏السلام‏ را در مراحل توحيد، و نفى شرك و اخلاص عبوديت مجسم مى‏سازد.**

به همين بيان روشن مى‏شود كه چرا فرمود: در ميان مردم حج را اعلام كن تا به سويت بيايند، چون معناى آمدن مردم به سوى ابراهيم، اين است كه مردم به سوى خانه‏اى كه او بنا كرده بيايند و آن را زيارت كنند.

و آمدنشان مستلزم اين است كه اين منافع اخروى و دنيوى را مشاهده كنند، و وقتى مشاهده كردند، علاقمند به آن خانه مى‏شوند، چون خلقت انسان به گونه‏اى است كه منفعت را دوست دارد.

##  قربانی کنید در راه خدا، با نام خدا !

* « ... وَ يَذْكرُوا اسمَ اللَّهِ فى أَيَّامٍ مَّعْلُومَتٍ عَلى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الأَنْعَمِ،
* ... و نام خدا را در ايامى معين ياد كنند كه ما شما را از حيوانات روزى داديم!»

كلمه بهيمه به معناى حيوان بى‏زبان غير درنده است. مراد از بهيمة الانعام انواع سه‏گانه شتر و گاو و گوسفند است، البته گوسفند هم اعم از بز و ميش است.

جمله و يذكروا ...، عطف بر جمله يشهدوا است، و معنايش اين مى‏شود: تا ببينند منافع خود را، و تا ياد آرند نام خدا را در ايامى معين يعنى ايام تشريق - روز ده و يازده و دوازده و سيزده ذى الحجه ( ائمه اهل بيت عليهم‏السلام ايام معلومات را به همين ايام تفسير كرده‏اند.)

 مراد از ذكر نام خدا بر بهيمه ذكر آن در هنگام ذبح گوسفند و يا نحر شتر است. و اين عمل بر خلاف عمل مشركين است كه گوسفند و شتر را در راه بتهاى خود قربانى مى‏كردند.

##  بخورید گوشت قربانی را ! و هم به فقیر بدهید!

* « فكلوا منها و اطعموا البائس الفقير،
* از آن بخوريد و به درمانده فقير نيز بخورانيد!»

كلمه بائس به معناى شدت فقر و احتياج است.

اين آيه شريفه مشتمل بر دو نوع حكم است يكى ترخيصى كه همان امر به خوردن از قربانى است و يكى الزامى كه عبارت است از اطعام به فقير.

##  آخرین طواف بیت عتیق

* « ثُمَّ لْيَقْضوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ‏!
* آنگاه كثافاتى كه در حال احرام بر ايشان است بسترند و به نذرهايشان وفا كنند و بر اين خانه كهن طواف كنند!»

قضاى تفث به معناى زايل كردن هر چيزى است كه به خاطر احرام در بدن پيدا شده، مانند ناخن، مو، و امثال آن. قضاى تفث، كنايه است از بيرون شدن از احرام و مقصود از جمله« و ليوفوا نذورهم،» اتمام هر تكليفى است كه با نذر و امثال آن به گردنشان آمده است.

و مراد از « وليطوفوا بالبيت العتيق،» بنا بر آنچه در تفسير ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏آمده، **طواف نساء** است، چون خروج از احرام به طورى كه همه محرمات احرام حلال شود جز با طواف نساء صورت نمى‏گيرد، و طواف نساء آخرين عمل حج است كه بعد از آن تمامى محرمات حلال مى‏شود.

و منظور از **بيت عتيق** كعبه است كه به خاطر قديمى بودنش به اين نام ناميده شده، چون اولين خانه‏اى كه براى عبادت خدا در زمين ساخته شد همين كعبه بوده همچنانكه قرآن كريم هم فرموده:« ان اول بيت وضع للناس للذى ببكة مباركا و هدى للعالمين،» و امروز قريب چهار هزار سال از عمر اين خانه مى‏گذرد و هنوز آباد و معمور است. و در آن روزهايى كه آيات مورد بحث نازل مى‏شود بيش از دو هزار و پانصد سال از عمر آن گذشته بود.

##  تعظیم حرمات خدا

* « ذَلِك وَ مَن يُعَظمْ حُرُمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّت لَكمُ الأَنْعَمُ إِلا مَا يُتْلى عَلَيْكمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْس مِنَ الأَوْثَنِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ،
* آرى اين چنين، و هر كس حرمت‏يافتگان خداى را بزرگ بدارد همان براى او نزد پروردگارشان عمل نيكى محسوب مى‏شود، و خدا چارپايان را بر شما حلال كرده مگر آنچه كه برايتان خوانده شود، پس، از پليدى بت ها كناره‏گيرى كنيد و از گفتار دروغ اجتناب ورزيد! »

می فرماید: آنچه ما براى ابراهيم و مردم بعد از وى تشريع كرديم و مناسكى كه براى حج مقرر داشتيم اين‏ها است كه ذكر كرده و بدان اشاره نموديم. و به عبارت ساده‏تر بعد از آنكه بيان كرد كه **مناسك حج عبارت است از احرام، طواف، نماز، قربانى، اخلاص و اجتناب از شرك،** با كلمه ذلك فرمود: اين بود آنچه در زمان ابراهيم و به زبان او براى مردم تشريع كرديم.

و جمله« و من يعظم حرمات الله فهو خير له،» تحريك و تشويق مردم است به تعظيم حرمات خدا.

و **حرمات خدا** همان امورى است كه از آنها نهى فرموده، و براى آنها حدودى معين كرده كه مردم از آن حدود تجاوز نكنند، و به ماوراء آنها قدم نگذارند، پس تعظيم آن حدود همين است كه از آنها تجاوز نكنند.

آنچه از سياق بر مى‏آيد اين است كه اين جمله مقدمه و زمينه‏چينى باشد براى آيه بعد كه مى‏فرمايد:« و احلت لكم الانعام الا ما يتلى عليكم،» چون اگر اين جمله را به جمله قبلى ضميمه كنيم اين معنا را مى‏فهماند كه انعام - در عين اينكه از جمله رزقهايى است كه خدا به مردم داده و بر ايشان حلال كرده - حدودى هم براى آن معين نموده كه نبايد از آن تجاوز شود، و جمله استثنائى « الا ما يتلى عليكم،» به آن حدود اشاره مى‏كند.

و منظور از اينكه فرمود:« الا ما يتلى عليكم- مگر آنچه برايتان خوانده مى‏شود،» استمرار تلاوت است، يعنى همه را در همين سوره برايتان مى‏خوانيم، زيرا خوردنيهاى حرام همه در سوره انعام نازل شده و نزول آن در مكه بوده و نيز در سوره نحل كه در اواخر دوره قبل از هجرت و اوائل دوره بعد از هجرت، در مكه و مدينه نازل شده و نيز در سوره بقره آمده كه آن نيز در اوايل هجرت ، يعنى شش ماه بعد از هجرت( به طورى كه روايات مى‏گويند،) نازل شده و با اين حال، ديگر معنا ندارد ما كلمه يتلى را براى استقبال بگيريم و مانند بعضى از مفسرين آن را اشاره به آيه سوره مائده بدانيم كه بعدا نازل مى‏شود.

و آياتى كه گفتيم خوردنيهاى حرام را بيان مى‏كند، هر چند كه يكى از محرمات را، ميته و خون و گوشت خوك و آنچه براى غير خدا ذبح شده، نام برده است و ليكن در آيه مورد بحث به دليل سياق ما قبل و ما بعد آن، عنايت به خصوص ذبح شده براى غير خدا است، چون مشركين در حج خود براى بتها قربانى مى‏كردند، با اينكه از سنن ابراهيم عليه‏السلام‏ تنها سنت حج در ميان آنان باقى مانده بود، آن را هم به اين صورت در آورده بودند كه بتهايى بر بام كعبه، و عده‏اى را بالاى صفا و مروه و عده‏اى را در منى نصب كرده و قربانيهاى خود را به نام آنها ذبح مى‏كردند.

پس اجتناب از اين عمل منظور نظر آيه است، هر چند كه خوردن ميته و خون و گوشت خنزير هم از جمله محرمات خدا باشند. مؤيد اين معنا علاوه بر آنچه گذشت اين است كه كلام را با جمله« فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور،» تعقيب كرده، چون اجتناب از اوثان و اجتناب از سخن باطل هر چند كه از مصاديق تعظيم حرمات الله است و به همين جهت آن را بر جمله« و من يعظم حرمات الله ،» تفريع كرده و فرموده: «فاجتنبوا ...!» ليكن نام بردن اين دو تا از ميان همه محرمات و حرمات خدا در سياق آيات حج جز براى اين نبوده كه در عمل حج اين دو تا مورد ابتلاى آن روز بوده، و مشركين در باره تقرب به بتها و قربانى كردن براى آنها و به نام آنها اصرار مى‏ورزيدند.

با اين بيان روشن شد كه جمله« فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور،» نهى عامى است از تقرب به بتها و قول باطل كه در مورد خاص حج به كار رفته و به همين جهت بوده كه با فاى تفريع آمده است.

و اگر حكم اجتناب را نخست معلق بر رجس كرد، و سپس آن رجس را با جمله: « من الاوثان،» بيان نمود، و از اول نفرمود: فاجتنبوا من الاوثان براى اين بود، كه به علت حكم هم اشاره كرده باشد كه علت وجوب اجتناب اين است كه اوثان، رجس هستند.

و نيز اگر اجتناب را معلق بر خود اوثان كرد، نه به عبادت و تقرب و توجه و يا لمس آنها و يا امثال اين عناوين، با اينكه همه مى‏دانيم كه اجتناب در حقيقت متعلق به اين گونه عناوين است نه به عين بتها، براى اين بود كه در تعبير از اجتناب مبالغه فرموده باشد.

##  شعائر الله

* « ... ذَلِك وَ مَن يُعَظمْ شعَئرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ،
* لَكمْ فِيهَا مَنَفِعُ إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى ثُمَّ محِلُّهَا إِلى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ،
* چنين، و هر كس قربانى‏هاى خدا را بزرگ دارد اين از پرهيزگارى دلها است،
* شما را تا مدتى از آن منفعت‏ها است، سپس زمان رنج آن تا برگشتن به خانه كعبه ادامه دارد.»

**« ذلك و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب،»** كلمه شعائر جمع شعيره است، و شعيره به معناى علامت است، و **شعائر خدا**  علامتهايى است كه خداوند آنها را براى اطاعتش نصب فرموده، همچنانكه خودش فرمود:« ان الصفا و المروة من شعائر الله،» و نيز فرموده:« و البدن جعلناها لكم من شعائر الله ...،» و مراد از آن، شترى است كه براى قربانى سوق داده مى‏شود، و با شكافتن كوهانش از طرف راست آن را علامت‏گذارى مى‏كنند تا معلوم شود كه اين شتر قربانى است - ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ آيه را چنين تفسير كرده‏اند. ظاهر جمله« لكم فيها منافع،» كه بعد از جمله مورد بحث است نيز آن را تاييد مى‏كند، و همچنين جمله بعد كه مى‏فرمايد:« و البدن جعلناها لكم ...،» ولى بعضى از مفسرين گفته‏اند كه مراد از شعائر همه علامتهاى منصوبه براى اطاعت خدا است، ولى سياق با اين گفته مساعد نيست.

**« ... فانها من تقوى القلوب! »**

يعنى تعظيم شعائر الهى از تقوى است، و اضافه تقوى به قلوب اشاره است به اينكه حقيقت تقوى و احتراز و اجتناب از غضب خداى تعالى و تورع از محارم او، امرى است معنوى كه قائم است به دلها، و منظور از قلب، دل و نفوس است.

پس تقوى، قائم به اعمال - كه عبارت است از حركات و سكنات بدنى- نيست، چون حركات و سكنات در اطاعت و معصيت مشترك است، مثلا دست زدن و لمس كردن بدن جنس مخالف در نكاح و زنا، و همچنين بى‏جان كردن در جنايت و در قصاص، و نيز نماز براى خدا و براى ريا، و امثال اينها از نظر اسكلت ظاهرى يكى است، پس اگر يكى حلال و ديگرى حرام، يكى زشت و ديگرى معروف است، به خاطر همان امر معنوى درونى و تقواى قلبى است، نه خود عمل و نه عناوينى كه از افعال انتزاع مى‏شود، مانند احسان و اطاعت و امثال آن.

« لكم فيها منافع الى اجل مسمى ثم محلها الى البيت العتيق،» بنا بر اينكه معناى شعائر شتر قربانى باشد، معنا چنين مى‏شود:« براى شما در اين شعائر- اين شتران قربانى- منافعى است، از قبيل سوار شدن بر پشت آنها، و نوشيدن شير آنها در موقع احتياج تا مدتى معين، و آن وقتى است كه ديگر بايد قربانى شوند، و سپس وقت رسيدن اجل آن براى ذبح تا رسيدن به خانه كعبه منتهى مى‏شود. و اين جمله معناى جمله «هديا بالغ الكعبة،» را مى‏دهد.

البته اين معنا بنا به رواياتى است كه از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام رسيده، و اما بنا بر قول بعضی ها که گفته اند: مراد از شعائر مناسك حج است، مقصود منافعى است كه در آن ايام از راه خريد و فروش عايد حاج مى‏شود، كه سرآمد مناسك حج كنار خانه خدا است، چون آنجا آخرين عمل، كه همان طواف است انجام مى‏شود.

###

##  برای هر امتی مناسکی قرار دادیم!

* « وَ لِكلّ‏ِ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسكاً لِّيَذْكُرُوا اسمَ اللَّهِ عَلى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الأَنْعَمِ فَإِلَهُكمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسلِمُوا وَ بَشرِ الْمُخْبِتِينَ،
* الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُمْ وَ الصابرِينَ عَلى مَا أَصابهُمْ وَ الْمُقِيمِى الصلَوةِ وَ ممَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ‏،
* براى هر امتى عبادتى داديم تا نام خدا را بر حيوانات بسته زبان كه روزيشان كرده است ياد كنند، پس معبود شما خداى يگانه است، مطيع او شويد و فروتـنان را بشارت ده،
* همان كسانى كه چون نام خدا برده شود دلهايشان بترسد كه بر حوادث صبورند و نماز بپا دارند و از آنچه روزيشان داديم انفاق كنند.»

كلمه مناسك در اینجا به معناى عبادت است، عبادتى كه مشتمل بر قربانى و ذبح هم هست.

و معنايش اين است كه: ما در امتهاى گذشته آنهايى كه ايمان داشتند، عبادتى با پيشكش قربانى قرار داده بوديم تا آنان نيز نام خدا را بر بهيمه انعام كه خدايشان روزى كرده بود ببرند.

و خلاصه شما پيروان ابراهيم اولين امتى نيستيد كه قربانى برايتان مقرر شده بلكه براى قبل از شما هم مقرر شده بود.

**« فالهكم اله واحد فله اسلموا !»** يعنى وقتى خداى شما همان خدايى باشد كه براى امتهاى گذشته نيز احكام شما را تشريع كرده، پس بدانيد كه معبود شما و آن امتها يكى است پس اسلام بياوريد، تسليمش شويد به اينكه عمل خود را خالص و تنها براى او به جا بياوريد، و در قربانيهاى خود به خدايى ديگر تقرب مجوييد!

**« و بشّر المخبتين ! »** در اين جمله اشاره‏اى است به اينكه هر كه براى خدا در حج خود اسلام و اخلاص داشته باشد او از مخبتين است، و آن وقت خود قرآن كريم مخبتين را چنين تفسير فرموده:« الذين اذا ذكر الله و جلت قلوبهم و الصابرين على ما اصابهم و المقيمى الصلوة و مما رزقناهم ينفقون،» و انطباق اين چند صفتى كه در آيه شريفه در تفسير اخبات آمده با كسى كه حج خانه خدا را با اسلام و تسليم به جا مى‏آورد، روشن است چون صفات مذكور عبارت است از: ترس از خدا، صبر، به پا داشتن نماز، و انفاق كه همه‏اش در حج هست!

##  گوشت قربانى و خون آن به خدا نمى‏رسد...!

* « وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَهَا لَكم مِّن شعَئرِ اللَّهِ لَكمْ فِيهَا خَيرٌ فَاذْكُرُوا اسمَ اللَّهِ عَلَيهَا صوَاف فَإِذَا وَجَبَت جُنُوبهَا فَكلُوا مِنهَا وَ أَطعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْترَّ كَذَلِك سخَّرْنَهَا لَكمْ لَعَلَّكُمْ تَشكُرُونَ‏،
* لَن يَنَالَ اللَّهَ لِحُومُهَا وَ لا دِمَاؤُهَا وَ لَكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ كَذَلِك سخَّرَهَا لَكمْ لِتُكَبرُوا اللَّهَ عَلى مَا هَدَاکم وَ بَشرِ الْمُحْسِنِينَ‏،
* و قربانيها را براى شما از مراسم حج قرار داديم كه غذايتان نيز هست نام خدا را در آن حال كه به پا ايستاده‏اند بر آنها ياد كنيد و چون پهلو به زمين نهادند از گوشتشان بخوريد و به فقير و سائل هم بخورانيد، اين چنين، حيوانات را به خدمت شما گرفتيم شايد سپاس داريد،
* گوشت قربانى و خون آن به خدا نمى‏رسد، چنين، حيوانات را به خدمت شما گرفتيم تا خدا را براى هدايتى كه شما را كرده، بزرگ شماريد و نيكوكاران را بشارت بده!»

« و البدن جعلناها لكم من شعائر الله لكم فيها خير ...،» كلمه بُدن عبارت است از شتر چاق و درشت. در سابق گفتيم كه اگر آن را از شعائر خوانده به اعتبار اين است كه قربانى خدا شده است.

« فاذكروا اسم الله عليها صواف،» معناى صافه بودن آن اين است كه ايستاده باشد دستها و پاهايش برابر هم و دستهايش بسته باشد.

 « فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها و اطعموا القانع و المعتر،» - كلمه وجوب به معناى سقوط است. مراد از وجوب جنوب قربانى اين است كه با پهلو به زمين بيفتد، كنايه از اينكه بميرد.

و امر در جمله **فكلوا منها** براى اباحه و رفع ممنوعيت است. خلاصه معناى كلوا اين است كه مى‏توانيد بخوريد.

كلمه قانع به معناى فقيرى است كه به هر چه به او بدهند قناعت مى‏كند، چه سؤال هم بكند يا نكند، و معتر فقيرى است كه براى سؤال نزد تو آمده باشد.

* و قربانيها را براى شما از مراسم حج قرار داديم كه غذايتان نيز هست نام خدا را در آن حال كه به پا ايستاده‏اند بر آنها ياد كنيد و چون پهلو به زمين نهادند از گوشتشان بخوريد و به فقير و سائل هم بخورانيد، اين چنين، حيوانات را به خدمت شما گرفتيم شايد سپاس داريد!

**« لن ينال الله لحومها و لا دمائها و لكن يناله التقوى منكم...!»** چون ممكن است ساده‏لوحى توهم كند كه خدا از اين قربانى استفاده مى‏كند و بهره‏اى از گوشت و يا خون آن عايدش مى‏شود، لذا فرمودكه: نه، چيزى از اين قربانى‏ها و گوشت و خون آنها عايد خدا نمى‏شود، چون خدا منزه است از جسميت و از هر حاجتى! تنها تقواى شما به او مى‏رسد، آن هم به اين معنا كه دارندگان تقوى به او تقرب مى‏جويند!

و يا ممكن است كسى كه آنطور ساده‏لوح نيست چنين توهم كند كه با اينكه خدا منزه از جسميت و از هر نقص و حاجتى است و از گوشت و خون قربانى‏ها بهره‏اى نمى‏برد ديگر چه معنا دارد كه ما حيوانات خود را به نام او قربانى كنيم؟ لذا جواب داده كه مطلب همينطور است، و ليكن اين قربانى‏ها اثرى معنوى براى آورنده‏اش دارد و آن صفات و آثار معنوى است كه جا دارد كه به خدا برسد، به معناى اينكه جا دارد كه به سوى خداى تعالى صعود كند و صاحبش را به خدا نزديك كند آنقدر نزديك كند كه ديگر حجابى بين او و خدا نماند.

« كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هديكم،» ظاهرا مراد از تكبير خدا ذكر او به كبريايى و عظمت باشد كه ما را هدايت فرمود، پس مراد از هدايت هم هدايت به اطاعت و عبوديت خود او است.

و معناى آيه اين است كه: خداوند آن حيوان را اين چنين براى شما مسخر نمود تا همان تسخير وسيله هدايت شما به سوى اطاعت و تقرب به سويش شود، شما آن را قربانى كنيد و در هنگام قربانى كردن و ياد كبرياء و عظمت او در برابر اين هدايت بيفتيد.

 **« و بشر المحسنين! »** و بشارت ده نيكوكاران را، يعنى آنهايى را كه چنين اعمال نيك به جا مى‏آورند، و يا اين چنين احسان و در راه خدا انفاق مى‏كنند.

## روایات رسیده در باره برخی احکام حج

در كتاب عيون از جمله مسائلى كه حضرت رضا علیه السلام براى محمد بن سنان و پاسخش به سؤالات او از علل نوشت، يكى علت وجوب حج بوده كه امام نوشته است: علت آن رفتن به ميهمانى خداى عز و جل و طلب حوايج و بيرون شدن از همه گناهان است و براى اين است كه از گناهان گذشته تائب شود و نسبت به آينده‏اش تجديد عمل كند. و نيز در حج، انسان موفق به بذل مال مى‏شود، و تنش به زحمت مى‏افتد، و در مقابل اجر مى‏برد.آدمى را از شهوات و لذات باز مى‏دارد، و به وسيله عبادت به درگاه خداى عز و جل نزديك مى‏شود و آدمى را به خضوع و استكانت و اظهار ذلت در برابر آن درگاه وا مى‏دارد.

حج دائما آدمى را دچار سرما و گرما و ايمنى و خوف مى‏كند و آدمى با اين حوادث خو مى‏گيرد، و نتيجه آثارش اين است كه اميد و ترس آدمى همه متوجه خدا مى‏شود.

نتيجه ديگرش اينكه قساوت را از قلب و خشونت را از نفس و نسيان را از دل مى‏زدايد و اميد و ترس از غير خدا را مى‏برد و حقوق خدايى را تجديد مى‏كند و نفس را از فساد جلو مى‏گيرد.

منافع شرقيان را عايد غربيان و ساحليان را عايد خشكى‏نشينان كه به حج آمده‏اند و حتى آنها كه نيامده‏اند مى‏سازد، چون حج موسم آمد و شد تاجران و وارد كنندگان و فروشندگان و مشتريان و كاسبان و مسكينان است.

در حج حوائج محتاجانى كه از اطراف و اماكن مى‏آيند و مى‏توانند بيايند بر آورده مى‏شود. اينها همه منافعى است كه حج براى بشر دارد!

مؤلف: قريب به اين مضمون از فضل بن شاذان نيز از آن جناب روايت شده است.

در كافى به سند خود از ابى الصباح كنانى از امام صادق عليه‏السلام روايت كرده كه در تفسير جمله« ثم ليقضوا تفثهم،» فرمود: منظور، سر تراشيدن و ازاله مو از بدن است.

و در فقيه، در روايات بزنطى از حضرت رضا عليه‏السلام‏ آمده كه فرمود: تفث ناخن گرفتن و چرك گرفتن از بدن و افكندن جامه احرام است.

و در تهذيب به سند خود از حماد ناب، روايت آورده كه گفت: از امام صادق عليه‏السلام‏ از معناى جمله « و ليطوفوا بالبيت العتيق،» پرسيدم: فرمود: منظور طواف نساء است.

مؤلف: در معناى اين سه روايت، روايات ديگرى از ائمه اهل بيت عليهم ‏السلام‏ آمده است.

در درالمنثور آمده كه سفيان بن عيينه و طبرانى و حاكم - وى حديث را صحيح دانسته - و بيهقى - در كتاب سنن خود - از ابن عباس روايت كرده‏اند كه گفت: حجر اسماعيل جزء خانه است براى اينكه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم از پشت ديوار حجر طواف مى‏كرد، و حجر را داخل طواف مى‏ساخت، خداى تعالى هم فرموده:« و ليطوفوا بالبيت العتيق.»

مؤلف: در اين معنا روايات ديگرى از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ آمده.

در مجمع البيان در ذيل جمله « فاجتنبوا الرجس من الاوثان،» گفته: اصحاب ما اماميه روايت كرده‏اند كه بازى شطرنج و نرد و ساير انواع قمار، از اين رجس است. و در ذيل« و اجتنبوا قول الزور،» گفته: اصحاب ما روايت كرده‏اند كه غنا و ساير سخنان لهو از مصاديق قول زور است.

و در همان تفسير آمده كه ايمن بن خزيم از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏و سلّم روايت كرده كه روزى ما را مخاطب قرار داد و فرمود: اى مردم! خداوند شهادت بناحق را هم لنگه شرك به خود حساب كرده، و فرموده:« فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور.»

و در كافى به سند خود از ابى الصباح كنانى از ابى عبد الله عليه‏السلام روايت كرده كه در ذيل جمله« و لكم فيها منافع الى اجل مسمى،» فرمود: يعنى مادام كه قربانى نشده، اگر در راه خسته شد مى‏تواند سوارش شود، البته نه اينكه خسته‏اش كند و اگر تشنه شد مى‏تواند از شيرش بدوشد، البته به شرطى كه همه آن را ندوشد.

و در تفسير قمى بعد از جمله« لتكبروا الله على ما هديكم،» گفته: تكبير در ايام تشريق در منى به دنبال پانزده نماز و در شهرها به دنبال ده نماز گفته مى‏شود.

( مستند: آیه 25 تا 37 سوره حج الميزان ج : 14 ص : 517)

#  مقام ابراهیم و نماز آن

* « وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْت مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَهِيمَ مُصلًّى، وَ عَهِدْنَا إِلى إِبْرَهِيمَ وَ إِسمَعِيلَ أَن طهِّرَا بَيْتىَ لِلطائفِينَ وَ الْعَكِفِينَ وَ الرُّكع السجُودِ.
* و چون خانه كعبه را مرجع امور دينى مردم و محل امن قرار داديم و گفتيم از مقام ابراهيم جائى براى دعا بگيريد و به ابراهيم و اسماعيل فرمان داديم كه خانه را براى طواف كنندگان و آنها كه معتكف مي شوند و نمازگزاران كه ركوع و سجود مي كنند پاك كنيد.»

اين آيه اشاره به تشريع حج، و نيز مامن بودن خانه خدا و مثابت، يعنى مرجع بودن آن دارد. مي فرمايد: از مقام ابراهيم مكانى براى دعاء بگيريد!

ظاهرا جملة ”جعلنا البيت مثابة،“ بمنزله زمينه چينى است، كه به منظور اشاره به ملاك تشريع نماز بدان اشاره شده است، و به همين جهت نفرمود: در مقام ابراهيم نماز بخوانيد، بلكه فرمود: از مقام ابراهيم محلى براى نماز بگيريد! پس در اين مقام، صريحا امر روى صلات نرفته، بلكه روى گرفتن محلى براى صلات از مقام ابراهيم رفته است.

” و عهدنا الى ابراهيم و اسمعيل أن طهرا بيتى.“

كلمه عهد در اينجا بمعناى امر است، و كلمه تطهير، بمعناى اين است كه خانه خدا را براى عبادت طواف كنندگان، و نمازگزاران، و كسانيكه مى‏خواهند در آن اعتكاف كنند، خالص و بلا مانع سازند، و بنا بر اين عبارت مورد بحث استعاره بكنايه مي شود، و اصل معنى چنين مي شود: ما به ابراهيم و اسماعيل عهد كرديم: كه خانه مرا خالص براى عبادت بندگانم كنيد. و اين خود نوعى تطهير است.

يا بمعناى تنظيف آن از كثافات و پليديهائى است كه در اثر بى مبالاتى مردم در مسجد پيدا مى‏شود.

كلمه ركع و كلمه سجود هر دو جمع راكع و ساجد است، و گويا مراد از اين دو كلمه نمازگزاران باشد .

در كافى از كتانى روايت كرده كه گفت: از امام صادق عليه‏السلام‏ از مردى پرسيدم كه دو ركعت نماز در مقام ابراهيم را كه بعد از طواف حج و عمره **واجب است** فراموش كرده؟ فرمود: اگر در شهر مكه يادش آمد، دو ركعت در مقام ابراهيم بخواند، چون خداى عز و جل فرموده” و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلى،“ و اما اگر از مكه رفته، و آنگاه يادش آمده، من دستور نمي دهم برگردد.

مؤلف: قريب به اين معنا را شيخ در تهذيب، و عياشى در تفسيرش، به چند سند روايت كرده‏اند، و خصوصيات حكم، يعنى نماز در مقام ابراهيم، و اينكه بايد پشت مقام باشد، همچنانكه در بعضى روايات آمده، كه احدى نبايد دو ركعت نماز طواف را جز در پشت مقام بخواند، تا آخر حديث....

و در تفسير قمى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آورده كه در ذيل جمله: ”‌ أن طهرا بيتى للطائفين ... “ فرموده: يعنى مشركين را از آن دور كن!

و در كافى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آورده كه فرمود: خداى عز و جل در كتابش مى‏فرمايد: ” طهرا بيتى للطائفين و العاكفين و الركع السجود،“ و به همين جهت جا دارد بنده خدا وقتى وارد مكه مى‏شود، طاهر باشد، و عرق و كثافات را از خود بشويد، و خود را پاكيزه كند.

مؤلف: اين معنا در رواياتى ديگر نيز آمده، و اينكه ائمه عليهم‏السلام‏ طهارت شخص وارد به مكه را از طهارت مورد بيت كه در آيه آمده استفاده كرده‏اند، بضميمه آيات ديگر، مانند آيه: ” الطيبات للطيبين و الطيبون للطيبات،“ و امثال آن بوده است.

(مستند:آيه 125 تا 129 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 423)

# صفا و مروه

* ” إِنَّ الصفَا وَ الْمَرْوَةَ مِن شعَائرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْت أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطوَّف بِهِمَا وَ مَن تَطوَّعَ خَيراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ‏ !
* صفا و مروه دو نمونه از نشانه‏هاى خدا است پس هر كس حج خانه و يا عمره بجاى آورد مي تواند ميان آن دو، سعى كند و كسى كه عمل خيرى را به طوع و رغبت خود بياورد، خداوند شاكر و دانا است !“

صفا و مروه نام دو نقطه از شهر مكه است كه حاجيان بين آن دو نقطه سعى مي كنند و آن دو نقطه عبارت است از دو كوه كه فاصله ميان آن دو بطوري كه گفته‏اند هفتصد و شصت ذراع و نيم است( و هر ذرع پنجاه تا هفتاد سانتيمتر است.)

اصل كلمه صفا در لغت به معناى سنگ سخت و صاف است، و كلمه مروه در اصل لغت نيز به معناى سنگ سخت است، و كلمه شعائر جمع شعيره است كه به معناى علامت است. و مشعر را هم به همين جهت مشعر گفته‏اند.

حج در لغت بمعناى قصد بعد از قصد است يعنى قصد مكرر و در اصطلاح شرع به معناى عملى است كه معهود در بين مسلمانان است.

عمره به معناى زيارت است كه اصلش از عمارت گرفته شده و در اصطلاح شرع به معناى زيارت خانه كعبه است، البته بنحوى كه در بين مسلمانان معهود و معروف است.

طواف كردن يعنى دور چيزى گردش كردن است، كه از يك نقطه آن چيز شروع شود و به همان نقطه برگردد، از اينجا معلوم مي شود كه لازمه معناى طواف اين نيست كه حتما دور زدن اطراف چيزى باشد، تا شامل سعى نشود بلكه يكى از مصاديق آن دور زدن پيرامون كعبه است، و به همين جهت در آيه شريفه كلمه يطوف مطلق آمده، چون مراد به آن پيمودن مسافت ميانه صفا و مروه هفت بار پشت سر هم بوده است.

**” ان الصفا و المروة من شعائر الله ...،“** اين آيه اشاره دارد به اينكه صفا و مروه دو محل است كه به علامت الهى نشاندار شده و آن علامت، بندگان خداى را بسوى خدا دلالت مى‏كند و خدا را بيادشان مى‏آورد.

از اينكه صفا و مروه را در مقابل همه موجودات اختصاص داده باينكه از شعائرند با اينــــكه تمامى موجودات آدمى را بسوى آفريدگارش دلالت مى‏كند، فهميده مي شود كه مراد از شعائر، شعائر و آيت‏ها و نشانه‏هاى تكوينى نيست كه تمامى موجودات آن را دارند بلكه خداي تعالى آن دو را شعائر قرار داده و معبد خود كرده، تا بندگانش در آن موضع وى را عبادت كنند، در نتيجه دو موضع نامبرده علاوه بر آن دلالتى كه همه كائنات دارند، به دلالت خاصى بندگان را بياد خدا مى‏اندازد، پس شعيره بودن صفا و مروه خود دلالت دارد بر اينكه خدا براى اين دو موضع عبادت خاصى مقرر كرده است.

جمله: ” فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما،“ اصل تشريع سعى ميانه آن دو را مي رساند، نه اينكه بخواهد بفرمايد: سعى بين صفا و مروه مستحب است.

مي فرمايد: از آنجا كه صفا و مروه دو معبد از معابد خداست و ضررى ندارد كه شما خدا را در اين دو معبد عبادت كنيد. اينگونه حرف زدن لسان اصل تشريع است نه افاده اينكه اين كار مستحب است.

” و من تطوع خيرا فان الله شاكر عليم،“ اين جمله تعليل ديگرى است براى اينكه چرا سعى بين صفا و مروه را تشريع كرد، چيزى كه هست تعليل اولى يعنى ( صفا و مروه از شعيره‏ها و معابد خدا هستند،) تعليلى بود خاص عبادت در صفا و مروه، و اين تعليل، تعليلى است عام، هم براى سعى و هم براى هر عبادت ديگر، و نيز در اين صورت مراد به تطوع مطلق اطاعت خواهد بود نه اطاعت مستحبى.

 ( مستند: آيه 158 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 578)

**فصل سوم**

## تشریع حج تمتع و حج عمره

#  احکام حج تمتع و عمره

* ” وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ للَّهِ ! فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا استَيْسرَ مِنَ الْهَدْىِ وَ لا تحْلِقُوا رُءُوسكُمْ حَتى يَبْلُغَ الْهَدْى محِلَّهُ فَمَن كانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صدَقَةٍ أَوْ نُسكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلى الحَجّ فَمَا استَيْسرَ مِنَ الْهَدْىِ فَمَن لَّمْ يجِدْ فَصِيَامُ ثَلَثَةِ أَيَّامٍ فى الحَجّ وَ سبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْك عَشرَةٌ كامِلَةٌ ذَلِك لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِى الْمَسجِدِ الحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شدِيدُ الْعِقَابِ‏،
* الْحَجُّ أَشهُرٌ مَّعْلُومَتٌ فَمَن فَرَض فِيهِنَّ الحَجَّ فَلا رَفَث وَ لا فُسوقَ وَ لا جِدَالَ فى الْحَجّ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَاأُولى الأَلْبَبِ‏،
* لَيْس عَلَيْكمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُوا فَضلاً مِّن رَّبِّكمْ فَإِذَا أَفَضتُم مِّنْ عَرَفَتٍ فَاذْكرُوا اللَّهَ عِندَ الْمَشعَرِ الْحَرَامِ وَ اذْكرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِن كنتُم مِّن قَبْلِهِ لَمِنَ الضالِّينَ‏،
* ثُمَّ أَفِيضوا مِنْ حَيْث أَفَاض النَّاس وَ استَغْفِرُوااللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،
* فَإِذَا قَضيْتُمْ مَّنَسِكَكمْ فَاذْكُرُوااللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكمْ أَوْ أَشدَّ ذِكراً فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فى الاَخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ‏،
* وَ مِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا حَسنَةً وَ فى الاَخِرَةِ حَسنَةً وَ قِنَا عَذَاب النَّارِ
* أُولَئك لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسبُوا وَ اللَّهُ سرِيعُ الحِسابِ‏،
* وَ اذْكرُوا اللَّهَ فى أَيَّامٍ مَّعْدُودَتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فى يَوْمَينِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكمْ إِلَيْهِ تحْشرُونَ!
* حج و عمره‏اى را كه آغاز كرده‏ايد تمام كنيد حال اگر مانعى شما را از اتمام آن جلوگير شد هر مقدار از قربانى كه برايتان ميسور باشد قربان كنيد و سرهايتان را نتراشيد تا آنكه قربانى به محل خود برسد پس اگر كسى مريض بود و يا از نتراشيدن سر دچار آزارى مى‏شود سر بتراشد و كفاره آن را روزه بگيرد يا صدقه‏اى دهد يا گوسفندى ذبح كند و اگر مانعى از اتمام حج و عمره پيش نيامد پس هر كس كه حج و عمره‏اش تمتع باشد هر قدر از قربانى كه مى‏تواند بدهد و اگر پيدا نمى‏كند و يا تمكن ندارد به جاى آن سه روز در حج و هفت روز در مراجعت كه جمعا ده روز كامل مى‏شود روزه بدارد، البته اين حج تمتع مخصوص كسانى است كه اهل مكه نباشند و بايد از خدا بترسيد و حكم حج تمتع را انكار مكنيد و بدانيد كه خدا شديد العقاب است،
* حج در چند ماه معين انجام مى‏شود پس اگر كسى در اين ماهها به احرام حج درآمد ديگر با زنان نياميزد و مرتكب دروغ و جدال نشود كه اينگونه كارها در حج نيست و آنچه از خير انجام دهيد خدا اطلاع دارد و توشه برداريد كه بهترين توشه تقوا است و از من پروا كنيد اى صاحبان خرد!
* در اثناى حج اگر بخواهيد خريد و فروشى كنيد حرجى بر شما نيست و چون از عرفات كوچ مى‏كنيد در مشعرالحرام به ذكر خدا بپردازيد و به شكرانه اينكه هدايتتان كرده يادش آريد چه قبل از آنكه او هدايتتان كند از گمراهان بوديد،
* آنگاه از مشعر كه مشركين كوچ مى‏كنند شما هم كوچ كنيد و خدا را استغفار كنيد كه او غفور و رحيم است،
* پس هر گاه مناسك خود را تمام كرديد خدا را ياد آريد آنطور كه در جاهليت بعد از تمام شدن مناسك پدران خود را ياد مى‏كرديد بلكه بيشتر از آن، اينجاست كه بعضى مى‏گويند: پروردگارا در همين دنيا به ما حسنه بده ولى در آخرت هيچ بهره‏اى ندارند،
* و بعضى از آنان مى‏گويند: پروردگارا به ما هم حسنه در دنيا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ كن!
* ايشان از آنچه كرده‏اند نصيبى خواهند داشت و خدا سريع الحساب است،
* و خدا را در ايام معدود (يازدهم و دوازدهم و سيزدهم) ياد آريد حال اگر كسى خواست عجله كند و بعد از دو روز برگردد گناهى نكرده و اگر هم كسى خواست تاخير اندازد گناه نكرده و همه اينها در خصوص مردم با تقوا است و لذا از خدا بترسيد و بدانيد كه شما همگى به سوى او محشور خواهيد شد!“

###  حجة الوداع - و تشریع حج تمتع

اين آيات درحجة الوداع يعنى آخرين حجى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله ‏و سلّم انجام داد نازل شده، و در آن **حج تمتع** تشريع شده است.

” و اتموا الحج و العمرة لله...،“ تمام هر چيز عبارت است از آن جزئى كه وقتى با ساير اجزا ضميمه مى‏شود آن چيز همان چيز مى‏شود، و آثارى كه دارد و يا آن آثار را از آن چيز انتظار داريم نيز مترتب مى‏گردد، و تمام كردن آن چيز اين است كه، بعد از آنكه همه اجزاى آن را جمع كرديم آن جزء آخرى را هم بياوريم تا آثار بر آن چيز مترتب شود، اين معناى كلمه تمام و اتمام است.

و اما كمال هر چيزى آن حال و يا وصفى و يا امرى است كه وقتى موجودى آن را داشته باشد، داراى اثرى علاوه مى‏شود غير آن اثرى كه بعد از تماميت دارا باشد، مثلا منضم شدن اجزاى بدن انسانى به يكديگر عبارت است از تماميت انسان، و اما عالم و يا شجاع و يا عفيف بودنش عبارت است از كمال انسان، از انسان تمام عيار و بى‏كمال آثارى بروز مى‏كند، و از انسانى تمام و كامل آثارى ديگر ظهور مى‏نمايد .

مراد از اتمام حج و عمره همان معناى اول يعنى معناى حقيقى كلمه است، نه استعاره آن، به دليل اينكه دنبال جمله مى‏فرمايد:” فان احصرتم فما استيسر من الهدى ...،“ چون مى‏فرمايد اگر به مانعى برخورديد و نتوانستيد همه اجزاى حج را بياوريد هر قدر مى‏توانيد بياوريد و اين كلام با تماميت به معناى حقيقى سازش دارد، نه تماميت به معناى كمال، و معناى صحيحى به نظر نمى‏رسد كه اكتفا به بعضى از اجزا را متفرع كنند بر تماميت به معناى كمال يا اتمام به معناى اكمال .

**و اما اينكه حج به چه معنا است؟** معناى آن عبارت است از اعمالى كه در بين مسلمين معروف است، و ابراهيم خليل عليه‏السلام آن را تشريع كرده، و بعد از آن جناب همچنان در ميان اعراب معمول بوده و خداى سبحان آن را براى امت اسلام نيز امضا كرده، در نتيجه شريعتى شده كه تا روز قيامت باقى خواهد بود.

ابتداي اين عمل، احرام، و سپس وقوف در عرفات، و بعد از آن وقوف در مشعر الحرام است. و يكى ديگر از احكام آن قربانى كردن در منا، و سنگ انداختن به ستون‏هاى سنگى سه‏گانه است، و آنگاه طواف در خانه خدا، و نماز طواف، و سعى بين صفا و مروه است. البته واجبات ديگرى نيز دارد، و اين عمل سه قسم است: **1- حج افراد 2- حج قران 3- حج تمتع،** كه در سال آخر عمر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ تشريع شد.

###

##  عمره

 عمل عمره عملى ديگر است، و آن عبارت است از رفتن به زيارت خانه كعبه، از مسير يكى از ميقاتها، و طواف و نماز آن، و سعى بين صفا و مروه، و تقصير، و اين حج و عمره دو عبادتند كه جز با قصد قربت تمام نمى‏شوند، به دليل اينكه فرموده:” و اتموا الحج و العمرة لله - حج و عمره را براى خدا تمام كنيد ....“

” فان احصرتم فما استيسر من الهدى، و لا تحلقوا رؤسكم!“ احصار به معناى حبس و ممنوع شدن است، كه البته منظور ممنوع شدن از اتمام آن به خاطر كسالت و بيمارى يا دشمن است، و نيز منظور از اين احصار ممنوعيت بعد از شروع و احرام بستن است، و معناى استيسار در هر عملى آسان كردن آن است. بطورى كه آسانى‏ها را در آن جلب نموده مشكلات را از آن بيرون كند.

كلمه ” هدى “ پيش‏كش كردن چيزى از نعمتها به كسى و يا به محلى، به منظور تقرب جستن به آن كس و يا آن محل است و اصل كلمه از هديه گرفته شده، كه به معناى تحفه است، و يا از هدى است كه به معناى هدايتى است كه انسان را به سوى مقصود سوق مى‏دهد، و كلمه هدى و هديه همان فرقى را با هم دارند كه كلمه تمر و تمره با هم دارد، كه اولى جنس خرما است، و دومى يك خرما، و مراد از هدى در مساله حج آن حيوانى است كه انسان با خود به طرف مكه مى‏برد تا در حج خود آن را قربانى كند .

” فمن كان منكم مريضا او به اذى من راسه ...،“ تفريع اين حكم بر سخن قبلى كه از تراشيدن سر نهى مى‏كرد، دلالت دارد بر اينكه مراد از مرض خصوص آن مرضى است كه با نتراشيدن سر برايش مضر است، و اگر سر را بتراشد آن مرض به بهبودى مبدل مى‏گردد.

جملة ” از شما كسى كه مرضى دارد و يا سرش ناراحت مى‏شود،“ مي فهماند مراد از ناراحتى سر، ناراحتى غير از سر درد و بيمارى است، بلكه ناراحتى از ناحيه حشرات است، پس عبارت ” اذى من راسه،“ كنايه است از متاذى شدن از حشرات از قبيل شپش كه در سر مى‏افتد.

پس اين دو امر يعنى ناراحتى از شپش و يا سر درد، تراشيدن سر را جايز مى‏كند، اما با فديه به يكى از سه خصلت، اول روزه، دوم صدقه، و سوم نسك.

و در روايات وارد شده كه روزه نامبرده سه روز است، و مراد از صدقه سير كردن شش نفر مسكين، و مراد از نسك قربانى كردن يك گوسفند است.

## خروج از احرام در فاصله بین عمره و تمتع

” فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج،“ معنايش اين است كه چون از مرض و دشمن و يا موانع ديگر ايمن شديد، پس هر كس تمتع ببرد به وسيله عمره تا حج يعنى با عمره عمل عبادت خود را ختم كند، و تا مدتى محل شود تا دوباره براى حج احرام بپوشد مى‏تواند اين كار را بكند، و در آن هديى آسان با خود ببرد.

سببيت عمره براى تمتع و بهره‏گيرى، بدين جهت است كه در حال احرام نمى‏توانست از زنان و شكار و امثال آن بهره‏مند شود مگر آنكه از احرام درآيد، و تمتع آدمى را از احرام بيرون مى‏آورد .

” فما استيسر من الهدى ...،“ از ظاهر آيه بر مى‏آيد كه هدى نسكى است جداگانه، نه اينكه جبران اين باشد كه شخص متمتع نتوانسته و يا نخواسته احرام براى حج را از ميقات ببندد، و لا جرم از شهر مكه براى حج احرام بسته است، براى اينكه جبران بودن هدى احتياج به مؤنه‏اى زايد دارد، تا انسان آن را از آيه شريفه بفهمد، و خلاصه عبارت مورد بحث را هر كس ببيند، مى‏فهمد كه هدى عبادتى است مستقل، نه جبران چيزى كه فوت شده است، چون كلمة ” بالعمرة ...،“ عمره را از حج جدا و آن دو را دو عمل مستقل مى‏سازد، و جبران بودن هدى وقتى صحيح است كه تسهيل و تخفيف در يك عمل تشريع شده باشد، نه در بين دو عمل، كه احرام اولى يعنى عمره تمام شده، و احرام دومى يعنى حج هنوز شروع نگشته است.

علاوه بر اينكه درك اشعار نامبرده به فرضى كه صحيح باشد، وقتى است كه تشريع هدى به خاطر تشريع تمتع به عمره تا حج باشد، نه اينكه به خاطر فوت احرام حج از ميقات باشد.

##  تمتـع

ظاهر آيه شريفه:” فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى،“ اين است كه مى‏خواهد خبر دهد از تشريع تمتع، و اينكه قبلا چنين عمره‏اى تشريع شده، نه اينكه بخواهد با همين جمله آن را تشريع كند، چون مى‏فرمايد:” پس هر كس به عمره تا حج تمتع كند، پس بايد تا جائى كه مى‏تواند قربانى با خود ببرد،“ معلوم مى‏شود قبلا چنين عمره‏اى تشريع شده بوده، كه آن را مفروغ عنه و مسلم گرفته از تشريع قربانى در آن خبر مى‏دهد.

اين خيلى روشن است كه عبارت:” هر كس تمتع كرد بايد با خود هدى ببرد،“ و عبارت: ” تمتع كنيد و در تمتع با خود قربانى ببريد،“ فرق دارد، اولى را در جائى مى‏گويند كه شنونده قبلا از تشريع تمتع اطلاع داشته باشد، و دومى را در جائى مى‏گويند كه گوينده مى‏خواهد با همين كلام خود آنرا تشريع كند، خواهى گفت تمتع در كجا تشريع شده؟ مى‏گوئيم: در آيه شريفه:” ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى المسجد الحرام !“

##  وقت روزه براي حاجي

” فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام فى الحج و سبعة اذا رجعتم ...!“

اينكه حج را ظرف براى صيام قرار داد، و فرمود:” سه روز در حج،“ به اين اعتبار است كه عمل حج و عمل روزه در يك مكان و يك زمان انجام مى‏شود، زمانى كه عمل حج در آن انجام مى‏شود، و زمان حج شمرده مى‏شود، يعنى فاصله ميان احرام حج و مراجعت به مكه همان زمان سه روز روزه است، و به همين اعتبار است كه در روايات وارده از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ آمده: كه وقت روزه براى كسى كه قادر باشد قبل از روز قربانى است، و براى كسى كه قادر نيست بعد از ايام تشريق يعنى يازده و دوازده و سيزدهم ماه است، و اگر كسى در اين ايام هم قدرت بر روزه گرفتن نيافت بايد پس از مراجعت به وطن آن را بگيرد، و ظرف هفت روز ديگر بعد از مراجعت از مكه است، چون ظاهر جمله:” اذا رجعتم - وقتى برگشتيد،“ همان برگشتن به وطن است، و گرنه مى‏فرمود: در حال برگشتن، علاوه بر اينكه التفات از غيبت (كسى كه تمتع كند به عمره تا حج) به حضور (وقتى برگشتيد،) خالى از اشعار و دلالت بر اين معنا نيست .

 ” تلك عشرة كاملة ...،“ يعنى سه روز در حج و هفت روز در مراجعت، ده روز كامل است، و اگر عدد هفت را مكمل عدد ده خوانده نه متمم آن، براى اين بود كه بفهماند هر يك از سه روز و هفت روز حكمى مستقل و جداگانه دارد، كه بيانش در فرق ميان دو كلمه تمام و كمال در اول آيه گذشت.

پس معلوم شد كه روزه سه روز عملى است تام فى نفسه، و اگر محتاج به هفت روز است محتاج در كامل بودنش هست، نه در تماميتش.

###

## فلسفه تشریع حج تمتع

” ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى المسجد الحرام،“ يعنى حكم نامبرده در باره تمتع به عمره تا حج، براى غير اهل مكه است، يعنى براى كسى است كه بين خانه و زندگى او و بين مسجد الحرام (البته بنابر تحديدى كه روايات كرده،) بيش از دوازده ميل فاصله باشد، و كلمه اهل به معناى خواص آدمى از زن و فرزند و عيال است: و اگر از مردم دور از مكه تعبير فرموده به كسى كه اهلش حاضر در مسجد الحرام نباشد، در حقيقت لطيف‏ترين تعبيرات را كرده، چون در اين تعبير به حكمت تشريع تمتع كه همان تخفيف و تسهيل است اشاره فرموده است .

**توضيح اينكه:**

مسافرى كه از بلاد دور به حج - كه عملى است شاق و توأم با خستگى و كوفتگى در راه - مى‏آيد احتياج شديد به استراحت و سكون دارد، و سكون و استراحت آدمى تنها نزد همسرش فراهم است، و چنين مسافرى در شهر مكه خانه و خانواده ندارد، لذا خداى تعالى دو رعايت در باره او كرده، يكى اينكه اجازه داده بعد از مناسك عمره از احرام در آيد، و دوم اينكه براى حج از همان مكه محرم شود، و ديگر مجبور به برگشتن به ميقات نشود .

خواننده محترم توجه فرمود كه جمله دال بر تشريع متعه همين جمله است، يعنى جمله**:” ذلك لمن لم يكن ...،“** نه جملة ” فمن تمتع بالعمرة الى الحج ...،“ و جمله نامبرده كلامى است مطلق، نه به وقتى از اوقات مقيد است، و نه به شخصى از اشخاص، و نه به حالى از احوال.

**” و اتقوا الله و اعلموا ان الله شديد العقاب ! “**

اينكه در ذيل آيه چنين تشديد بالغى كرده، با اينكه صدر آيه چيزى به جز تشريع حكمى از احكام حج را نداشت، به ما مى‏فهماند كه مخاطبين اشخاصى بوده‏اند كه از حال ايشان انتظار مى‏رفته حكم نامبرده را انكار كنند، و يا در قبول آن توقف كنند، و اتفاقا مطلب از همين قرار بود، براى اينكه از ميان همه احكام كه در دين تشريع شده، خصوص حج، از سابق يعنى از عصر ابراهيم خليل الله عليه‏السلام‏ در بين مردم وجود داشته، و معروف بوده، و دلهاشان با آن انس و الفت داشت، و اسلام اين عبادت را تقريبا به همان صورتى كه از سابق داشته امضاء كرد، و تا اواخر عمر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ به همان صورت بود، و تغيير دادن احكام آن بخاطر همان انس و الفت مردم كار بسيار مشكلى بود، و حتما با انكار و مخالفت مواجه مى‏گرديد، و بطوريكه از روايات هم بر مى‏آيد در دل بسيارى از آنان مقبول واقع نمى‏شد بدين جهت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏ وسلّم ناگزير بود خود آنان را مخاطب قرار دهد، و بر ايشان بيان كند، كه حكم تازه‏اى كه رسيده از ناحيه خداست، و حكم‏رانى فقط كار خداوند است و او هر چه بخواهد حكم مى‏كند، و حكمى كه كرده عمومى است، و احدى از آن مستثنا نيست، نه هيچ پيغمبرى، و نه امتى !

و اين نكته باعث شد كه در آخر آيه با تشديد بليغ امر به تقوا نموده، از عقاب خداى سبحان زنهار دهد.

## زمان حج، و محرمات آن

* ” الْحَجُّ أَشهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَض فِيهِنَّ الحَجَّ فَلا رَفَث وَ لا فُسوقَ وَ لا جِدَالَ فى الْحَجّ...!
* حج در چند ماه معين انجام مى‏شود پس اگر كسى در اين ماهها به احرام حج درآمد ديگر با زنان نياميزد و مرتكب دروغ و جدال نشود كه اينگونه كارها در حج نيست...!“

يعنى زمان حج نزد اين قوم (يعنى عرب) ماههاى معلومى است، و سنت (يعنى روايات) آن را معين كرده، كه عبارت است از شوال، و ذى القعده، و ذى الحجه، و اگر ذى الحجه را زمان حج شمرده، با اينكه زمان حج اوائل آن ماه است، نه همه آن، منافاتى ندارد، براى اينكه اين تعبير از قبيل تعبيرى است كه مى‏گوئيم من روز جمعه خدمت شما مى‏رسم، با اينكه آمدن در يك ساعت از روز جمعه صورت مى‏گيرد، نه در تمامى آن روز.

و در اينكه در آيه شريفه سه مرتبه كلمه حج تكرار شده با اينكه مى‏توانست بار دوم و سوم به آوردن ضمير اكتفا كند، لطفى در اختصار گوئى به كار رفته، چون مراد از حج اول زمان حج، و از حج دوم خود عمل حج، و از سوم زمان و مكان آن است، و اگر ضمير مى‏آورد ناگزير بود بدون جهت كلام را طول بدهد.

فرض حج به اين معنا است كه با شروع در عمل حج اين عمل را بر خود واجب سازد، چون به حكم آيه شريفه: ” و اتموا الحج و العمرة لله ...،“ شروع در اين عمل باعث مى‏شود كه اتمامش بر آدمى واجب گردد .

 رفث به معناى هر عملى است كه در عرف تصريح به نام آن نمى‏كنند بلكه هر وقت بخواهند نام آن را ببرند، به كنايه مى‏برند، مانند عمل زناشوئى.

فسوق به معناى خارج شدن از طاعت خدا است.

جدال به معناى ستيزگى كردن و لجبازى در گفتار و بحث است، ليكن سنت رفث را تفسير كرده به جماع و فسوق را به دروغ، و جدال را به گفتن: نه به خدا و بله به خدا.

 ” و ما تفعلوا من خير يعلمه الله ...،“ اين جمله خاطرنشان مى‏سازد كه اعمال از خداى تعالى غايب و پنهان نيست، و كسانى را كه مشغول به اطاعت خدايند دعوت مى‏كند به اينكه در حين عمل از حضور قلب و از روح و معناى عمل غافل نمانند، و اين دأب قرآن كريم است كه اصول معارف را بيان مى‏كند، و قصه‏ها را شرح داده شرايع و احكام را ذكر مى‏كند، و در آخر همه آنها موعظه و سفارش مى‏كند، تا علم از عمل جدا نباشد، چون علم بدون عمل در اسلام هيچ ارزشى ندارد، و بهمين جهت دعوت نامبرده را با جمله:” و اتقون يا اولى الالباب،“ ختم كرد، و در اين جمله بر خلاف اول آيه كه مردم غايب فرض شده بودند، مخاطب قرار گرفتند، و اين تغيير سياق دلالت مى‏كند بر كمال اهتمام خداى تعالى به اين سفارش، و اينكه تقوا وسيله تقرب و وظيفه‏اى است حتمى و متعين.

## داد و ستد در ايام حج

” ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم.“

اين آيه شريفه مى‏خواهد بفرمايد: در خلال انجام عمل حج دادوستد حلال است، چيزى كه هست از بيع و دادوستد تعبير فرموده به طلب فضل پروردگار و اين تعبير در سوره جمعه نيز آمده، آنجا كه مى‏فرمايد:” يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله و ذروا البيع - تا آنجا كه مى‏فرمايد - فاذا قضيت الصلوة فانتشروا فى الارض، وابتغوا من فضل الله! “ چون در اين دو آيه نخست از دادوستد تعبير به بيع كرده، و سپس از همان تعبير به طلب رزق خدا نموده، و بهمين جهت است كه در سنت نيز ابتغاى از فضل خدا در آيه مورد بحث به بيع تفسير شده، پس آيه دليل بر اين است كه دادوستد در خلال عمل حج مباح و جايز است .

## وقوف در عرفات و مشعر الحرام

” فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام! “

افضتم به معناى بيرون شدن دسته جمعى عده‏اى است از محلى كه بودند، پس آيه دلالت دارد بر اينكه وقوف به عرفات هم واجب است، همچنانكه وقوف به مشعر الحرام كه همان مزدلفه باشد واجب است .

” و اذكروه كما هديكم ...،“ يعنى بياد خدا بيفتيد البته يادى كه با نعمت (هدايت او شما را،) برابر و مانند باشد، چون شما قبل از اينكه او هدايتتان كند از گمراهان بوديد.

## كوچ جمعي از عرفات

” ثم افيضوا من حيث افاض الناس ...!“

 ظاهر اين آيه مى‏رساند كه افاضه بر طبق سنت ديرينه‏اى كه قريش داشتند واجب است، و مى‏خواهد مخاطبين را در اين سنت ملحق به نياكانشان كند.

بنا بر اين آيه شريفه با روايتى كه مى‏گويد: قريش و هم سوگندانشان كه به عرف محلى حمس ناميده مى‏شدند، وقوف به عرفات نمى‏كردند، بلكه تنها به مزدلفه وقوف مى‏كردند، و منطقشان اين بود كه ما اهل حرم نبايد از حرم خدا دور شويم، خداى تعالى در آيه بالا دستورشان داد كه شما هم مانند ساير مردم كوچ كنيد، از همانجائى كه آنان كوچ مى‏كنند، يعنى از عرفات, منطبق مى‏شود، و بنا بر اين ذكر اين حكم بعد از جملة” فاذا افضتم من عرفات ...،“ و بكار بردن كلمه (ثم) كه بعديت را مى‏رساند، در آن جمله براى اين است كه ترتيب ذكرى را رعايت كرده باشد، و در حقيقت گفتار به منزله استدراك است، و معنايش اين است كه احكام حج اينهائى بود كه ذكر شد، چيزى كه هست بر شما واجب است كه در كوچ كردن مانند ساير مردم از عرفات كوچ كنيد، نه از مزدلفه !

## پایان مناسک حج با ذکر شایسته خدا

* ” فَإِذَا قَضيْتُمْ مَّنَسِكَكمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكمْ أَوْ أَشدَّ ذِكراً!
* پس هر گاه مناسك خود را تمام كرديد خدا را ياد آريد آنطور كه در جاهليت بعد از تمام شدن مناسك پدران خود را ياد مى‏كرديد بلكه بيشتر از آن!“

اين آيه شريفه دعوت به ذكر خدا مى‏كند، و در اين دعوت مبالغه نموده و مى‏فرمايد: جا دارد كه حاجى حداقل خدا را به قدر پدران خود به خاطر بياورد، و بلكه بيشتر، براى اينكه نعمت خدا نسبت به او كه به حكم آيه:” و اذكروه كما هديكم،“ همان نعمت هدايت است، بزرگتر از نعمتى است كه پدران به آدمى داده‏اند.

” او اشد ذكرا،“ در اين جمله ذكر را متصف به شدت كرده، چون ذكر همانطور كه از نظر كميت و مقدار متصف به كثرت مى‏شود، همچنانكه در جاى ديگر فرموده:” و اذكروا الله ذكرا كثيرا،“ و نيز فرموده:” و الذاكرين الله كثيرا،“ همچنين از نظر كيفيت متصف به شدت مى‏شود چون ذكر، به معناى واقعيش منحصر در ذكر لفظى نيست بلكه امرى است مربوط به حضور قلب، و لفظ را هم اگر ذكر مى‏گويند، از اين جهت است كه لفظ از معناى قلبى و ياد درونى حكايت مى‏كند.

و چون چنين است هم اتصافش به كثرت از نظر موارد صحيح است، چون معنايش ياد خدا در غالب حالات است، همچنانكه فرمود:” الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم،“ و هم اتصافش به شدت در پاره‏اى از موارد صحيح است، و چون مورد آيه بطوريكه از آن استفاده مى‏شود موردى است كه آدمى را از خدا بى‏خبر مى‏كند، و ياد خدا را از دل مى‏برد، لذا مناسب‏تر آن بود ذكر را كه بدان امر مى‏فرمايد به شدت توصيف كند، نه به كثرت و مطلب روشن است.

## دعائی برای پایان مناسک حج

 « رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا حَسنَةً وَ فى الاَخِرَةِ حَسنَةً وَ قِنَا عَذَاب النَّارِ!»

بعضى از مردم مى‏گويند: پروردگارا در همين دنيا به ما حسنه بده ولى در آخرت هيچ بهره‏اى ندارند، و بعضى از آنان مى‏گويند: پروردگارا به ما هم حسنه در دنيا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ كن! ايشان از آنچه كرده‏اند نصيبى خواهند داشت و خدا سريع الحساب است!

اين جمله تفريع است بر جملة” فاذكروا الله كذكركم آباءكم،“ و مراد از ناس مطلق افراد انسان اعم از مؤمن و كافر است چه كافر كه به غير از پدران خود بياد كس ديگر نيست، و جز افتخارات دنيوى را نمى‏خواهد و جز دنيا نمى‏طلبد، و كارى به آخرت ندارد، و چه مؤمن كه جز آنچه نزد خداست نمى‏جويد، و اگر هم چيزى از امور دنيا را بخواهد چيزى است كه باز مورد رضاى پروردگارش( و وسيله كسب رضاى او است،) و بنا بر اين پس اينكه فرمود: بعضى از مردم مى‏گويند منظور گفتن به زبان قال نيست، بلكه گفتن به زبان حال است، و معناى آيه اين است كه: بعضى از مردم نمى‏خواهند مگر دنيا را، و اينان در آخرت هيچ نصيبى ندارند، بعضى هم هستند كه نمى‏جويند مگر آنچه را كه مايه رضا و خوشنودى پروردگارشان باشد، چه در دنيا و چه در آخرت: اينان از آخرت هم نصيب دارند.

از اينجا روشن مى‏شود كه چرا حسنه را در نقل كلام اهل آخرت ذكر كرد و در نقل كلام اهل دنيا نقل نكرد، چون كسى كه چيزى از امور دنيا مى‏خواهد مقيد نيست به اينكه آن چيز نزد خدا هم حسنه باشد يا نباشد، او دنيا را مى‏خواهد كه همه‏اش نزد او حسنه و خوب است, چون مايه زندگى دنيائى او است، و با هواى نفسش موافق و سازگار است، به خلاف كسى كه رضاى خدا را مى‏خواهد كه در نظر او آنچه در دنيا و آنچه در آخرت است دو جور است، يكى حسنه و ديگرى سيئه، و او نمى‏جويد و درخواست نمى‏كند مگر حسنه را .

و اينكه ميان جمله:” و ما له فى الاخرة من خلاق،“ و جمله:” اولئك لهم نصيب مما كسبوا،“ مقابله انداخته، اين معنا را مى‏فهماند كه اعمال طايفه اول كه فقط دنيا را مى‏خواهند باطل و بى‏نتيجه است، به خلاف دسته دوم كه از آنچه مى‏كنند بهره مى‏برند.

**” و الله سريع الحساب! “**

 سريع الحساب يكى از اسماى حسناى خداى تعالى است، و از آنجائى كه هيچ قيدى ندارد، به اطلاقش هم شامل دنيا مى‏شود و هم شامل آخرت، پس حساب خدائى هميشه حاصل است، و جريان دارد هر عملى كه بنده‏اش انجام دهد چه از حسنات باشد و چه غير آن، خداى عزوجل جزايش را مو به مو و درست بر طبق عملش مى‏دهد.

پس آنچه از معناى جمله ” فمن الناس من يقول،“ تا آخر سه آيه به دست آمد اين شد كه خداى را ياد كنيد، چونكه مردم در طرز تفكرشان نسبت به دنيا دو دسته‏اند، بعضى از ايشان تنها دنيا را مى‏خواهند و جز دنيا به ياد هيچ چيز ديگر نيستند كه اينگونه مردم هيچ نصيبى در آخرت ندارند، بعضى ديگر كسانى هستند كه آنچه مايه رضاى خدا است مى‏خواهند، كه اينگونه افراد از آخرت هم نصيب دارند و خدا سريع الحساب است، در حساب آنچه بنده‏اش مى‏خواهد به زودى مى‏رسد، و آن را بر طبق خواسته‏اش به او مى‏دهد، و بنا بر اين پس اى مسلمانان شما با ياد خدا جزو نصيب‏داران در آخرت باشيد، و از آنها مباشيد كه به خاطر ترك ياد خدا در آخرت بى‏نصيب شدند، و در نتيجه شما هم نااميد و تهى‏دست شويد .

## ايام تشريق

” و اذكروا الله فى ايام معدودات! “

 ايام معدودات همان ايام تشريق يعنى يازدهم و دوازدهم و سيزدهم ذى الحجه است. دليل بر اينكه مراد ايام بعد از دهه ذى الحجه است اين است كه حكم يادآورى خدا در ايام معدودات را بعد از فراغ از بيان اعمال حج ذكر فرمود، و دليل بر اينكه مراد سه روز بعد از دهه ذى الحجه است، اين است كه دنبالش مى‏فرمايد:” فمن تعجل فى يومين ...،“ چون تعجيل در دو روز وقتى فرض دارد كه ايام سه روز باشد، يك روز روز كوچ باشد، و در دو روز هم عجله كند، اين مى‏شود سه روز، و اتفاقا در روايات هم ايام معدودات به همين سه روز كه گفتيم تفسير شده است .

## بخشيده شدن گناهان حاجي

* ” فمن تعجل فى يومين فلا اثم عليه، و من تاخر فلا اثم عليه لمن اتقى!
* كسى كه عمل حج را تمام كرده، گناهانش بخشوده شده است، چه اينكه در آن دو روز تعجيل كند، و چه اينكه تاخير كند.“

اينكه در هر دو جا فرمود:” لا اثم عليه! “ جنس اثم و گناه را از حاجى نفى مى‏كند، و هيچگونه قيدى هم در كلام نياورده، و اگر مراد اين بود كه بفهماند در تعجيل به تنهائى اثم نيست و يا در تاخير به تنهائى اثم نيست لازم بود جمله را به آن مقيد كند، در نتيجه معناى آيه اين مى‏شود: كسى كه عمل حج را تمام كرده، گناهانش بخشوده شده است، چه اينكه در آن دو روز تعجيل كند، و چه اينكه تاخير كند.

و از اينجا روشن مى‏شود كه آيه شريفه در مقام بيان تخيير ميان تاخير و تعجيل نيست نمى‏خواهد بفرمايد حاجى مخير است بين اينكه تاخير كند و يا تعجيل، بلكه منظور بيان اين جهت است كه گناهان او آمرزيده شده، چه تاخير کند و چه تعجيل.

و اما اينكه فرمود:” لمن اتقى ! “ منظور اين نيست كه تعجيل و تاخير را بيان كند، مراد اين است كه حكم نامبرده مخصوص مردم با تقوا است، اما كسانى كه تقوا ندارند اين آمرزش را ندارند .

و معلوم است كه بايد اين تقوا پرهيز از چيزى باشد كه خداى سبحان در حج از آن نهى كرده، و نهى از آن را از مختصات حج قرار داده، پس برگشت معنا به اين مى‏شود كه حكم نامبرده تنها براى كسى است كه از محرمات احرام و يا از بعضى از آنها پرهيز كرده باشد، و اما كسى كه پرهيز نكرده، واجب است در منا بماند و مشغول ذكر خدا در ايام معدودات باشد، و اتفاقا اين معنا در بعضى از روايات وارده از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام هم آمده است.

**” و اتقوا الله و اعلموا انكم اليه تحشرون!“**

در اين جمله كه خاتمه كلام است امر به تقوا مى‏كند، و مساله حشر و مبعوث شدن درقيامت را تذكر مى‏دهد، چون تقوا هرگز دست نمى‏دهد، و معصيت هرگز اجتناب نمى‏شود، مگر با يادآورى روز جزا، همچنانكه خود خداى تعالى فرمود:” ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب . “

و در اينكه از ميان همه اسماء قيامت كلمه حشر را انتخاب نموده و فرمود:” انكم اليه تحشرون،“ اشاره لطيفى است به حشرى كه حاجيان دارند، و همه در منا و عرفات يكجا جمع مى‏شوند و نيز اشعار دارد به اينكه حاجى بايد از اين حشر و از اين افاضه و كوچ كردن به ياد روزى افتد كه همه مردم به سوى خدا محشور مى‏شوند:**” و لا يغادر منهم احدا - و خداوند احدى را از قلم نمى‏اندازد ! “**

## حفظ حرمت تحریم ها و شعائر الهی

* « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تحِلُّوا شعاَئرَ اللَّهِ وَ لا الشهْرَ الحْرَامَ وَ لا الهَدْى وَ لا الْقَلَئدَ وَ لا ءَامِّينَ الْبَيْت الحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضلاً مِّن رَّبهِمْ وَ رِضوَناً وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصطادُوا وَ لا يجْرِمَنَّكُمْ شنَئَانُ قَوْمٍ أَن صدُّوكمْ عَنِ الْمَسجِدِ الحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلى الْبرِّ وَ التَّقْوَى وَ لا تَعَاوَنُوا عَلى الاثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شدِيدُ الْعِقَابِ!
* هان اى كسانى كه ايمان آورديد مقتضاى ايمان اين است كه - شعائر خداى و (چهار) ماه حرام را حلال مشماريد و نيز كشتن و خوردن قربانيهاى بى نشان مردم و قربانيهاى نشان دار آنان را حلال ندانيد، و متعرض كسانى كه به اميد فضل و خوشنودى خدا، راه بيت الحرام را پيش گرفته‏اند نشويد، و هر گاه از احرام در آمديد مى‏توانيد شكار كنيد، و دشمنى و كينه كسانى كه نگذاشتند به مسجد الحرام درآئيد شما را وادار به تعدى نكند، يكديگر را در كار نيك و در تقوا يارى كنيد، و در گناه و دشمنى به يكديگر كمك مكنيد و از خدا پروا كنيد، كه خدا شديد العقاب است!»

در اين آيه مجددا مؤمنين مورد خطاب واقع شده‏اند، و اين تكرار خطاب شدت اهتمام به حرمات خداى تعالى را مى‏رساند.

در جمله« لا تحلوا شعائرالله - حلال مكنيد شعائر خدا را،» كلمه احلال به معناى حلال كردن است، و حلال كردن و مباح دانستن ملازم با بى مبالات بودن نسبت به حرمت و مقام و منزلت پروردگارى است كه اين عمل را بى احترامى به خود دانسته است.

اين كلمه در هر جا به يكى از اين معانى است، يا به معناى بى مبالاتى است، و يا به معناى بى احترامى نسبت به مقام و منزلت است.

احلال شعائر الله به معناى بى احترامى به آن شعائر و يا ترك آنها است، و احلال شهر الحرام به معناى اين است كه حرمت اين چهار ماه را كه جنگ در آنها حرام است نگه ندارند، و در آنها جنگ كنند، و همچنين در هر جا معناى مناسب به آنجا را افاده مى‏كند.

كلمه شعائر جمع شعيره به معناى علامت است، و گوئی مراد از شعائر اعلام حج و مناسك آن باشد، و كلمه شهر الحرام به معناى ماههائى است كه خداى تعالى آنها را مورد احترام قرار داده، و آن عبارت است از چهار ماه قمرى، محرم و رجب و ذى القعده و ذى الحجه، و كلمه هدى به معناى آن حيوانى است كه آدمى از شهر خود با خود به طرف مكه مى‏برد تا قربانى كند، از قبيل گوسفند و گاو و شتر، و كلمه قلائد جمع قلاده به معناى گردن بند است، و در اينجا به معناى هر چيزى است مانند نعل و مثل آن، كه به عنوان اعلام به قربانى، به گردن حيوان مى‏اندازند و به اين وسيله اعلام مى‏كنند - كه اين شتر يا گاو يا گوسفند قربانى راه خدا است، اگر احيانا گم شد، و كسى او را پيدا كرد، بايد به منا بفرستد تا از طرف صاحبش قربانى شود.

 معناى جمله آمين البيت الحرام كسانى هستند كه قصد زيارت خانه خدا را دارند، فضل به معناى مال و يا سود مالى یا به معناى اجر آخرتى، و يا مطلق پاداش مالى است، و يا پاداش اعم از مالى و غير مالى است.

« و اذا حللتم فاصطادوا،» و چون از احرام در آمديد شكار بكنيد، جمله: شكار بكنيد از آنجا كه در مقامى آمده كه شنونده احتمال مى‏داده شايد شكار كردن بعد از احرام نيز حرام باشد دلالت بر وجوب ندارد، تنها دلالت مى‏كند بر اينكه بعد از احرام، حرام و ممنوع نيست.

« و لا يجرمنكم شنان قوم ان صدوكم عن المسجد الحرام ان تعتدوا،» اين كينه و دشمنى كه آنها نگذاشتند شما داخل مسجد الحرام بشويد، شما را وادار نكند بر اينكه بر آنان تعدى كنيد و حال آنكه خدا شما را بر آنان مسلط كرده، وبال اين جرم بر شما تحميل نشود.

« و تعاونوا على البر و التقوى و لا تعاونوا على الاثم و العدوان...،» اين جمله بيانگر اساس سنت اسلامى است، و خداى سبحان در كلام مجيدش كلمه برّ را تفسير كرده، و فرموده:« و لكن البر من آمن بالله و اليوم الاخر،» و كلمه تقوا به معناى مراقب امر و نهى خدا بودن است، در نتيجه برگشت معناى تعاون بر برّ و تقوا به اين است كه جامعه مسلمين بر برّ و تقوا و يا به عبارتى بر ايمان و عمل صالح ناشى از ترس خدا اجتماع كنند، و اين همان صلاح و تقواى اجتماعى است، و در مقابل آن تعاون بر گناه - يعنى عمل زشت كه موجب عقب افتادگى از زندگى سعيده است - و بر عدوان كه تعدى بر حقوق حقه مردم و سلب امنيت از جان و مال و ناموس آنان است، قرار مى‏گيرد.

خداى سبحان بعد از آنكه از اجتماع بر اثم و عدوان نهى فرمود نهى خود را با جمله:« و اتقوا الله ان الله شديد العقاب،» تاكيد كرد و اين در حقيقت تاكيدى است روى تاكيد ديگر، تاكيد اول جمله:« واتقوا الله!» است، و تاكيد دوم تهديد« ان الله شديد العقاب!» است.

( مستند: آیه 2 سوره مائده الميزان ج : 5 ص : 264)

# حکم شکار در حال احرام

* « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشىْ‏ءٍ مِّنَ الصيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِك فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ،
* يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَقْتُلُوا الصيْدَ وَ أَنتُمْ حُرُمٌ وَ مَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيَا بَلِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّرَةٌ طعَامُ مَسكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِك صِيَاماً لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سلَف وَ مَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ!
* اى كسانى كه ايمان آورديد خداوند هر آينه و مسلما شما را با چيزى از شكار مى‏آزمايد بطورى كه شكار تا دست‏رس و تيررس شما به شما نزديك مى‏شود تا بداند كه كيست كه از او به غيب مى‏ترسد پس كسى كه از اين به بعد از حدود خداوند تجاوز كند(و در حال احرام شكار كند،) براى اوست عذابى دردناك،
* اى كسانى كه ايمان آورديد شكار را نكشيد در حالى كه شما در احراميد و كسى كه از شما عمدا شكارى بكشد كفاره آن نظير همان شكار است از چهارپايان اهلى، دو نفر از شما كه صاحب عدالتند حكم به آن مى‏كنند، در حالى كه آن كفاره را هدى قرار داده و آنرا به كعبه مى‏رساند، يا اينكه كفاره‏اش طعام دادن به مسكينان و يا به جاى اطعام هر مسكين يك روز روزه است تا بچشد كيفر نافرمانى خود را، خداوند گناهان گذشته را عفو كرده است، و اگر كسى دوباره چنين معصيتى كند خدا از او انتقام مى‏گيرد و خداوند عزيز و انتقام‏گير است !»

اين آيات در باره حكم شكارهاى دريايى و صحرايى در حال احرام نازل شده است. اينكه فرمود:« بشى‏ء من الصيد،» مى‏خواهد ناچيزى و بى‏مقدارى شكار را تلقين كند، تا مخاطب را در انتهاى از نهيى كه در آيه بعدى است و دست ‏برداريش از سود ناچيز آن، كمك كند، و اينكه فرمود:« تناله ايديكم و رماحكم،» مى‏خواهد به شكار از جهت آسانى و دشوارى تعميم دهد، يعنى چه آن شكار آسان بدست آيد مانند جوجه‏هاى مرغ و بره‏هاى وحشى و تخم مرغ‏هاى وحشى كه با دست و به آسانى صيد مى‏شوند، و چه به دشوارى بدست آيد مانند حيوانات وحشى بزرگ كه عادتا جز بوسيله سلاح شكار نمى‏شود.

و ظاهر آيه و سياقش اين است كه مقدمه است براى حكم مشددى كه در آيه دومى است، و لذا دنبالش فرمود:« ليعلم الله من يخافه بالغيب،» چون در اين جمله اشعار هست به اينكه در اينجا حكمى از قبيل منع و تحريم در بين هست، سپس فرمود:« فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم! »

« ليعلم الله من يخافه بالغيب،» بعيد نيست اينكه فرمود خداوند شما را مى‏آزمايد تا بداند چه و چه كنايه باشد از اينكه بزودى پيشامدى را مقدر مى‏كند تا مردم تشخيص داده شوند كدام يك از آنان از عذاب ناديده خداوند مى‏ترسند و كدام يك نمى‏ترسد، زيرا جهل در ساحت مقدس پروردگار راه ندارد، تا بخواهد با پيش آوردن اين صحنه‏ها مطيع و عاصى را تشخيص دهد، و به اين وسيله جهل خود را بر طرف سازد. اما اينكه فرمود:« من يخافه بالغيب،» معناى خوف بالغيب اين است كه انسان از عذابهاى دردناك اخروى كه خداى تعالى انسان را از آنها تحذير كرده - با اينكه محسوس به هيچيك از حواس ظاهره‏اش نيست – بترسد. و اينكه فرمود:« فمن اعتدى بعد ذلك،» به اين معنا است كه اگر كسى بعد از اين امتحان از حدى كه خداوند برايش معين نموده تجاوز كند براى اوست عذابى دردناك.

« يا ايها الذين آمنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرم ...،» نهى است از كشتن شكار، ليكن جمله بعدى يعنى« احل لكم صيد البحر،» تا اندازه‏اى آنرا از جهت صيد بودن تفسير مى‏كند، و مى‏فهماند مراد از آن صيد، صيد خشكى و صحرايى است، چنانكه از جهت معناى قتل جمله « و من قتله منكم متعمدا فجزاء...،» با كلمه متعمدا آنرا تفسير مى‏نمايد، و ظاهر تعمد مقابل خطاست و معناى قتل خطايى اين است كه قتل را بدون قصد انجام دهد مثلا به منظور تمرين در تير اندازى تير به هدفى مى‏اندازد، اتفاقا تير به شكارى اصابت مى‏كند و آنرا از پاى در مى‏آورد، بنا بر اين از آيه استفاده مى‏شود كه اگر تير و يا سلاح ديگر خود را به قصد شكار بكار برد و شكار را از پاى در آورد كفاره واجب مى‏شود، چه اينكه بياد احرامش باشد يا آنرا فراموش كرده باشد.

« فجزاء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ الكعبة،» ظاهرا معنايش اين است كه اگر چنين كند بعهده اوست اينكه جزا و كفاره آنرا حيوانى اهلى نظير حيوانى كه كشته است بدهد، و تشخيص اينكه اين حيوان نظير آن شكار هست يا نيست بعهده دو نفر از مردان عادل و ديندار شما است، و در حالى اين جزا جزاى در راه خدا مى‏شود كه به صورت هدى درآيد، يعنى به مكه فرستاده شود تا طبق دستور سنت در خود مكه يا در منا نحر و يا ذبح شود.

« او كفارة طعام مساكين او عدل ذلك صياما،» این جمله دو خصلت ديگرى است براى كفاره صيد در حرم، و اما اينكه آيا بين اين سه خصلت ترتيب هست، يعنى اگر ممكن است اول هدى كردن حيوانى نظير آن شكار، اگر ممكن نشد اطعام مساكين، و اگر اين نيز ميسور نشد به همان مقدار روزه واجب است، يا اينكه ترتيب در بين نيست حتى اگر دو كفاره اولى هم ممكن باشد مى‏تواند سومى را اختيار كند؟ اين سؤالى است كه جوابش را بايد از اخبار استفاده كرد، و گرنه صرف اينكه كلمه اَو در آيه بكار رفته دلالت بر عدم ترتيب ندارد، و بيش از ترديد را نمى‏رساند، چيزى كه هست اينكه فرمود: او كفارة از آنجا كه طعام مساكين را كفاره ناميد سپس معادل آنرا از روزه معتبر دانست خالى از اشعار به ترتيب بين سه خصلت نيست.

« ليذوق وبال امره،» از آيه شريفه اين معنا كه كفاره خود نوعى از مجازات است بخوبى استفاده مى‏شود.

« عفا الله عما سلف و من عاد فينتقم الله منه،» اينكه عفو را متعلق به ما سلف - كارهاى گذشته- فرموده قرينه است بر اينكه مراد از ما سلف شكارهايى است كه قبل از نزول اين آيه در حال احرام كرده‏اند، نه شكارهايى كه در حين نزول اين آيه و يا بعد از آن صيد شده‏اند، بنا بر اين جمله عفا الله براى اين است كه كسى خيال نكند آيه كفاره شامل شكارهاى سابق بر نزول حكم هم هست، بنا بر اين خود يكى از ادله‏اى است كه مى‏توان به آن استدلال كرد بر اينكه صحيح است عفو خداوند شامل عملى شود كه گر چه گناه نيست ليكن در طبعش مفسده‏اي است كه اقتضاى نهى مولوى را دارد.

اما اينكه فرمود:« و من عاد فينتقم الله منه و الله عزيز ذو انتقام،» ظاهر عود تكرار كردن عمل است، ليكن در اينجا مراد تكرار افعال گذشته نيست تا معناى آيه اين بشود: كسى كه تكرار كند مثل اعمال گذشته را خداوند از او انتقام مى‏ستاند زيرا اگر به اين معنا باشد آيه منطبق مى‏شود با عملى كه حكم« و من قتله منكم متعمدا فجزاء ...،» متعلق است به آن، و در نتيجه مراد از انتقام همان حكم به كفاره كه حكمى است فعلى خواهد بود. ليكن ظاهر جمله« فينتقم الله منه،» اين است كه مى‏خواهد از يك امرى آينده خبر دهد، نه از حكمى فعلى، و اين خود شاهد است بر اينكه مراد از عود تكرار عملى است كه كفاره به آن متعلق شده است، و در نتيجه مراد از انتقام، عذاب الهى خواهد بود، نه همان كفاره .

بنا بر اين، آيه شريفه با صدر و ذيلش در صدد بيان جهات مساله قتل صيد است كه خدا از آنچه قبل از نزول آيه ارتكاب شده عفو فرموده، و هم اينكه از اين به بعد هر كس مرتكب شود كفاره‏اى شبيه به آنچه صيد كرده به گردنش مى‏آيد و هم اينكه اگر بار دوم آنرا مرتكب شود كفاره نداشته و خداوند عذابش مى‏كند.

بيشتر اخبارى كه از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام در تفسير اين آيه وارد شده به همين معنا دلالت دارد، و اگر اين معنى، مقصود نباشد متعينا بايد انتقام را حمل كرد بر چيزى كه شامل وجوب كفاره هم بشود، مانند مؤاخذه و امثال آن، و عود را هم بايد حمل كرد بر عملى كه شبيه باشد به اعمال گذشته، يعنى شكاركشى، آنگاه معناى آيه اين مى‏شود: هر كس بار ديگر شكاركشى سابق خود را از سر گيرد خداوند از او انتقام مى‏ستاند. يعنى او را با ايجاب كفاره مؤاخذه مى‏فرمايد، و اين معنا همانطور كه ملاحظه مى‏كنيد خيلى از ظاهر آيه بعيد است.

## شکارهای حلال و حرام دریائی و صحرائی در حال احرام

* « حِلَّ لَكُمْ صيْدُ الْبَحْرِ وَ طعَامُهُ مَتَعاً لَّكُمْ وَ لِلسيَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صيْدُ الْبرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى إِلَيْهِ تحْشرُونَ‏!
* حلال شده است براى شما شكار دريايى و خوردن آن براى اينكه براى شما و رهگذرها متاعى باشد، و حرام شده است بر شما شكار خشكى مادامى كه در احراميد، و بترسيد از خدايى كه بسوى او محشور مى‏شويد!»

اين آيات در مقام بيان حكم شكار كردن حيوانات دريايى و صحرايى است، نه حكم خوردن آنها، و اين خود شاهد است بر اينكه بايد متعينا بگوييم مراد از« طعامه – خوردن» كه معناى مصدرى است، نيست، بلكه مراد شكار كردن است.

و مقصود از **حليت طعام دريا** حليت خوردن آن است، در نتيجه از حليت صيد جواز شكار كردن حيوانات دريايى استفاده مى‏شود، و از طعام دريا حليت خوردن هر چيزى كه از دريا گرفته شود بدست مى‏آيد، و لو اينكه اين عنوان(آنچه از دريا گرفته شود،) اعم است، هم شامل شكار مى‏شود و هم مردارهايى كه آب بيرون مى‏اندازد و هم غير حيوان، الا اينكه آنچه از اخبار اهل بيت عليهم‏السلام‏ وارد شده است اين عنوان( آنچه از دريا گرفته مى‏شود،) را تفسير مى‏كند به ماهى‏هاى شور و امثال آن از شكارهاى مانده و كهنه، و اينكه فرمود:« متاعا لكم و للسيارة،» گویا حال است براى صيد البحر و طعامه و در آن اشاره‏اى هم به اين جهت هست كه خداوند از در منت آنرا حلال فرموده، و چون خطاب به مؤمنين از جهت مُحرم بودنشان است. عبارت لكم و للسيارة بمنزله اين است كه گفته شود براى شما مُحرمها و غير شما يعنى آنهايى كه احرام ندارند.

اين را هم بايد دانست كه در آيات مورد بحث گفتگوهاى فقهى زيادى هست كه، اگر كسى بخواهد از آن اطلاع حاصل كند بايد به كتب فقهى مراجعه نمايد.

## حرمت کعبه بیت الحرام و تشریع مناسک آن

* « جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْت الْحَرَامَ قِيَماً لِّلنَّاسِ وَ الشهْرَ الْحَرَامَ وَ الهَْدْى وَ الْقَلَئدَ ذَلِك لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكلّ‏ِ شىْ‏ءٍ عَلِيمٌ!
* خداوند مكه را بيت الحرام و مايه قوام مردم قرار داده و نيز بهمين منظور، شهر حرام و بردن هدى به مكه و قلائد را تشريع فرموده است، تشريع فرموده تا بدانيد كه خداوند مي داند آنچه را كه در آسمانها و در زمين است و بدرستى خداوند بهر چيز دانا است!»

اعتبار بيت الحرام و شهر الحرام و احكامى كه بر آن دو تشريع شده مبنى بر حقيقتى علمى و اساسى و جدى است، و آن اين است كه اين بيت الله و احكام و مناسكش مايه قوام و حيات مردم است.

تعليق كلام به كعبه و سپس توصيف آن به بيت الحرام **كعبه بيت الحرام** است، و همچنين توصيف ماه را به حرام و سپس ذكر هدى و قلائد كه از شؤونات حرمت كعبه هستند همه دلالت دارند بر اينكه ملاك در اين امرى كه در آيه است همانا احترام است.

قوام و قيام چيزى است كه انسان يا هر چيز ديگرى بوسيله آن بر پا مى‏شود، و قيام و قوام هر دو اسم‏اند براى چند چيز، مانند ستون و تكيه‏گاه.

خداوند كعبه را بيت الحرام و مايه قوام شما قرار داده چون دنيا و آخرت شما قوامش به كعبه است.

خداى تعالى كعبه را احترام كرده و آنرا بيت الحرام قرار داده، و به همين منظور بعضى از ماهها را هم حرام كرده و بوسيله حكم به وجوب حج در آن ماهها، بين ماههاى حرام و بيت الحرام ارتباط برقرار كرده است.

البته در اين بين امورى را هم كه مناسب با حرمت است مانند هدى(قربانی) و قلائد(قربانی قلاده دار) جعل فرمود، و غرض از همه اينها اين بود كه كعبه را پايه حيات اجتماعى سعيدى براى مردم قرار دهد، و آنرا قبله‏گاه مردم كند، تا در نماز، دل و روى خود را متوجه آن كنند، و اموات خود و ذبيحه‏هاى خود را بسوى آن توجه دهند، و در هر حال احترامش نمايند و در نتيجه جمعيت واحده‏اى را تشكيل داده و جمعشان جمع و دينشان زنده و پايدار گردد، و از اقطار مختلف گيتى و نقاط دور در آنجا گرد هم آيند و همه قسم طريق عبادت را پيموده و منافعى را كه خصوص اين قسم عبادت براى آنان دارد به چشم خود ديده و استيفا كنند، و نيز اهل عالم بشنيدن اسم آن و به گفتگوى از آن و رفته رفته نزديك شدن و ديدن آن و توجه بسوى آن، هدايت شوند .

خداى تعالى قريب به اين وجه را در آيه« ان اول بيت وضع للناس للذى ببكة مباركا و هدى للعالمين،» ذكر فرموده و نظير آن كلام در معناى قيام در شهر الحرام مى‏آيد، چه شهر(ماه)حرام نيز مايه قوام مردم است، و خداوند در آن ايام جنگ را تحريم نموده و جان و مال و عرض آنان را از دستبرد دشمن ايمن كرده، و در نتيجه به آنها فرصتى داده تا امور خود را اصلاح كنند، شهر حرام در حقيقت منزلگاه مسافر را مى‏ماند كه در آن به استراحت و رفع تعب و رنج و سفر مى‏پردازند.

و كوتاه سخن، بيت الحرام و شهر الحرام و هر چه كه متعلق است به آن مانند هدى و قلائد از جهت باعث بودن بر قوام معاد و معاش مردم منافعى است كه شمردن اشخاصى را كه از جزئيات ثابت و غير ثابت آن منتفع شده و مى‏شوند هر متفكرى را به شگفت درمى‏آورد، و اين حقيقت را بعد از چند آيه در بيان نهى از صيد براى اين منظور تذكر داد كه جوابى باشد از توهمى كه ممكن است كسى بكند و بگويد: نهى از شكار كردن با اينكه يا اصلا اتفاق نمى‏افتد و يا بندرت وقوع مى‏يابد حكمى است بسيار كم فائده و يا بى فايده، چه تحريم شكار در يك مكانى از امكنه و در زمانى از زمانها و همچنين سوق دادن هدى جز تقليد از خرافات امم جاهليت چه سودى در بر دارد؟ از اين سؤال جواب داده شده كه اعتبار بيت الحرام و شهر الحرام و احكامى كه بر آن دو تشريع شده مبتنى بر حقيقتى علمى و اساسى و جدى است، و آن اينست كه **اين بيت الله و احكام و مناسكش مايه قوام و حيات مردم است.**

از اين جا روشن مى‏شود چطور جمله« ذلك لتعلموا ...،» به ما قبل خود متصل مى‏شود، و اما اشاره ذلك يا بخود حكمى است كه در آيات قبل بيان شده، و جمله« جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما للناس ...،» حكمت آن را بيان مى‏كند، يا بيان حكمى است كه جمله « جعل الله الكعبة ...،» آنرا توضيح مى‏دهد، اگر مشار اليه، اولى باشد معناى آيه اين مى‏شود:

- « خداوند بيت الحرام و شهر الحرام را باعث قوام مردم قرار داده، و احكامى را مناسب آن دو جعل فرموده تا با عمل كردن و حفظ احترام آنها به اين حقيقت پى ببرند كه خداوند به آنچه در آسمان‏ها و زمين است دانا است چنين خدائى مى‏داند كه هر موجودى چه چيز برايش نافع است، از همين جهت اين احكامى را كه مى‏بينى (حرمت صيد و ساير احكام احرام،) تشريع كرده، نه از جهت تقليد از خرافات مردم نادان.»

و اگر معناى دوم باشد مفاد آيه اين مى‏شود: « ما براى شما اين حقيقت ( قرار دادن بيت الحرام و غيره را قوام مردم،) بيان كرديم تا بدانيد كه خداوند مى‏داند آنچه را كه در آسمانها و زمين است، و همچنين امور و احكامى كه در آن دو (بيت الحرام و شهر الحرام،) جعل فرموده از روى مصلحت بوده، پس كسى توهم نكند كه اين احكام لغو و يا ناشى از خرافات عهد جاهليت است. »

« اعلموا ان الله شديد العقاب و ان الله غفور رحيم ...،» اين دو آيه تاكيدند براى بيان احكام مذكور و تثبيت انذار براى موفقيت آنها و وعده‏اند براى فرمانبران و وعيدند براى نافرمانان، و چون شائبه تهديد هم در آن هست از اين رو وصف شدت عقاب را مقدم داشت بر وصف مغفرت و رحمت، و نيز از همين جهت در دنبالش فرمود:« ما على الرسول الا البلاغ و الله يعلم ما تبدون و ما تكتمون!»

##  روایات رسیده درباره صید در حال احرام

در تفسير عياشى به اسناد خود از حريز از امام ابى عبد الله عليه‏السلام‏ نقل كرده كه فرمود: اگر مرد محرم كبوترى را بكشد كفاره‏اش گوسفندى است، و اگر جوجه آنرا بكشد كفاره‏اش شترى است، و اگر تخم مرغى را با پا لگد كرده و بشكند بر اوست يكدرهم، كه آن را و آن گوسفند و شتر را در مكه و يا منا تصدق دهد، و اين همان قول خداست كه فرمود: « ليبلونكم الله بشى‏ء من الصيد تناله ايديكم (جوجه و تخم) و رماحكم (مادران آنها.)»

مؤلف: همين روايت را شيخ در تهذيب از حريز از آن جناب با اكتفاى به قسمت اخير آن نقل كرده است.

و در تهذيب به سند خود از ابن ابى عمير از حماد از حلبى از امام ابى عبد الله عليه‏السلام‏ نقل كرده كه فرمود: مُحرم وقتى صيدى را بكشد جزايى به گردنش مى‏آيد كه بايد آنرا به مسكينان تصدق دهد، و اما اگر بار دوم چنين كند كفاره‏اى بر او نيست، و خداوند از او انتقام مى‏ستاند، و مقصود از انتقام همان نقمت و عذاب آخرت است.

و در كافى به سند خود از احمد بن محمد از بعضى از رجال روايتى خود از امام ابى عبد الله عليه‏السلام‏ نقل مى‏كند كه فرمود: كسى كه در احرامش هدى بر او واجب شده مى‏تواند هدى خود را در هر جا كه بخواهد نحر كند، مگر فدا و كفاره صيد، كه بايد آنرا به مكه برساند، چون خداى تعالى در خصوص آن فرمود: « هديا بالغ الكعبة،» هديى كه به كعبه برسد.

و در تفسير عياشى از حريز از ابى عبد الله عليه‏السلام‏ روايت شده است كه فرمود: مراد از صيد دريا در آيه« احل لكم صيد البحر و طعامه متاعا لكم،» ماهى‏هاى شورى است كه مى‏خورند، و فرق بين حيوان دريايى و صحرايى اين است كه هر مرغى كه در باتلاقها و نيزارها بسر مى‏برد، اگر تخم‏گذارى و پرورش جوجه‏اش در خشكى انجام مى‏گيرد، آن مرغ از مرغهاى صحرايى بشمار مي رود، و اگر تخم‏گذارى و پرورش جوجه‏اش را در آب انجام مى‏دهد، آن مرغ از مرغهاى آبى محسوب مى‏شود، و شكار آن حلال است .

 ( مستند: آیه 94 تا 99 سوره مائده الميزان ج : 6 ص : 202)

# ماه هاي قمري و اوقات عبادات و حج

* ” يَسئَلُونَك عَنِ الأَهِلَّةِ قُلْ هِىَ مَواَقِيت لِلنَّاسِ وَ الْحَجّ...!
* از تو از هلالها مى‏پرسند كه غرض از اينكه قرص قمر در هر ماه يك بار به صورت هلال در مى‏آيد چيست؟ بگو اينها وقتها را براى مردم و براى حج معين مى‏كنند...!“

مواقيت جمع ميقات است، به معناى وقت معين شده براى عمل، يا محل تعيين شده، كه در آيه مورد بحث معناى اول يعنى زمان معين منظور است.

در جمله:” يسئلونك عن الاهلة،“ تعبير به اهله - يعنى جمع هلال - كرده و فرموده: از تو از اهله مى‏پرسند. غرض از سؤال، موقعيت ماههاى قمرى بوده كه سبب آنها چيست؟ و چه فوايدى دارد؟ در پاسخ هم به بيان فوايد آن پرداخته، و فرموده ماهها عبارتند از زمان و اوقاتى كه مردم براى امور معاش و معاد خود تعيين مى‏كنند.

چون انسان از حيث خلقت طورى است كه چاره‏اى جز اين ندارد كه افعال و كارهايش را كه همه از سنخ حركت به زمان است اندازه‏گيرى كند، و لازمه احتياج به اندازه‏گيرى اين است كه زمان ممتد و بى سر و ته را بر طبق امور خود به صورت قطعه‏هاى سر و ته ‏دار و كوچك و كوچكترى از قبيل سالها و فصلها و ماهها و هفته‏ها و روزها در آورد، و عنايت الهيه هم اين احتياج بندگان را تامين كرد، چون او مدبر امور مخلوقات و راهنماى آنها به سوى صلاح و اصلاح حياتشان مى‏باشد.

و اين تقطيع و تكه تكه كردن زمان به دو صورت ممكن بود، يكى بر حسب حركت ساليانه زمين به دور خورشيد، كه از آن چهار فصل درست مى‏شود، و يكى هم بر حسب حركت ماه به دور زمين، و چون اين تقطيع بايد طورى باشد كه همه مردم حتى عوام آنان نيز بتوانند به آسانى از حساب آن سردرآورند، لذا ماههاى قمرى را نام برد، كه هر انسان داراى ادراك صحيح و حواس مستقيم آن را مى‏فهمد، چون ماه و طلوع و غروب آن را هر سال دوازده بار مشاهده مى‏كند به خلاف خورشيد كه برجهايش ديدنى نيست بلكه بشر بعد از آنكه قرنها در روى زمين زندگى كرد به تدريج به حساب آن كه حسابى است بس دقيق پى‏برد، حسابى كه هم اكنون نيز عامه مردم از آن سر در نمى‏آورند .

پس ماههاى قمرى اوقاتى هستند كه مردم امور دين و دنياى خود را با آن تعيين مى‏كنند، و مخصوصا در امور دينى مساله حج را معين مى‏كنند كه در ماههاى معلومى انجام مى‏شود، و اينكه از ميان همه عبادات حج را دوباره نام برد، گويا از اين جهت بوده كه خواسته است زمينه را براى آيات بعدى كه حج را به بعضى از ماهها اختصاص مى‏دهد فراهم سازد.

 ( مستند:آيه 189 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 79)

# لغو رسوم جاهليت در حج

* ” وَلَيْس الْبرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوت مِن ظهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أْتُوا الْبُيُوت مِنْ أَبْوَبِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكمْ تُفْلِحُونَ‏!
* و اين كار خوبى نيست كه شما در حال احرام از پشت بام داخل خانه‏ها شويد، بلكه عمل صحيح اين است كه از خدا بترسيد و خانه‏ها را از در درآييد و از خدا پروا كنيد باشد كه رستگار شويد!“

دليلى نقلى اين معنا را ثابت كرده كه جماعتى از عرب جاهليت رسمشان چنين بوده كه چون براى زيارت حج از خانه بيرون مى‏شدند ديگر اگر در خانه كارى مى‏داشتند( مثلا چيزى جا گذاشته بودند،) از در خانه وارد نمى‏شدند، بلكه از پشت، ديوار را سوراخ مى‏كردند، و از سوراخ داخل مى‏شدند، اسلام از اين معنا نهى كرد، و دستور داد از در خانه‏ها درآيند.

آيه شريفه مورد بحث مى‏تواند با اين داستان منطبق باشد، و مى‏توان به رواياتى كه در شان نزول آيه اين داستان را نقل مى‏كند اعتماد نمود.

و امر در جمله:” و اتوا البيوت من ابوابها،“ امر مولوى و تكليف‏آور نيست بلكه امر ارشادى و نصيحت است، به اينكه خانه‏ها را از در درآمدن بهتر است از اينكه از پشت و يا بام آن درآئى، براى اينكه آنهائى كه براى خانه در ساخته‏اند غرضى عقلائى در نظر گرفته‏اند و آن اين است كه همه كسانى كه با اين خانه سر و كار دارند از يك نقطه داخل و خارج شوند، و اين رسمى است پسنديده كه مردم بر آن عادت دارند، دليل بر اينكه امر نامبرده مولوى نيست، اين است كه زمينه كلام تخطئه عادت زشتى است كه بدون هيچ دليلى در بين مردمى پيدا شده، عادتى كه به جز از بين بردن يك عادت پسنديده، و موافق با غرض عقلائى، دليل ديگرى ندارد، در چنين زمينه‏اى سفارش به اينكه خانه‏ها را از در درآييد، به بيش از هدايت و ارشاد به سوى طريقه صواب دلالتى ندارد، و تكليفى نمى‏آورد، بله داخل شدن در خانه‏ها از پشت خانه و يا از بام به عنوان اينكه اين عمل جزء دين است، بدعت است و حرام .

در الدر المنثور است كه وكيع و بخارى و ابن جرير از براء روايت كرده‏اند كه گفت: عرب جاهليت وقتى براى زيارت كعبه احرام مى‏بست اگر مى‏خواستند داخل خانه‏اى شوند از پشت خانه داخل مى‏شدند، و بدين جهت آيه شريفه:” ليس البر بان تاتوا البيوت من ظهورها، و لكن البر من اتقى و اتوا البيوت من ابوابها،“ نازل شد .

( مستند: آيه 189 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 82)

# تحریم مشرکین از ورود به مسجدالحرام

* « يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشرِكُونَ نجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسوْف يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ إِن شاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكيمٌ‏،
* اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! مشركان نجسند و بعد از امسال ديگر نبايد به مسجد الحرام نزديك شوند، و اگر از فقر مى‏ترسيد زود باشد كه خدا اگر بخواهد از كرم خويش شما را توانگر كند كه خدا دانا و شايسته‏كار است.»

این آیه ورود مشركين را به مسجد الحرام ممنوع و تحريم كرده، و فرموده بعد از امسال نبايد به مسجد الحرام نزديك شوند و آنسال، سال نهم هجرت بود، همانسالى كه على عليه‏السلام‏ سوره برائت را به مكه برد، و طواف در اطراف خانه را در حال برهنگى، و وارد شدن مشركين را در مسجد الحرام ممنوع اعلام نمود.

نهى از ورود مشركين به مسجد الحرام بحسب فهم عرفى امر به مؤمنين است، به اينكه نگذارند مشركين داخل مسجد شوند. و از اينكه حكم مورد آيه تعليل شده به اينكه چون مشركين نجسند، معلوم مى‏شود كه يك نوع پليدى براى مشركين و نوعى طهارت و نزاهت براى مسجد الحرام اعتبار كرده، و اين اعتبار هر چه باشد غير از مساله اجتناب از ملاقات كفار است با رطوبت.

« و ان خفتم عيلة،» معنايش اين است كه: اگر از اجراى اين حكم ترسيديد كه بازارتان كساد و تجارتتان راكد شود و دچار فقر گرديد، نترسيد كه خداوند بزودى شما را از فضل خود بى نياز مى‏سازد، و از آن فقرى كه مى‏ترسيد ايمن مى‏فرمايد.

اين وعده حسنى كه خداى تعالى براى دلخوش كردن سكنه مكه و آن كسانى كه در موسم حج در مكه تجارت داشتند داده، اختصاص به مردم آنروز ندارد، بلكه مسلمانان عصر حاضر را نيز شامل مى‏شود، ايشان را نيز بشارت مى‏دهد به اينكه، در برابر انجام دستورات دين، از هر چه بترسند خداوند از آن خطر ايمنشان مى‏فرمايد، و مطمئنا بدانند كه كلمه اسلام اگر عمل شود هميشه تفوق دارد، و آوازه‏اش در هر جا رو به انتشار است، همچنانكه شرك رو به انقراض است.

و بعد از اعلام برائت بيش از چهار ماه مهلتى براى مشركين نماند، و بعد از انقضاء اين مدت عموم مشركين مگر عده معدودى همه به دين اسلام درآمدند، و آن عده هم از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ درمسجد الحرام پيمانى گرفتند، و آن جناب براى مدتى مقرر مهلتشان داد، پس در حقيقت بعد از اعلام برائت تمامى مشركين در معرض قبول اسلام واقع شدند.

( مستند: آیه 28 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 303)

**فصل چهارم**

**تمتع، متعه، و نظرات**

# روایات رسیده در تشریع احکام عمره و تمتع

در كافى از حلبى از امام صادق عليه‏السلام روايت كرده كه فرمود: رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ چون خواست **حَجَّةِ الاسلام** را بجا آورد، چهار روز از ذى القعده مانده بيرون آمد، تا به مسجد شجره رسيد، و در آنجا نماز خواند، سپس مركب خود را براند، تا به بيدا رسيد، در آنجا محرم شد، و لبيك حج گفت، و صد رأس بدنه با خود حركت داد، مردم هم همگى احرام به حج بستند، و أحدى نيت عمره نكرد، و تا آن روز اصلا نمى‏فهميدند متعه در حج چيست؟ تا آنكه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ وارد مكه شد، طواف خانه را انجام داد، مردم هم با او طواف كردند، سپس نزد مقام دو ركعت نماز خواند و دست به حجر الاسود ماليد، سپس فرمود: من ابتدا مى‏كنم به آنچه خداى عزوجل ابتدا كرده بود، پس به صفا آمد، و سعى را از صفا شروع كرد، و هفت نوبت بين صفا و مروه سعى نمود، همينكه سعيش در مروه خاتمه يافت به خطبه ايستاد، و مردم را دستور داد تا از احرام در آيند، و حج خود را عمره قرار دهند، و فرمود اين چيزى است كه خداى عزوجل مرا بدان امر فرموده، مردم محلّ شدند، و رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود: اگر من در اين باره پيش‏بينى مى‏داشتم و مى‏دانستم چنين دستورى مى‏رسد، خود من نيز مانند شما بدنه با خود نمى‏آوردم، ولى چون آورده‏ام نمى‏توانم حج تمتع كنم، براى اينكه خداى عزوجل فرموده:” و لا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدى محله- يعنى سر نتراشيد، و از احرام در نيائيد، تا آنكه هدى به جاى خودش كه همان منا است برسد.“

سراقه بن جعثم كنانى عرضه داشت امروز تازه دين خود را شناختيم مثل اينكه همين امروز به دنيا آمده‏ايم، حال به ما خبر بده آيا اين حكم مخصوص امسال ما است، يا براى هرساله است؟ رسول خداصلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود نه، براى ابد حكم همين است، مردى برخاست و عرضه داشت: يا رسول الله آيا ممكن است چند روز ديگر كه براى حج احرام مى‏بنديم قطرات آب غسلى كه در اثر نزديكى با زنان كرده‏ايم از سر و رويمان بچكد، و خلاصه اين چه حكمى است؟ ( و خواننده عزيز بايد توجه داشته باشد كه در سنت جاهليت بعد از داخل شدن در مكه و طواف، از احرام در آمدن، و با زنان آميختن از شنيع‏ترين گناهان شنيع‏تر بوده، و از اين جهت سائل برخاسته و اعتراض كرده،) و رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله وسلّم‏ فرمود تو تا ابد به اين حكم ايمان نمى‏آورى!

امام صادق عليه‏السلام‏ سپس فرمود: در همان ايام على عليه‏السلام‏ از يمن آمد، و به مكه وارد شد، و ديد فاطمه عليهاالسلام‏ از احرام در آمده، و بوى خوش استعمال كرده، نزد رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روانه شد، جريان را از آن جناب پرسيد، رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود: يا على تو كه احرام بستى به چه نيت بستى؟ عرضه داشت: به آنچه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم نيت كرده، فرمود: پس تو هم نبايد از احرام درآئى، و او را در هدى خود كه گفتيم صد بدنه بود شريك كرد، سى و هفت شتر را به او داد، و شصت و سه شتر را براى خود نگه داشت، كه همگى را به دست خود نحر كرد، و از هر شترى قسمتى را گرفته در ديگى قرار داده دستور داد آن را بپزند، و خودش از آن گوشت، و مقدارى از آبگوشتش تناول نموده فرمود: الان مى‏توان گفت كه از همه شصت و سه شتر خورده‏ايم، و كسى كه حج تمتع بجا آورد بهتر است از كسى كه حج قران بياورد، و سوق هدى كند، و نيز از كسى كه حج افراد بياورد بهتر است.

راوى مى‏گويد از امام صادق عليه‏السلام‏ پرسيدم رسولخدا صلى‏الله‏عليه وآله‏ وسلّم در شب احرام بست يا در روز؟ فرمود: در روز، پرسيدم چه ساعتى؟ فرمود هنگام نماز ظهر.

مؤلف : اين معنا در تفسير مجمع البيان و غيره نيز روايت شده است.

و در تهذيب از امام صادق عليه‏السلام روايت كرده كه فرمود: عمره داخل در حج شد تا روز قيامت، پس كسى كه تمتع كند به عمره تا حج ( يعنى عمره تمتع بياورد قبل از حج،) بايد هر قدر مى‏تواند قربانى كند، پس كسى نمى‏تواند و چاره‏اى ندارد جز اينكه تمتع كند، چون خداى تعالى اين حكم را در كتاب نازل فرمود، و سنت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ هم بر آن جارى گشت.

و در كافى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آورده كه فرمود: ” ما استيسر من الهدى،“ يك گوسفند است.

و نيز در كافى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه در پاسخ كسى كه پرسيد اگر متمتع گوسفند نيافت چه كند؟ فرمود: قبل از روز هشتم و روز عرفه را روزه بگيرد، شخصى پرسيد: حال اگر در همان ترويه كه روز هشتم است تازه از راه رسيده باشد چه كند؟ فرمود: سه روز بعد از ايام تشريق، روزه بگيرد شخصى پرسيد: حال اگر شتربانش مهلت نداد كه در مكه بماند، و اين سه روز روزه را انجام دهد چه كند؟ فرمود: روز حصبه و دو روز بعدش روزه بگيرد، پرسيدند: روز حصبه كدام است؟ فرمود: روزى كه كوچ مى‏كند، پرسيدند: آيا روزه بگيرد در حالى كه مسافر است؟ فرمود : بله مگر در روز عرفه مسافر نبود؟ ما اهل بيت فتوامان اين است و دليلمان هم قرآن است كه مى‏فرمايد: ”فصيام ثلثة ايام فى الحج،“ و منظورش در ذى الحجه است .

و شيخ طوسى عليه الرحمه از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: هر كس خانه‏اش به مكه نزديكتر از فاصله ميقات به مكه باشد او جزء حاضرين در مسجد الحرام است، و نبايد حج تمتع انجام دهد.

مؤلف: يعنى كسانى كه محل سكونتشان نزديكتر از ميقات است به مكه اينگونه افراد مصداق حاضرين در مسجد الحرام هستند، كه نبايد حج تمتع بياورند، و روايات ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ در اين معانى بسيار است.

و در كافى از امام باقر عليه‏السلام‏ روايت آورده كه در معناى جمله ”الحج اشهر معلومات،“ فرموده: ماههاى معلوم حج عبارت است از شوال، و ذى القعده، و ذى الحجه، احدى نمى‏تواند به نيت حج در غير اين سه ماه احرام ببندد.

و در تفسير عياشى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه در تفسير جمله ”لا جناح عليكم ان تبتغوا فضلا من ربكم ...،“ فرمود: منظور از فضل پروردگار رزق است، كه بعد از آنكه محرم از احرام خارج شد مى‏تواند در موسم حج به خريد و فروش بپردازد .

مؤلف: مى‏گويند اين خطاب بدين جهت صادر شد كه عرب تجارت و خريد و فروش در موسم حج را گناه مى‏دانست، خواست تا با اين آيه محذور نامبرده را بردارد.

و در تفسير عياشى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آورده كه در تفسير آيه:”ربنا آتنا فى الدنيا حسنة و فى الاخرة حسنة،“ فرمود: منظور از حسنه رضوان خدا و بهشت در آخرت است، و نيز سعة رزق و حسن خلق در دنيا است.

و در كافى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه در ذيل آيه شريفه: ” و اذكروا الله فى ايام معدودات ...،“ فرموده: مراد از اين ايام، ايام تشريق است چون عرب وقتى در منا اقامت مى‏كرد، بعد از قربانى شتر به تفاخر مى‏پرداخت، يكى مى‏گفت: پدر من چنين و چنان بود، آن ديگرى مى‏گفت پدرم چنين و چنان بود، خداى تعالى فرمود: ”فاذا قضيتم مناسككم فاذكروا الله كذكركم آباءكم، او اشد ذكرا،“ چون از مناسك خود پرداختيد به ياد خدا بيفتيد، همانطور كه به ياد پدران خود مى‏افتيد، بلكه بيشتر و شديدتر از ياد پدران، و تكبير اين است كه بگوئى: **” الله اكبر، الله اكبر، لا اله الا الله، و الله اكبر، ولله الحمد، الله اكبر على ما هدينا، الله اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام ! “**

و نيز در همان كتاب از همان جناب روايت كرده كه فرمود: تكبير در ايام تشريق را بايد از نماز ظهر روز عيد تا نماز صبح روز سوم عيد ادامه داد، و اما در شهرها اين تكبير دنبال ده نماز گفته مى‏شود( كه در حقيقت از ظهر روز عيد شروع، و بعد از نماز صبح روز دوازدهم ختم مى‏گردد.)

و در كتاب من لا يحضره الفقيه از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آورده كه شخصى از آن جناب از مفاد آيه:” فمن تعجل فى يومين فلا اثم عليه، و من تاخر فلا اثم عليه ...،“ پرسيد حضرت فرمود: معنايش اين نيست كه بيتوته در روز سيزدهم واجب نيست، خواستى انجام بده و نخواستى انجام نده بلكه معنايش اين است كه اگر اين واجب را نياوردى خدا اين گناهت را مى‏آمرزد، چون حاجى وقتى از حج بر مى‏گردد همه گناهانش آمرزيده است .

و در تفسير عياشى از آن جناب روايت كرده كه فرمود: او از حج بر مى‏گردد در حالى كه گناهانش آمرزيده شده، البته خداى تعالى گناه كسى را مى‏آمرزد كه تقوا داشته باشد.

و از امام باقر عليه‏السلام روايت آورده كه در معناى جمله:” لمن اتقى...،“ فرمود: يعنى كسى كه از رفث و فسوق و جدال و ساير محرماتى كه خداى تعالى بر محرم حرام كرده اجتناب كند.

و نيز از آن جناب روايت كرده كه در معناى جمله نامبرده فرمود: يعنى از خداى عزوجل پروا داشته باشد.

و از امام صادق عليه‏السلام روايت آورده كه فرمود: يعنى كسى كه از گناهان كبيره پروا كند.

مؤلف : خواننده محترم توجه فرمود كه آيه شريفه چه دلالتى دارد، و از آن چه فهميده مى‏شود، ممكن هم هست ما به عموم تقوا و اينكه قيدى برايش نيامده تمسك نموده، همانطور كه در دو روايت اخير آمده، بگوئيم منظور پروا كردن از عموم گناهان است.

## بحث ها و روایات درباره متعه و تمتع

در الدرالمنثور است كه بخارى و بيهقى از ابن عباس روايت كرده‏اند كه در پاسخ شخصى كه از وى از متعه حج سؤال كرده بود، گفته: مهاجرين و انصار و همسران رسولخدا در حجة الوداع احرام بستند، ما نيز احرام بستيم، چون به مكه رسيديم رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم فرمود: نيت احرام حج را به عمره برگردانيد، مگر كسانى كه با خود قربانى آورده، و به اين علامت لنگه كفشى به گردن آن حيوان انداخته باشند كه چنين افرادى بايد به همان نيت حج باقى مانده، بقيه نيت عمره كنند، و چون خانه خدا را طواف و در صفا و مروه سعى كرديم، عمل عمره ما تمام شد، و از احرام در آمديم، و با زنان در آميختيم، و لباس پوشيديم.

و در باره كسانى كه با خود قربانى آورده، آن را نشان كرده بودند، فرمود: اينگونه افراد نبايد از احرام درآيند، بلكه همچنان در احرام حج باشند، تا قربانيشان به جاى خود برسد، يعنى در منا ذبح شود. آنگاه در شب ترويه به ما كه از احرام در آمده بوديم، دستور فرمود: به نيت حج احرام ببنديم، ما نيز چنين كرديم، تا از اعمال و مناسك حج در عرفات و مشعر و منا فارغ شديم.

و آنگاه در روز عيد به مكه آمديم، و خانه خدا را طواف و بين صفا و مروه سعى كرديم، و در اينجا همه اعمال حج ما پايان يافت، تنها مساله قربانى باقى ماند، كه مى‏بايست به حكم” فما استيسر من الهدى، فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام فى الحج و سبعة اذا رجعتم،“ قربانى كنيم، كه البته در اين قربانى گوسفند هم كفايت مى‏كند، و يا به جاى آن روزه بگيريم، سه روز در حج، و هفت روز بعد از مراجعت به وطن.

در نتيجه آن سال هر دو عمل عمره و حج را در يك سال انجام داديم، و اين سابقه نداشت، دستورى بود كه خدا در كتابش نازل فرمود و سنت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بر آن جارى شد، تا مسلمانان خارج مكه كه از راه دور مى‏آيند بتوانند قبل از رفتن به عرفات از احرام درآيند، و آنچه در احرام برايشان حرام بود حلال شود و اينكه گفتيم مسلمانان خارج مكه، دليلش اين كلام خدا است كه مى‏فرمايد:” ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى المسجد الحرام،“ و ماههاى حج كه خداى تعالى آنها را ماه حج خوانده شوال، و ذى القعده، و ذى الحجه است، پس هر كس در اين ماهها حج تمتع كند، بايد يا خونى بريزد، و يا روزه بگيرد، و رفث به معناى جماع، و فسوق به معناى معاصى، و جدال به معناى ستيزگى در گفتار است.

و نيز در الدر المنثور است كه بخارى و مسلم از ابن عمر روايت كرده كه گفت: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در حجة الوداع حج تمتع آورد به اين صورت كه اول عمره را آورد، و سپس احرام حج بست و از آغاز كه در مسجد ذو الحليفه واقع در محل شجره احرام مى‏بست قربانى هم معين كرد، و قربانيش را با خود سوق داد، و قبل از هر كس رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ به نيت عمره احرام بست، مردم هم به متابعت وى نيت تمتع كرده، اول به عمره و سپس به حج احرام بستند.

ولى از آنجائى كه مردم دو دسته بودند، بعضى با خود قربانى آورده بودند، و بعضى نياورده بودند، لذا همينكه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم وارد مكه شد، به مردم فرمود: هر كس با خود قربانى آورده از احرام در نيايد، و هيچ يك از محرماتى كه بر او حرام بود حلال نمى‏شود، مگر بعد از آنكه از عمل حج فارغ شود، و كسانى كه قربانى نياورده‏اند طواف و سعى انجام دهند، و سپس تقصير كنند، و از احرام درآيند، و آنگاه قبل از رفتن به عرفات در مكه احرام حج ببندند و اگر از اين دسته كسانى باشند كه دسترسى به قربانى ندارند، بايد سه روز در سفر و هفت روز در وطن روزه بگيرند .

و باز در الدر المنثور است كه حاكم ( وى حديث را صحيح دانسته،) از طريق مجاهد، و عطا از جابر روايت كرده كه گفت: در بين مردم بگومگو زياد شد، ( گويا منظور بگومگوى در باره حج بوده،) تا آنكه بيش از چند روز به تمام شدن اعمال حج نماند، كه دستور يافتيم از احرام درآئيم از در تعجب به يكديگر مى‏گفتيم: چطور ممكن است شخصى كه براى عبادت به حج آمده احرام ببندد، در حالى كه يك ساعت قبلش منى از عورتش مى‏چكيده؟ اين اعتراض به گوش رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ رسيد لا جرم به خطبه ايستاد و فرمود:

هان اى مردم آيا مى‏خواهيد به خداى تعالى چيز ياد بدهيد؟ بخدا سوگند علم من از همه شما به خدا بيشتر است، و بيشتر از شما از او پروا دارم، من اگر جلوتر مى‏فهميدم آنچه را كه بعدا فهميدم هرگز قربانى با خود سوق نمى‏دادم، و مثل همه مردم از احرام در مى‏آمدم، بنا بر اين هر كس كه براى عمل حج با خود قربانى نياورده سه روز در حج و هفت روز در مراجعت به خانه‏اش روزه بگيرد، و هر كس توانست در همينجا قربانى تهيه كند آنرا ذبح كند، و ما به ناچار يك شتر را به نيت هفت نفر قربانى مى‏كرديم چون قربانى يافت نمى‏شد .

عطا اضافه كرده كه ابن عباس هم گفته كه چون قربانى يافت نمى‏شد رسول خدا گوسفندان خود را ميان اصحابش تقسيم كرد و به سعد بن ابى وقاص يك تيس( بز نر) رسيد كه به نيت خودش به تنهائى سر بريد.

و نيز در الدر المنثور است كه ابن ابى شيبه، و بخارى و مسلم از عمران بن حصين روايت كرده كه گفت: آيه متعه در كتاب خدا نازل شد، و ما در عهد رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ و با آن جناب به سفر حج رفتيم، و حج را به صورت متعه يعنى تمتع آورديم، و بعد از آنهم هيچ آيه ديگرى كه حج تمتع را نسخ كند نازل نشد، و رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ هم تا زنده بود از آن نهى نكرد ، تنها و تنها مردى از صحابه به رأى خود آن را قدغن نمود، و هر چه خواست گفت.

مؤلف : اين روايت به الفاظ و عباراتى ديگر كه معناى همه آنها قريب به همان روايت در الدر المنثور است نيز نقل شده است.

و در صحيح مسلم و مسند احمد و سنن نسائى از مطرف روايت آمده كه گفت: عمران بن حصين در مرضى كه به آن مرض از دنيا رفت نزد من فرستاد، و مرا احضار كرد و گفت يكى از كسانى كه من محدثش بودم، و برايش حديث مى‏كردم تو بودى، و به اين اميد برايت حديث مى‏گفتم كه بعد از من سودى به حالت داشته باشد، اگر من زنده ماندم احاديث مرا به من نسبت مده، و خلاصه نگو فلانى چنين گفت، و اگر از دنيا رفتم مستقيما به من نسبت بده براى اينكه ديگر خطرى برايم نيست و بدانكه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بين حج و عمره را جمع كرد، (يعنى حج تمتع آورد،) و بعد از آن آيه‏اى ديگر در نسخ اين حكم نازل نشد و خودش هم از آن نهى نفرمود تنها يك مرد عادى از پيش خود هر چه خواست گفت.

و نيز در صحيح ترمذى و كتاب زاد المعاد تاليف ابن قيم روايت شده كه شخصى از عبد الله پسر عمر از حج تمتع پرسش نمود عبد الله پسر عمر گفت: اين عمل عملى است حلال، پرسيد: آخر پدرت از آن نهى كرده، گفت: در اين مساله كه پدرم نهى كرده، اما رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ آن را بجاى آورده، آيا بايد امر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ را پيروى كنيم يا امر و فرمان پدرم را؟ سائل در پاسخ گفت: البته امر رسول خدا متبع است، عبد الله بن عمر گفت: اگر امر رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ متبع است پس بدان كه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ خودش اين عمل را بجاى آورد .

و صحيح ترمذى، و سنن نسائى، و سنن بيهقى، و موطا مالك، و كتاب الام شافعى همگى از محمد بن عبد الله روايت آورده‏اند كه گفت در سالى كه معاويه حج بجاى آورد از سعد بن ابى وقاص، و از ضحاك بن قيس شنيدم: كه با يكديگر در باره حج تمتع بحث مى‏كردند، ضحاك مى‏گفت: تنها كسانى كه اين عمل را انجام مى‏دهند كه نسبت به امر خدا جاهلند، سعد در جوابش مى‏گفت: بسيار حرف زشتى زدى، اى برادرزاده، ضحاك گفت: آخر عمر از اين عمل نهى كرد، سعد گفت: آخر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ اين عمل را بجاى آورد، و همه ما با آن جناب بجا آورديم .

و در الدر المنثور است كه بخارى، و مسلم، و نسائى از ابى موسى روايت آورده‏اند كه گفت: در بطحا خدمت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ رسيده، عرضه داشتم: در حال احرام نيت كردم: احرام مى‏بندم به آنچه رسول خدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله‏وسلّم‏ احرام بسته، فرمود: آيا با خود قربانى آورده‏اى؟ عرضه داشتم نه، فرمود پس برو در خانه طواف كن، و سعى بين صفا و مروه بجاى آر، و سپس تقصير كن، و از احرام درآى، من طواف و سعى كردم و سپس به خيمه زنى از بستگانم رفتم، او سر مرا اصلاح كرد، و شستشو داد .

و من در زمان ابى بكر و همچنين در عهد خلافت عمر به حج تمتع فتوا مى‏دادم تا آنكه در عهد عمر سالى در موسم حج مشغول مناسك حج بودم، كه مردى برايم خبر آورد: چه نشسته‏اى كه امير المؤمنين عمر در باره مناسك حج فتوائى تازه داده، من بانگ برداشتم كه اى مردم هر كس از ما فتوائى گرفته تكليفش دشوار شده، چون امير المؤمنين دارد مى‏آيد و حكم هر مساله را از او بگيريد، و به او اقتدا كنيد، پس همينكه عمر وارد شد، از او پرسيدم: چه چيز تازه‏اى در باره مناسك حج گفته‏اى؟ گفت: اينكه به كتاب خدا تمسك كنيم كه مى‏فرمايد: ” و اتموا الحج و العمرة لله- حج و عمره را براى خدا تمام كنيد!“ و نيز به سنت پيامبران تمسك كنيم كه فرموده محرم نبايد از احرام در آيد تا آنكه قربانى خود را ذبح كند.

و نيز در الدر المنثور است كه مسلم از ابى نضره روايت كرده كه گفت: ابن عباس همواره به مردم دستور مى‏داد حج تمتع كنند، و عبد الله بن زبير همواره از آن نهى مى‏كرد، اين اختلاف نظر به جابر بن عبد الله گفته شد، در پاسخ گفت: احاديث به دست من در بين مردم داير و شايع شده، ما با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ حج تمتع مى‏كرديم، همينكه عمر به خلافت رسيد گفت: خدا از هر چه مى‏خواست براى پيغمبرش حلال مى‏كرد، و ملاك كار ما قرآن است، كه هر آيه‏اش در جائى كه بايد نازل شود نازل شده، و قرآن فرموده:” فاتموا الحج و العمرة لله!“ بنا بر اين همانطور كه قرآن دستور داده عمل كنيد، و حج خود را از عمره جدا سازيد، يعنى در يك سال هر دو را انجام ندهيد، چون اگر اين كار را كه مى‏گويم بكنيد حج شما تمام‏تر و عمره‏تان هم تمام‏تر مى‏شود .

و در مسند احمد از ابى موسى روايت شده كه گفت: اين عمل يعنى حج تمتع سنت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم ‏است، ولى من مى‏ترسم مردم بين عمره و حج در زير درختان اراك با زنان خود همخوابگى كنند و آنان را با خود برداشته به حج بروند.

و در جمع الجوامع سيوطى از سعيد بن مسيب روايت آمده كه گفت: عمر بن خطاب از حج تمتع در ماههاى حج نهى كرد، و گفت: هر چند خود من آنرا با رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ انجام دادم، و ليكن از آن نهى مى‏كنم، چون اين عمل باعث مى‏شود يك فرد مسلمان كه از افقى از آفاق به قصد زيارت حركت مى‏كند، و خسته و غبارآلود وارد مكه مى‏شود، اين خستگى و اين غبارآلودگيش و آن تلبيه گفتنش تنها مخصوص عمره‏اش باشد، بعد از عمره از احرام در آيد، و لباس بپوشد، و خود را خوشبو كند، و با همسرش اگر با خود آورده باشد همخوابگى كند، و همچنان به عيش و لذت بپردازد، تا روز هشتم ذى الحجه، آن وقت به نيت حج احرام ببندد، و بطرف منا (و عرفات،) برود، و تلبيه بگويد، در حالى كه نه غبارآلود باشد و نه خسته و كوفته، و تلبيه‏اش هم بيش از يك روز نباشد، در حالى كه حج افضل از عمره است.

علاوه اگر ما از حج تمتع جلوگيرى نكنيم مردم در زير همين درختان اراك با زنان خود دست به گريبان مى‏شوند، و اين عمل در انظار مردمى كه نه دامدارى دارند و نه كشت و زرع، مردمى كه در نهايت فقر بسر مى‏برند و بهار زندگيشان همين ايامى است كه حاجيان به مكه مى‏آيند خوشايند نيست.

و در سنن بيهقى از مسلم از ابى نضرة از جابر روايت شده كه گفت: به او گفتم: عبد الله بن زبير از حج تمتع نهى مى‏كند، و عبد الله بن عباس به آن امر مى‏كند، تكليف چيست؟ كدام درست مى‏گويند؟ گفت: احاديث به دست من در بين مردم منتشر مى‏شود، خلاصه متخصص اين فن منم، و من و همه مسلمانان در عهد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ و عهد ابى بكر حج تمتع مى‏كرديم، تا آنكه عمر به خلافت رسيد، وى به خطبه ايستاد و گفت: رسولخدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله‏وسلّم همين رسول و قرآن همين قرآن است، و در عهد رسول خدا صلى‏الله ‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ دو تا متعه حلال بود، ولى من از اين دو عمل نهى مى‏كنم، و مرتكبش را عقاب هم مى‏نمايم، يكى متعه زنان است كه اگر به مردى دست پيدا كنم كه زنى را براى مدتى همسر خود كرده باشد، او را سنگسار مى‏كنم، و زنده زنده در زير سنگريزه‏ها دفن مى‏سازم، و ديگرى متعه حج .

و در سنن نسائى از ابن عباس روايت شده كه گفت: از عمر شنيدم مى‏گفت: به خدا سوگند من شما را از متعه نهى مى‏كنم، هر چند كه در كتاب خدا هم آمده است، و رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ هم آن را انجام داده، و منظور عمر در اينجا متعه حج بود.

و در الدر المنثور است كه مسلم از عبد الله بن شقيق روايت كرده كه گفت: عثمان از متعه نهى مى‏كرد، و على به آن امر مى‏فرمود: پس روزى عثمان به على در اين باره اعتراض كرد، على عليه‏السلام‏ فرمود: تو خود مى‏دانى كه با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ حج تمتع كرديم، عثمان گفت: بله مى‏دانم، و ليكن آن روز از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ مى‏ترسيديم و نمى‏توانستيم مخالفت كنيم.

و نيز در الدر المنثور است كه ابن ابى شيبه و مسلم از ابى ذر روايت كرده كه گفت: متعه در حج مخصوص اصحاب رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بوده است.

و باز در الدر المنثور مى‏گويد: مسلم از ابى ذر روايت كرده كه گفت: متعه عملى است كه تنها ما مى‏توانيم آن را انجام دهيم، هم متعه زنان و هم متعه حج .

## تحليلي از روايات مربوط به نهي عمر از متعه درحج

روايات مربوط به حج تمتع بسيار زياد است، ولى ما در بالا به آن مقدار كه در غرض ما دخالت دارد اكتفا كرديم، و غرض ما بحث تفسيرى پيرامون نهى از متعه در حج است، چون در باره اين نهى از دو نظر مى‏شود بحث كرد، يكى اينكه نهى كننده (يعنى عمر،) حق داشته كه چنين نهيى بكند يا نداشته؟ و اگر نداشته آيا معذور بوده يا نه؟ اين بحث از غرض ما و از مسؤوليت اين كتاب خارج است.

نظر دوم اين است كه روايات نامبرده احيانا به آيات كتاب و ظاهر سنت استدلال كرده مى‏خواهيم بدانيم اين استدلالها صحيح است يا نه؟ و اين در مسؤوليت اين كتاب و سنخ بحث ما در اين كتاب است. لذا مى‏گوئيم در اين روايات از چند طريق بر نهى عمر از متعه حج استدلال شده است:

**اولین استدلال:** استدلال به اينكه آيه:” و اتموا الحج و العمرة لله،“ بر آن دلالت دارد، و حاصلش اين است كه آيه نامبرده عموم مسلمين را مامور كرده به اينكه حج را تمام و عمره را تمام كنند، و آيه‏اى كه حج تمتع را تشريع كرده مخصوص رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم است، اين استدلال در روايت ابى نضره از جابر آمده، كه گفت: همينكه عمر به خلافت رسيد گفت: خداوند از هر چيز هر قدر بخواهد براى پيغمبرش حلال مى‏كند و ملاك كار ما قرآن است، كه هر آيه‏اش در جائى كه بايد نازل شود نازل شده، و فرموده:” فاتموا الحج و العمرة لله،“ و به حكم اين آيه بايد حج خود را از عمره خود جدا كنيد .

**و اين استدلال به هيچ وجه درست نيست!** چون خواننده عزيز در تفسير آيه نامبرده توجه فرمود كه گفتيم: اين آيه بيش از اين دلالت ندارد كه اتمام حج و عمره واجب است، و كسى كه بايد اين عبادت را انجام دهد نمى‏تواند در وسط آن را قطع كند، به دليل اينكه دنبالش مى‏فرمايد:” فان احصرتم ...،“ و اما اينكه آيه شريفه دلالت داشته باشد بر اينكه مسلمانان بايد عمره را جداى از حج بياورند و متصل آوردنش تنها مخصوص به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم و يا به آن جناب و همراهانش بوده كه در آن سال يعنى در حَجَّةَ الوداع در خدمتش بوده‏اند، ادعائى است كه اثباتش از خرط القتاد مشكل‏تر است. ( خرط القتاد به اين معنا است كه انسان ساقه‏اى پر از تيغ زهردار را با دست بگيرد، و دست خود را بر آن بكشد، بطوريكه همه تيغ‏هاى ساقه مانند برگ از ساقه جدا شود و بريزد.)

علاوه بر اينكه در اين روايت اعتراف شده است به اينكه حج تمتع سنت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم بوده همچنانكه در روايت نسائى از ابن عباس نيز اين اعتراف آمده، و عمر به نقل ابن عباس گفته: به خدا سوگند من شما را از متعه نهى مى‏كنم، با اينكه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ آن را انجام داد !!

**دومین استدلال:** اما اينكه استدلال كرده‏اند به اينكه نهى از تمتع در حج موافق با كتاب و سنت است همچنانكه در روايت ابى موسى آمده بود، كه گفت: اگر از حج تمتع نهى كنيم هم به كتاب خدا عمل كرده‏ايم، كه مى‏فرمايد:” و اتموا الحج و العمرة لله،“ و هم به سنت پيامبرمان عمل كرده‏ايم، كه فرمود: محرم از احرام در نمى‏آيد تا وقتى كه قربانيش ذبح شود.

در پاسخ مى‏گوئيم كتاب خدا همانطور كه قبلا خاطرنشان كرديم بر خلاف اين گفتار دلالت دارد، و اما اينكه گفتند ترك حج تمتع پيروى از سنت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ است كه فرمود: محرم از احرام در نمى‏آيد مگر وقتى كه قربانيش ذبح شود، در پاسخ مى‏گوئيم:

 اولا اين گفتار درست بر خلاف فرموده رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ است، كه در رواياتى ديگر آمده، و بعضى از آنها گذشت، كه به صراحت فرمود: اين مخصوص كسانى است كه از ميقات با خود قربانى آوردند .

ثانيا اينكه: روايات تصريح دارد بر اينكه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم خودش اين عمل را بجا آورد، يعنى اول احرام بست به عمره، و سپس بار ديگر احرام بست به حج، و نيز تصريح دارد بر اينكه آن جناب به خطبه ايستاد و فرمود: اى مردم آيا مى‏خواهيد خدا را چيز بياموزيد؟ و ادعاى عجيبى كه در اين مقام شده ادعائى است كه ابن تيميه كرده، و گفته حج رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏ وآله‏وسلّم‏ در آن سال حج قران بود، نه حج تمتع چيزى كه هست كلمه متعه بر حج قران هم اطلاق مى‏شود .

ثالثا: صرف اينكه سر نتراشند تا قربانى به محل خودش برسد احرام حج نيست خود اين روايات هم نمى‏تواند دليل بر اين مدعا باشد، و آيه هم دلالت دارد بر اينكه آن سائق هديى حكمش سر نتراشيدن است كه اهل مسجد الحرام نباشد، چنين كسى است كه حتما بايد حج تمتع بياورد.

رابعا اينكه: بر فرض كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم حج تمتع بجا نياورد ليكن اين را كه ممكن نيست انكار كنيم كه آن روز رسولخدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله ‏وسلّم‏ به همه ياران خود يعنى آنهائى كه در حضورش بودند و آنها كه نبودند دستور داد حج تمتع بياورند، و چگونه ممكن است مسئله‏اى كه مبدء تاريخش چنين باشد، يعنى عموم مسلمين در آن مساله حكمى داشته باشند، و پيامبر اسلام حكمى ديگر مخصوص به خودش داشته باشد، و هر دو حكم در قرآن نيز نازل شده باشد، آنگاه حكم مخصوص به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در ميان امتش سنت گردد؟

**سومین استدلال:** و اما اين استدلال كه گفتند: تمتع باعث مى‏شود كه حج (يكى از باشكوه‏ترين مراسم اسلامى،) صورتى به خود بگيرد كه با معنويت آن سازگار نيست، چون به حاجى اجازه مى‏دهد در بين عمل خوشگذرانى كند، از زنان كام بگيرد، و از بوى خوش و لباس‏هاى فاخر استفاده كند، و اين استدلال از روايت احمد از ابى موسى استفاده مى‏شود، آنجا كه عمر گفت: درست است كه حج تمتع سنت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ است و ليكن من مى‏ترسم مردم در بين عمل حج زير درختان اراك با زنان خود درآميزند، و آنگاه وقتى احرام حج ببندند كه آب غسل جنابت از سر و رويشان بچكد، اين بود گفتار عمر، و نيز از بعضى روايت‏هاى ديگر كه در آن از عمر نقل شده كه گفت: من مى‏دانم كه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ و اصحابش حج تمتع را بجا آوردند، و ليكن من شخصا دوست نمى‏دارم كسانى كه به زيارت خانه خدا مى‏آيند با زنان درآميزند، آنگاه براى حج احرام ببندند، در حالى كه آب غسل از سر و رويشان بچكد، اين نيز گفتار عمر بود، كه **صريحا اجتهادى است در مقابل نص**، چون خداى تعالى و رسول گراميش بر مساله حج تمتع تصريح كرده‏اند، و خدا و رسولش بهتر مى‏دانند كه تشريع حكم حج تمتع ممكن است به اينجا منجر شود، كه مسلمين رفتارى را بكنند كه عمر آن را دوست نمى‏دارد، و بلكه از آن مى‏ترسد، و با وجود چنين تصريحى ديگر جاى اجتهاد نيست .

و از عجائب امور اين است كه در متن آيه‏اى كه حج تمتع را تشريع كرد همان چيزى كه عمر از آن مى‏ترسيد و از آن كراهت داشت آمده، مى‏فرمايد:

” فمن تمتع بالعمرة الى الحج... !

 **كسى كه با آوردن عمره تا انجام حج لذت گيرى كند، بايد قربانى كند!“**

بطوريكه ملاحظه مى‏فرمائيد قرآن كريم نام اين قسم حج را حج تمتع يعنى **(حج لذت گيرى)** نهاده، چون تمتع جز اين نيست كه زائر خانه خدا بتواند از آنچه كه در احرام بر او حرام بود يعنى از التذاذ با بوى خوش و با آميزش با زنان، و پوشيدن لباس و غيره، بهره‏مند شود، و اين عينا همان است كه عمر از آن مى‏ترسيد و كراهت مى‏داشت.

و از اين عجيب‏تر اينكه وقتى آيه شريفه نازل شد اصحاب به خدا و رسول اعتراض كردند، و رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ امر فرمود تا به عين همان چيزى كه سبب نهى بود تمتع ببرند. توضيح اينكه وقتى اين دستور صادر شد، بطوريكه در روايت در الدر المنثور از حاكم از جابر آمده مردم گفتند، آيا براى عمل حج در حالى به سوى عرفه روانه شويم كه منى از عورتهاى ما مى‏چكد، اين سخن به گوش رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم رسيد بلادرنگ به خطبه ايستاد و در خطبه‏اش گفتار مردم را رد نموده، براى بار دوم دستور داد تمتع كنند، همانطور كه بار اول آن را بر ايشان واجب كرده بود .

**چهارمین استدلال:** و اما استدلال ديگرى كه كرده‏اند و بطوريكه در روايت سيوطى از سعيد بن مسيب آمده كه گفته‏اند: (حكم تمتع در حج باعث تعطيل شدن بازارهاى مكه است، و مردم مكه نه زراعتى دارند و نه دامى، بهار كار مردم مكه همان موقعى است كه حاجيان به مكه و بر آنان وارد مى‏شوند،) استدلال درستى نيست، چون اجتهادى است در مقابل نص علاوه بر اينكه خود خداى تعالى در كلام مجيدش نظير اين استدلال را رد نموده، آنجا كه فرمان داده بود: از اين پس مشركين حق ندارند به مسجد الحرام در آيند، چون مشرك نجس است، و فرموده بود:” يا ايها الذين آمنوا انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم علية فسوف يغنيكم الله من فضله ان شاء، ان الله عليم حكيم،“ چون ممنوعيت مشركين از ورود به مسجد الحرام و قهرا از ورود به مكه معظمه نيز مستلزم كسادى بازار مكه بوده، و مع ذلك آيه شريفه اين محذور خيالى را رد نموده مى‏فرمايد: اگر از فقر مى‏ترسيد بدانيد كه به زودى خداى تعالى به فضل خود شما را بى‏نياز مى‏كند.

**پنجمین استدلال:** و اما استدلال ديگرى كه كرده و گفتند: تشريع حج تمتع بر اساس ترس بوده ( كه به نظر نگارنده منظور ترس از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏ وسلّم‏ بوده،) و چون امروز رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نيست تا از او بترسيم ديگر جائى براى تمتع در حج نيست، و اين استدلال در روايت الدر المنثور از مسلم از عبد الله بن شقيق آمده كه عثمان در پاسخ على عليه‏السلام‏ گفت: در آن روزها ما از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ مى‏ترسيديم، اين بود گفتار عثمان كه نظير آن از ابن زبير هم روايت شده، و روايت به نقل الدر المنثور اين است كه ابن ابى شيبه و ابن جرير و ابن منذر از ابن زبير روايت كرده‏اند كه وقتى به خطبه ايستاد و گفت: ايها الناس به خدا سوگند تمتع به عمره تا رسيدن حج اين نيست كه شما مى‏كنيد تمتع وقتى است كه مردى مسلمان احرام حج ببندد ولى رسيدن دشمن يا عروض كسالت و يا شكستگى استخوان و يا پيشامدى ديگر نگذارد حج خود را تمام كند، و ايام حج بگذرد، اينجاست كه مى‏تواند احرام خود را احرام عمره قرار دهد، و پس از انجام اعمال عمره از احرام در آيد، و تمتع ببرد، تا آنكه سال ديگر حج را با قربانى خود انجام دهد، اين است تمتع به عمره تا حج ...( تا آخر حديث.)

اشكالى كه در اين استدلال هست اين است كه آيه شريفه مطلق است هم خائف را شامل مى‏شود، و هم غير خائف را، و خواننده عزيز توجه فرمود كه جمله‏اى كه دلالت دارد بر تشريع حكم تمتع جمله:” ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى المسجد الحرام ...،“ است، نه جمله:” فمن تمتع بالعمرة الى الحج ...،“ تا در معناى آن قيد ترس را هم از پيش خود اضافه نموده بگويند: يعنى هر كس از ترس، حج خود را مبدل به عمره كرد، قربانى كند و معلوم است كه جمله اول ميان اهل مكه و ساير مسلمانان فرق گذاشته، و حج تمتع را مخصوص ساير مسلمانان دانسته، و سخنى از فرق ميان خائف و غير خائف به ميان نياورده است.

علاوه بر اينكه تمامى روايات تصريح دارد بر اينكه رسول خدا صلى‏الله‏ عليه‏ وآله‏وسلّم‏ حج خود را بصورت تمتع آورد، و دو احرام بست يكى براى عمره و ديگرى براى حج.

**ششمین استدلال:** و اما اين استدلال كه گفته‏اند: تمتع مختص به اصحاب رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بوده و شامل حال ساير مسلمين نيست (نقل از دو روايت الدر المنثور از ابى ذر،) اگر منظور از آن، همان استدلال عثمان و ابن زبير باشد كه جوابش را داديم، و اگر مراد اين باشدكه حكم تمتع خاص اصحاب رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ است، و شامل ديگران نمى‏شود، سخنى است باطل به دليل اينكه آيه شريفه مطلق است و مى‏فرمايد: اين حكم براى هر كسى است كه اهل مسجد الحرام نباشد ... چه صحابى و چه غير صحابى !

علاوه بر اينكه اگر حكم تمتع مخصوص اصحاب رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏ وآله ‏وسلّم‏ و ياران آن جناب بود چرا عمر و عثمان و ابن زبير و ابى موسى و معاويه و به روايتى ابى بكر آنرا ترك كردند با اينكه از صحابه آن جناب بودند.

## تمتع، و عدم جواز استفاده از اختیارات ولایت در نقض احكام الهي

**هفتمین استدلال:** و اما اينكه استدلال كردند به مساله ولايت، و اينكه عمر در نهى از تمتع از حق ولايت خودش استفاده كرد، چون خداى تعالى در آيه” اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم،“ اطاعت اولى الامر را هم مانند اطاعت خدا و رسول واجب كرده استدلال درستى نيست، براى اينكه ولايتى كه آيه شريفه آن را حق أولى الامر (هر كه هست!) قرار داده، شامل اين مورد نمى‏شود، چون أولى الامر حق ندارد احكام خدا را زير و رو كند.

توضيح اينكه آيات بسيار زيادى دلالت دارد بر اينكه اتباع و پيروى آنچه به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نازل شده واجب است، مانند آيه شريفه:” اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم،“ و معلوم است كه هر حكمى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ تشريع كند به اذن خدا مى‏كند، همچنانكه آيه شريفه:” ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله،“ و آيه شريفه:” ما آتيكم الرسول فخذوه و ما نهيكم عنه فانتهوا،“ بيان مي كند.

و معلوم است كه منظور از عبارت ” آنچه رسول برايتان آورده،“ به قرينه جمله ” و ما نهيكم عنه،“ اين است كه هر چه كه رسول شما را بدان امر كرده، در نتيجه به حكم آية نامبرده بايد آنچه را كه رسول واجب كرده امتثال كرد، و از هر چه كه نهى كرده منتهى شد و همچنين از هر حكمى كه كرده و هر قضائى كه رانده، چنانكه در باره حكم فرموده:” و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون،“ و در آيه‏اى ديگر فرموده:”فاولئك هم الفاسقون،“ و در جائى ديگر فرموده:” فاولئك هم الكافرون.“ و در مورد قضا فرموده:” و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم، و من يعص الله و رسوله، فقد ضل ضلالا مبينا.“

و نيز فرموده:” وربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة،“ و ما مى‏دانيم كه مراد از اختيار در اين آيه قضا و تشريع و يا حداقل اعم از آن و از غير آن است، و شامل آن نيز مى‏شود .

و قرآن كريم تصريح كرده به اينكه كتابى است نسخ ناشدنى، و احكامش به همان حال كه هست تا قيامت خواهد ماند، و فرموده:” و انه لكتاب عزيز لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه، تنزيل من حكيم حميد.“

و اين آيه مطلق است، و به اطلاقش شامل بطلان به وسيله نسخ نيز مى‏شود، پس به حكم اين آيه آنچه كه خدا و رسولش تشريع كرده‏اند، و هر قضائى كه رانده‏اند، پيرويش بر فرد فرد امت واجب است، خواه اولى الامر باشد يا نه!

از اينجا روشن مى‏شود كه جمله:” اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم،“ حق اطاعتى كه براى أولى الامر قرار مى‏دهد، اطاعت در غير احكام است، پس به حكم هر دو آيه، أولى الامر و ساير افراد امت در اينكه نمى‏توانند احكام خدا را زير و رو كنند يكسانند .

بلكه حفظ احكام خدا و رسول بر أولى الامر واجب‏تر است، و اصولا أولى الامر كسانى هستند كه احكام خدا به دستشان امانت سپرده شده، باید در حفظ آن بكوشند.

**پس حق اطاعتى كه براى أولى الامر قرار داده اطاعت اوامر و نواهى و دستوراتى است كه أولى الامر به منظور صلاح و اصلاح امت مى‏دهد البته با حفظ و رعايت حكمى كه خدا در خصوص آن واقعه و آن دستور دارد .**

مانند تصميم‏هائى كه افراد عادى براى خود مى‏گيرند، مثلا با اينكه خوردن و نخوردن فلان غذا برايش حلال است، تصميم مى‏گيرد بخورد، و يا نخورد, حاكم نيز گاهى صلاح مى‏داند كه مردم هفته‏اى دو بار گوشت بخورند، و يا با اينكه خريد و فروش براى افراد جايز است فردى تصميم مى‏گيرد اين كار را بكند، و يا تصميم مى‏گيرد نكند، حاكم نيز گاهى صلاح مى‏داند مردم از بيع و شرا اعتصاب كنند، و يا آن را توسعه دهند. و يا با اينكه بر فرد فرد جايز است وقتى كسى در ملك او با او نزاع مى‏كند به حاكم شرع مراجعه كند، و هم جايز است از دفاع صرفنظر كند، أولى الامر نيز گاهى مصلحت مى‏داند كه از حقى صرفنظر كند، و گاهى صلاح را در اين مى‏داند كه آن را احقاق نمايد .

پس در همه اين مثالها فرد عادى و يا أولى الامر صلاح خود را در فعلى و يا ترك فعلى مى‏داند، و حكم خدا به حال خود باقى است.

و همچنانكه يك فرد نمى‏تواند شراب بنوشد و ربا بخورد، و مال ديگران را غصب نموده ملكيت ديگران را ابطال كند، هر چند كه صلاح خود را در اينگونه كارها بداند، أولى الامر نيز نمى‏تواند به منظور صلاح كار خود احكام خدا را زير و رو كند، چون اين عمل مزاحم با حكم خداى تعالى است، آرى أولى الامر مى‏تواند در پاره‏اى اوقات از حدود و ثغور كشور اسلامى دفاع كند، و در وقت ديگر از دفاع چشم بپوشد، و در هر دو حال رعايت مصلحت عامه و امت را بكند، و يا دستور اعتصاب عمومى، و يا انفاق عمومى، و يا دستورات ديگرى نظير آن بدهد.

و سخن كوتاه آنكه آنچه يك فرد عادى از مسلمانان مى‏تواند انجام دهد، و بر حسب صلاح شخص خودش و با رعايت حفظ حكم خداى سبحان آن كار را بكند، و يا در آن چيز تصرف نمايد، ولى امرى كه از قبل رسول خدا صلى‏الله‏ عليه وآله‏وسلّم‏ بر امت او ولايت يافته، نيز مى‏تواند آن كار را بكند، و در آن چيز تصرف نمايد، تنها فرق ميان يك فرد عادى و يك ولى امر با اينكه هر دو مامورند بر حكم خدا تحفظ داشته باشند، اين است كه يك فرد عادى در آنچه مى‏كند صلاح شخص خود را در نظر دارد، و يك ولى امر آنچه مى‏كند به صلاح حال امت مى‏كند.

و گرنه اگر جايز بود كه ولى مسلمين در احكام شرعى دست بيندازد، هر جا صلاح ديد آن را بردارد، و هر جا صلاح ديد كه حكم ديگرى وضع و تشريع كند، در اين چهارده قرن يك حكم از احكام دينى باقى نمى‏ماند، هر ولى امرى كه مى‏آمد چند تا از احكام را بر مى‏داشت، و فاتحه اسلام خوانده مى‏شد، و اصولا ديگر معنا نداشت بفرمايند احكام الهى تا روز قيامت باقى است ؟!

حال آنچه را گفته شد با مساله تمتع كه مورد بحث بود تطبيق داده مى‏گوئيم: چه فرق است بين اينكه گوينده‏اى بگويد: حكم تمتع و بهره‏مندى از طيبات زندگى با هيات عبادات و نسك نمى‏سازد، و چون نمى‏سازد شخص ناسك بايد اين تمتع را ترك كند، و بين اينكه گوينده بگويد مباح بودن برده‏گيرى با وضع دنياى فعلى سازگار نيست، چون دنياى متمدن امروز همه حكم مى‏كنند به حريت عموم افراد بشر، پس بايد حكم اباحه برده‏گيرى كه از احكام اسلام است برداشته شود، و يا اينكه بگويد اجراى احكام حدود به درد چهارده قرن قبل مى‏خورد، و اما امروز بشر متمدن نمى‏تواند آن را هضم كند، و قوانين جاريه بين المللى هم آن را قبول نمى‏كند، پس بايد تعطيل شود.

اين بيانى كه ما كرديم از پاره‏اى روايات وارده در همين باب فهميده مى‏شود مانند روايت الدر المنثور كه مى‏گويد: اسحاق بن راعويه در مسند خود، و احمد از حسن روايت آورده‏اند كه عمر بن خطاب تصميم گرفت مردم را از متعه حج منع كند، ابى بن كعب برخاست و گفت تو اين اختيار را ندارى، چون متعه حج حكمى است كه قرآن بر آن نازل شده، و ما خود با رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ عمره تمتع به جاى آورديم، عمر چون اين بشنيد از تصميم خود تنزل كرد.

 ( مستند: آيه 196 تا 203 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 109)

**فصل پنجم**

## تشریع قبله

# جهت قبله مسلمین و احکام آن

* ” سيَقُولُ السفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتهِمُ الَّتى كانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشرِقُ وَ الْمَغْرِب يهْدِى مَن يَشاءُ إِلى صِرَطٍ مُّستَقِيم!
* بزودى سفيهان مردم خواهند پرسيد چه انگيزه‏اى مسلمانان را از قبله‏اى كه رو بدان سو نماز مى‏كردند برگردانيد؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست هر كه را بخواهد بصراط مستقيم هدايت مى‏كند !“

برگشتن قبله از بيت المقدس به كعبه، از بزرگترين حوادث دينى، و اهم احكام تشريعيه است، كه مردم بعد از هجرت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم به مدينه با آن روبرو شدند، آرى در اين ايام اسلام دست به انقلابى ريشه‏دار مى‏زند، و معارف و حقايق خود را نشر مي دهد، و معلوم است كه يهود و غير يهود در مقابل اين انقلاب، ساكت نمى‏نشينند، چون مى‏بينند اسلام يكى از بزرگترين مفاخر دينى آنان را كه همان قبله ايشان بود، از بين مى‏برد، قبله‏اى كه ساير ملل بخاطر آن تابع يهود و يهود در اين شعار دينى متقدم بر آنان بودند .

 علاوه بر اينكه اين تحويل قبله باعث تقدم مسلمانان، و دين اسلام مى‏شود چون توجه تمامى امت را يكجا جمع مى‏كند، و همه در مراسم دينى به يك نقطه رو مى‏كنند، و اين تمركز همه توجهات به يك سو، ايشان را از تفرق نجات مي دهد هم تفرق وجوهشان در ظاهر، و هم تفرق كلمه‏شان در باطن، و مسلما قبله‏شان كعبه تاثيرى بيشتر و قوى‏تر دارد، تا ساير احكام اسلام، از قبيل طهارت و دعا، و امثال آن، و يهود و مشركين عرب را سخت نگران مى‏سازد، مخصوصا يهود را كه به شهادت داستانهائى كه از ايشان در قرآن آمده، مردمى هستند كه از همه عالم طبيعت جز براى محسوسات اصالتى قائل نيستند، و براى غير حس كمترين وقعى نمى‏گذارند, مردمى هستند كه از احكام خدا آنچه مربوط به معنويات است، بدون چون و چرا مى‏پذيرند، ولى اگر حكمى در باره امرى صورى و محسوس از ناحيه پروردگارشان بيايد، مانند قتال و هجرت و سجده و خضوع و امثال آن، زير بارش نمى‏روند، و در مقابلش به شديدترين وجهى مقاومت مي كنند .

سخن كوتاه اينكه خداى تعالى هم خبر داد كه بزودى يهود بر مسئله تحويل قبله اعتراض خواهند كرد، لذا به رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ تعليم كرد كه چگونه اعتراضشان را پاسخ گويد، كه ديگر اعتراض نكنند.

اما اعتراض آنان اين بود كه خداي تعالى از قديم الايام بيت المقدس را براى انبياء گذشته‏اش قبله قرار داده بود، تحويل آن قبله بسوى كعبه كه شرافت آن خانه را ندارد چه وجهى دارد ؟

اگر اين كار به امر خدا است، كه خود، بيت المقدس را قبله كرده بود، چگونه خودش حكم خود را نقض ميكند؟ و حكم شرعى خود را نسخ مينمايد؟ و يهود بطور كلى نسخ را قبول نداشت، كه بيانش در آيه نسخ گذشت.

و اگر به امر خدا نيست، پس خود پيامبر اسلام از صراط مستقيم منحرف، و از هدايت خدا بسوى ضلالت گرائيده است، گو اينكه خداى تعالى اين اعتراض را در كلام مجيدش نياورده، لكن از جوابى كه داده معلوم مى‏شود كه اعتراض چه بوده است .

و اما پاسخ آن اين است كه قبله قرار گرفتن، خانه‏اى از خانه‏ها چون كعبه، و يا بنائى از بناها چون بيت المقدس، و يا سنگى از سنگها چون حجر الاسود، كه جزء كعبه است، از اين جهت نيست كه خود اين اجسام بر خلاف تمامى اجسام اقتضاى قبله شدن را دارد، تا تجاوز از آن، و نپذيرفتن اقتضاى ذاتى آنها محال باشد، و در نتيجه ممكن نباشد كه حكم قبله بودن بيت المقدس دگرگون شود و يا لغو گردد.

بلكه تمامى اجسام و بناها و جميع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و بالا و پائين در نداشتن اقتضاى هيچ حكمى از احكام برابرند، چون همه ملك خدا هستند، هر حكمى كه بخواهد و بهر قسم كه بخواهد و در هر زمان كه بخواهد در آنها مى‏راند، و هر حكمى هم كه بكند بمنظور هدايت خلق، و بر طبق مصلحت و كمالاتى است كه براى فرد و نوع آنها اراده مى‏كند، پس او هيچ حكمى نمي كند مگر به خاطر اين كه بوسيله آن حكم، خلق را هدايت كند، و هدايت هم نمى‏كند، مگر بسوى آنچه كه صراط مستقيم و كوتاه‏ترين راه بسوى كمال قوم و صلاح ايشان است.

پس بنا بر اين در جمله ”سيقول السفهاء من الناس،“ منظور از سفيهان از مردم، يهود و مشركين عرب است، و به همين جهت از ايشان تعبير به ناس كرد، و اگر سفيهشان خواند، بدان جهت بود كه فطرتشان مستقيم نيست، و رأيشان در مسئله تشريع و دين، خطا است، و كلمه سفاهت هم به همين معنا است، كه عقل آدمى درست كار نكند، و رأى ثابتى نداشته باشد .

مسلمانان تا آنروز يعنى ايامى كه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در مكه بود، و چند ماهى بعد از هجرت رو به قبله يهود و نصارى يعنى بيت المقدس نماز مي خواندند .

و اگر يهود در اين اعتراض كه قرآن حكايت كرده قبله بيت المقدس را به مسلمانان نسبت دادند، با اينكه يهوديان در نماز بسوى بيت المقدس قديمى‏تر از مسلمانان بودند، باين منظور بوده كه در ايجاد تعجب و در وارد بودن اعتراض مؤثرتر باشد.

* ” و ما جعلنا القبلة التى كنت عليها، الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه ... !
* و ما آن قبله را كه رو به آن مي ايستادى قبله نكرديم مگر براى اينكه معلوم كنيم چه كسى رسول را پيروى مى‏كند و چه كسى به عقب بر مى‏گردد هر چند كه اين آزمايش جز براى كسانيكه خدا هدايتشان كرده بسيار بزرگ است و خدا هرگز ايمان شما را بى اثر نمى‏گذارد كه خدا نسبت به مردم بسيار رئوف و مهربان است!“

ظاهر آيه اين است كه مي خواهد توهمى را كه احيانا ممكن است در سينه مؤمنين خلجان كند، دفع نمايد، و آن توهم اين است كه فلسفه برگرداندن قبله، و نسخ قبــله قبلى چيست؟ و تكليف نمازهائي كه تاكنون رو به بيت المقدس خوانده‏ايم چــه مي شود؟ و از اين هم بر مى‏آيد كه مراد به قبله‏اى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بر آن بود، همان بيت المقدس است، نه كعبه، پس هيچ دليلى نيست بر اينكه بگوئيم: بيت المقدس دو بار و كعبه هم دو بار قبله شده، چون اگر مراد بقبله در آيه كعبه باشد، لازمه‏اش همين مي شود, چون مى‏فرمايد: ما امروز آن قبله را كه قبلا رو به آن مى‏ايستادى، قبله نكرديم مگر براى چه و چه.

و سخن كوتاه اينكه جاى اين معنا بود كه در سينه مؤمنين اين توهم ايجاد شود كه اولا وقتى بناى خداى تعالى بر اين بود كه بالأخره كعبه را قبله مسلمانان كند، چرا از همان روز اول نكرد و گذاشت مدتى مسلمانان رو به بيت المقدس نماز بخوانند؟ لذا خداى تعالى براى دفع اين توهم خاطر نشان كرد، كه تشريع احكام جز بخاطر مصالحى كه برگشتنش به تربيت و تكميل مردم است صورت نمى‏گيرد، منظور از تشريع احكام هم تربيت و تكميل مردم است، و هم جداسازى مؤمنين از غير مؤمنين است، و هم مشخص كردن فرمانبران از عاصيان متمرد، و آن سببى كه باعث شد كه قبله يهوديان را مدتى قبله شما مسلمانها قرار دهيم، عينا همين‏ها بود كه گفتيم .

و ثانيا آن نمازهائيكه مسلمانان بسوى بيت المقدس خواندند تكليفش چيست؟ چون در حقيقت نماز بطرف غير قبــــله بوده، و بايد باطل باشد، از اين توهم هم جواب مي دهد: قبله مادام كه نسخ نشده قبله است، چون خداى تعالى هر وقت حكمى را نسخ مى‏كند، از همان تاريخ نسخ از اعتبار مى‏افتد، نه اينكه وقتى امروز نسخ كرد دليل باشد بر اينكه در سابق هم بى اعتبار بوده، و اين خود از رأفت و رحمتى است كه به مؤمنين دارد، و عهده‏دار بيان اين جواب جمله:” و ما كان الله ليضيع ايمانكم، ان الله بالناس لرؤف رحيم...!“ است.

” قد نرى تقلب وجهك فى السماء، فلنولينك قبلة ترضيها ... ما تو را ديديم كه رو در آسمان مى‏چرخاندى پس بزودى تو را بسوى قبله‏اى برمي گردانيم كه دوست مى‏دارى، اينك روى خود به طرف قسمتى از مسجد الحرام كن، و هر جا بوديد رو بدان سو كنيد و كسانيكه اهل كتابند مى‏دانند كه اين برگشتن به طرف كعبه حق است و حكمى است از ناحيه پروردگارشان و خدا از آنچه مى‏كنند غافل نيست!“

از اين آيه بدست مى‏آيد كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم قبل از نازل شدن حكم تغيير قبله، يعنى نازل شدن اين آيه، روى خود را در اطراف آسمان مى‏گردانده، و گويا انتظار رسيدن چنين حكمى را مى‏كشيده، و يا توقع رسيدن وحيى در امر قبله داشته، چون دوست مي داشته خداي تعالى با دادن قبله‏اى مختص به او و امتش، احترامش كند، نه اينكه از قبله بودن بيت المقدس ناراضى بوده باشد.

بطوريكه از روايات وارده در داستان، و شان نزول اين آيه برمى‏آيد يهوديان مسلمانان را سرزنش مى‏كرده‏اند: كه شما قبله نداريد، و از قبله ما استفاده مى‏كنيد، و با بيت المقدس به مسلمانان فخر مى‏فروختند، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ از اين باب ناراحت مي شد، شبى در تاريكى از خانه بيرون شد، و روى بسوى آسمان گردانيد، منتظر بود وحيى از ناحيه خداى سبحان برسد، و اين اندوهش را زايل سازد، پس اين آيه نازل شد و بفرضى كه آيه‏اى نازل مي شد، بر اينكه قبله شما مسلمانان هم همان قبله سابق است، باز حجتى مي شد براى آنجناب عليه يهود، چون نه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ ننگ داشت از اينكه رو بقبله يهوديان نماز بخواند، و نه مسلمانان زيرا عبد بغير اطاعت و قبول، شانى ندارد، لكن آيه شريفه قبله‏اى جديد براى مسلمانان معين كرد، و سرزنش يهود و تفاخر آنها را خاتمه داد، علاوه بر اينكه تكليف مسلمانان را يكسره كرد، هم حجتى براى آنان شد، و هم دلشان خشنود گشت .

* ” فول وجهك شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره...،
* **اينك همين امروز روى خود به طرف قسمتى از مسجد الحرام كن، و هر جا بوديد رو بدان سو كنيد...! “**

كلمه شطر بمعناى بعض است، و منظور از بعض مسجد الحرام همان كعبه است، و اگر صريحا نفرمود: ” فول وجهك الكعبة،“ و يا ” فول وجهك البيت الحرام،“ براى اين بود كه هم مقابل حكم قبله قبلى قرار گيرد، كه شطر مسجد اقصى - يعنى صخره معروف در آنجا - بود، نه همه آن مسجد.

و لذا در اينجا هم فرمود: شطر مسجد حرام - يعنى كعبه - و هم اينكه با اضافه كردن شطر بر كلمه مسجد، بفهماند كه مسجد نامبرده مسجد حرام است، و اگر مى‏فرمود شطر الكعبه، يا شطر البيت الحرام اين مزيت از بين ميرفت.

در آيه شريفه اول حكم را مختص به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ كرده، و فرمود: ” پس روى خود بجانب بعضى از مسجد الحرام كن!“ و سپس حكم را عموميت داده، به آن جناب و به عموم مؤمنين خطاب مى‏كند: كه” هر جا بوديد روى خود بدانسو كنيد! “ و اين خود مؤيد اين احتمال است كه آيه نامبرده وقتى نازل شد، كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ با مسلمانان مشغول نماز بوده، و معلوم است كه در چنين حالى، اول بايد به پيشنماز بگويند: روى خود برگردان، و بعدا به عموم بگويند: شما هم روى خود برگردانيد و براى هميشه و بر همه مسلمانان واجب است كه اينكار را بكنند .

” و ان الذين اوتوا الكتاب، ليعلمون انه الحق من ربهم! “

مى‏فرمايد: اهل كتاب مي دانند كه اين برگشتن قبله حق است و از ناحيه خداست، و اين بدان جهت مى‏فرمايد، كه كتب آسمانى ايشان صريحا بر نبوت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ پيشگوئى كرده بود، و يا صريحا گفته بود كه قبله اين پيغمبر صادق، قسمتى از مسجد الحرام است، هر كدام باشد، پس جمله: ” اوتوا الكتاب“ مى‏رساند كه كتاب اهل كتاب مشتمل بر حقيقت اين تحويل، و اين حكم بوده، حال يا بدلالت تطبیقی، ( و از نشانه‏هاى او اين است كه قبله امت خود را بسوى كعبه بر مى‏گرداند،) و يا بدلالت ضمنى ( او پيغمبرى است صادق كه هر كارى بكند درست و حق و از طرف پروردگار عالم مى‏كند،) و خدا از اينكه اهل كتاب حق را كتمان مى‏كنند، و علمى كه به كتاب خود دارند اظهار ننموده، آنرا احتكار مى‏كنند، غافل نيست.

” و لئن اتيت الذين اوتوا الكتاب بكل آية...!“

 اين جمله سرزنش است از اهل كتاب، كه پايه عناد و لجاجت آنها را مى‏رساند، و مى‏فهماند كه اگر از پذيرفتن دعوت تو امتناع مى‏ورزند، نه از اين جهت است كه حق برايشان روشن نشده، چون علم يقينى دارند به اينكه دعوت تو حق است، و در آن هيچ شكى ندارند، بلكه جهتش اين است كه آنان در دين خدا عناد، و در برابر حق لجبازى دارند، و اين همه اعتراضها و فتنه انگيزيهاشان تنها بدين جهت است و بس، شاهدش هم گذشته از دليل و برهان اين است كه اگر تمامى معجزاتى كه تصور شود برايشان بياورى، خواهى ديد كه باز هم قبله تو را برسميت نخواهند شناخت، و همچنان بر عناد و جحود خود ادامه خواهند داد.

” و ما انت بتابع قبلتهم- تو نمي توانى پيرو قبله ايشان باشى،“ براى اينكه تو از ناحيه پروردگارت حجت و برهان دارى.

” و ما بعضهم بتابع قبلة بعض،“ يعنى خود يهوديان و نصارى نيز قبله يكديگر را قبول ندارند، يهوديان هر جا كه باشند، رو به صخره بيت المقدس مى‏ايستند، ولى مسيحيان هر جا باشند رو بطرف مشرق مى‏ايستند، پس نه اين قبله آنرا قبول دارد، و نه آن قبله اين را، و اگر بپرسى چرا ؟ مي گويم براى پيروى از هوى و هوس و بس.

” و لكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات ! “ كلمه **وجهة**  بمعناى چيزيست كه آدمى رو به آن مى‏كند، مانند قبله، كه آن نيز بمعناى چيزى است كه انسان متوجه آن مي شود، در اين آيه بيان سابق را خلاصه نموده عبارت اخرائى مى‏آورد، تا مردم را هدايت كند، به اينكه مسئله قبله را تعقيب نكنند، و بيش از اين در باره آن بگو مگو راه نيندازند، و معنايش اين است كه هر قوم براى خود قبله‏اى دارند، كه بر حسب اقتضاى مصالحشان برايشان تشريع شده است.

خلاصه، قبله يك امر قراردادى و اعتبارى است، نه يك امر تكوينى ذاتى، تا تغيير و تحول نپذيرد، با اين حال، ديگر بحث كردن و مشاجره براه انداختن در باره آن فائده‏اى براى شما ندارد، اين حرف‏ها را بگذاريد، و بدنبال خيرات شتاب بگيريد، و از يكديگر سبقت جوئيد كه خداي تعالى همگى شما را در روزى كه شكى در آن نيست جمع مى‏كند، و لو هر جا كه بوده باشيد كه خدا بر هر چيزى توانا است.

اين را هم بايد دانست كه آيه مورد بحث همانطور كه با مسئله قبله انطباق دارد، چون در وسط آيات قبله قرار گرفته، همچنين مي تواند با يك مسئله تكوينى منطبق باشد، و بخواهد از قضاء و قدرى كه براى هر كسى از ازل تقدير شده خبر دهد، و جمله ” فاستبقوا الخيرات “ بخواهد بفهماند: كه احكام و آداب براى رسيدن به همان مقدرات تشريع شده است.

” و من حيث خرجت، فول وجهك شطر المسجد الحرام...،“ برخي از مفسرين گفته اند معناى اين آيه اين است كه از هر جا كه بيرون شده و به هر جا كه وارد شدى، روى خود بسوى مسجد الحرام كن، بعضى ديگر گفته‏اند: معنايش اين است كه از هر شهرى در آمدى، ممكن هم هست مراد به جمله ” و من حيث خرجت...،“ مكه باشد كه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ از آنجا بيرون آمد، و آيه” من قريتك التى اخرجتك،“ از آن خبــــر مي دهد، و معنايش اين است كه رو به كعبه ايستادن حكمى است ثابت براى تو، چه در مكه و چه در شهرهاى ديگر، و سرزمينهاى ديگر، و جمله:” و انه للحق من ربك، و ما الله بغافل عما تعملون،“ همين معنا را تاكيد و تشديد مى‏كند.

” و من حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام، و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره ...،“ مي فهماند حكم نامبرده در هر حال ثابت است و معنايش اين است كه رو بسوى قسمتى از مسجد الحرام بكن هم از همان شهرى كه از آن بيرون شدى و هم از هر جاى ديگرى كه بوديد رو بسوى آن قسمت كنيد .

” لئلا يكون للناس عليكم حجة الا الذين ظلموا منهم، فلا تخشوهم، و اخشونى ...!“ در اين جمله سه فائده براى حكم قبله كه در آن شديدترين تاكيد را كرده بود، بيان مى‏كند:

اول اينكه يهود در كتابهاى آسمانى خود خوانده بودند كه قبله پيامبر اسلام صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ كعبه است نه بيت المقدس، همچنانكه قرآن كريم از اين جريان خبر داده، و مى‏فرمايد:” و ان الذين اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق، من ربهم،“ و اگر حكم تحويل قبله نازل نمى‏شد، حجت يهود عليه مسلمين تمام بود، يعنى مى‏توانستند بگويند: اين شخص پيغمبرى نيست كه انبياء گذشته وعده آمدنش را داده بودند، ولى بعد از آمدن حكم تحويل قبله و التزام به آن و عمل بر طبقش، حجت آنان را از دستشان مى‏گيرد، مگر افراد ستمگرى از ايشان زير بار نروند:” الا الذين ظلموا منهم...!“

دوم اينكه پى‏گيرى و ملازمت اين حكم، مسلمانان را به سوى تماميت نعمتشان و كمال دينشان سوق مى‏دهد.

سوم اينكه در آخر آيه فرموده: ” لعلكم تهتدون!“ كه خداى تعالى اظهار اميدوارى به هدايت مسلمانان به سوى صراط مستقيم كرده است.

## فلسفه تشریع قبله از لحاظ عبادی و اجتماعی

توجه عبادتى بسوى خداى سبحان با در نظر گرفتن اينكه خدا منزه از مكان و جهت و ساير شئون مادى و مقدس از اين است كه حس مادى به او متعلق شود، اگر بخواهيم از چهار ديوارى قلب و ضمير تجاوز كند و بصورت فعلى از افعال درآيد، با اينكه فعل جز با ماديات سر و كار ندارد - به ناچار بايد اين توجه بر سبيل تمثل صورت بگيرد .

ساده‏تر بگويم از يكسو مي خواهيم با عبادت متوجه به خدا شويم، از سوى ديگر خدا در جهتى و طرفى قرار ندارد، پس بناچار بايد عبادت ما بر سبيل تمثل و تجسم در آيد، به اين صورت كه نخست توجهات قلبى ما با اختلافى كه در خصوصيات آن( از خضوع و خشوع و خوف و رجاء و عشق و جذبه و امثال آن،) است، در نظر گرفته شود و بعد همان خصوصيات را با شكل و قيافه‏اى كه مناسبش باشد، در فعل خود منعكس كنيم، مثلا براى اينكه ذلت و حقارت قلبى خود را به پيشگاه مقدس او ارائه داده باشيم به سجده بيفتيم و با اين عمل خارجى از حال درونى خود حكايت كنيم و يا اگر خواستيم احترام و تعظيمى كه در دل از او داريم، حكايت كنيم، بصورت ركوع درآئيم و چون بخواهيم حالت فدائى بودن خود را به پيشگاهش عرضه كنيم، دور خانه‏اش بگرديم و چون بخواهيم او را تكبير و بزرگداشت كنيم، ايستاده عبادتش كنيم و چون بخواهيم براى تشرف بدرگاهش خود را تطهير كنيم اين مراسم را با غسل و وضوء انجام دهيم، و از اين قبيل تمثل‏هاى ديگر .

و هيچ شكى نيست در اينكه روح و مغز عبادت بنده عبارت است از همان بندگى درونى او، و حالاتى كه در قلب نسبت به معبود دارد كه اگر آن نباشد، عبادتش روح نداشته و اصلا عبادت بشمار نمى‏رود و ليكن در عين حال اين توجه قلبى بايد به صورتى مجسم شود و خلاصه عبادت در كمالش و ثبات و استقرار تحققش، محتاج به اين است كه در قالبى و ريختى ممثل گردد.

آنچه گفته شد، هيچ جاى شك نيست، حال ببينيم مشركين در عبادت چه مى‏كردند و اسلام چه كرده؟ اما وثنى‏ها و ستاره‏پرستان و هر جسم‏پرست ديگر كه يا معبودشان انسانى از انسانها بوده و يا چيز ديگر، آنان لازم مي دانستند كه معبودشان در حال عبادت نزديكشان و روبرويشان باشد، لذا روبروى معبود خود ايستاده و آنرا عبادت مي كردند .

ولى دين انبياء و مخصوصا دين اسلام كه فعلا گفتگوى ما در باره آن است، و گفتگوى از آن، از ساير اديان نيز هست، چون اسلام همه انبياء را تصديق كرده، علاوه بر اينكه همانطور كه گفتيم: مغز عبادت و روح آنرا همان حالات درونى دانسته، براى مقام تمثل آن حالات نيز طرحى ريخته و آن اينست كه كعبه را قبله قرار داده و دستور داده كه تمامى افراد در حال نماز كه هيچ مسلمانى در هيچ نقطه از روى زمين نمى‏تواند آن را ترك كند، رو بطرف آن بايستند و نيز از ايستادن رو بقبله و پشت كردن بدان در احوالى نهى فرموده و در احوالى ديگر آنرا نيكو شمرده است .

و به اين وسيله قلبها را با توجه بسوى خدا كنترل نموده، تا در خلوت و جلوتش در قيام و قعودش، در خواب و بيداريش، در عبادت و مراسمش، حتى در پست‏ترين حالات و زشت‏ترينش، پروردگار خود را فراموش نكند، اين است فائده تشريع قبله از نظر فردى.

و اما فوائد اجتماعى آن عجيب‏تر و آثارش روشن‏تر و دلنشين‏تر است، براى اينكه مردم را با همه اختلافى كه در زمان و مكان دارند متوجه به يك نقطه كرده و با اين تمركز دادن وجهه‏ها، وحدت فكرى آنان و ارتباط جوامعشان و التيام قلوبشان را مجسم ساخته و اين لطيف‏ترين روحى است كه ممكن است در كالبد بشريت بدمد، روحى كه از لطافت در جميع شئون افراد در حيات مادى و معنويش نفوذ كند، اجتماعى راقى‏تر و اتحادى متشكل‏تر و قوى‏تر بسازد، و اين موهبتى است كه خداى تعالى امت اسلام را بدان اختصاص داده و با آن وحدت دينى و شوكت جمعى آنان را حفظ فرموده، در حالى كه قبلا احزاب و دسته‏هاى مختلفى بودند و سنت‏ها و طريقه‏هاى متشتتى داشتند، حتى دو نفر انسان يافت نمى‏شد كه در يك نظريه با هم متحد باشند، اينك خدا را با كمال عجز بر همه نعمتهايش شكر مي گوئيم .

* ” **فَاذْكُرُونى أَذْكُرْكُمْ وَ اشكرُوا لى وَ لا تَكْفُرُون،**
* **پس مرا بياد آريد تا بيادتان آورم،**
* **و شكرم بگذاريد و كفران نعمتم مكنيد! “**

( مستند: آيه 142 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 479)